میکرو فیلم تهیه شد
باز بینی شد
۳۷۱ ش
۱ /۱۰/ ۱۳۸۲
آستان قدس
اعتبار دارد

کتابخانه آستانقدس
اسم کتاب مواهب علیه فارسی
مصنف ملا حسین واعظ کاشفی
مؤلف
خطی نستعلیق
چاپی
سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۱۶۲
جزء کتب تفسیر .... شماره خصوصی ....
شماره عمومی ۱۳۶۵۰ .... شماره قبض ....
واقف .... تاریخ وقف .... آذر ماه ۱۳۶۴
طول ۳۲/۵ عرض ۲۱/۵ شماره صفحات ....

۲۴۱ شرح قرآن

کهٔ وَلَا تُسْرِفُوٓا از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک قشیری رحمه الله فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست اگر همه یک کنجد دانه بود و هر چه برای خدا دهی اسراف نیست اگر چه هزار خزانه بود وَاِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نپسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْاَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشد چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افکنند از برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیکست مانند فرش كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ بخورید از انچه شما را روزی داد خدای و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پی روی مکنید گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بدرستی که او مر شما را دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد ند هر یکی زوج دیگر مِنَ الضَّاْنِ اثْنَيْنِ از پشم دارند و ایشانرا میش خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ وازانها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثْنَيْنِ دو زوج دیگر نر و ماده قُلْ آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ بگو آیا دو نر را حرام کرد خدای اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر وی اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ خبر دهید مرا بامر معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو بهمان منوال دو زوج قُلْ آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ بگو آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که پنهانست که فرا گرفته است آنرا اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان اِذْ وَصّٰىكُمُ اللّٰهُ

شرح قرآن ۲۴۱

که وَلَا تُسْرِفُوا از حد درمگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید و در معالم گفته
که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک قشیری رحمه الله فرموده که هرچه در حظ
نفس خود نفقه کنی اسراف است اگر همه یک کنجد دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست اگرچه
هزار خزانه بود وَاِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نپسندد
عمل ایشانرا وَمِنَ الْاَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشد چون شتر
و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افکنند از برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است
و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیکست مانند فرش كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ بخورید
از آنچه شمارا روزی داد خدای و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ و پی روی
مکنید گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِینٌ بدرستی که او مر شمارا دشمنیست آشکارا ثَمَانِیَةَ اَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت
زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز
زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فردند هر یکی زوج دیگر مِنَ الضَّأْنِ
اثْنَیْنِ از پشم داران و ایشانرا میش خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنها
که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثْنَیْنِ دو زوج دیگر نر و ماده قُلْ آٰلذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ بگو آیا دو نر را
حرام کرد خدای اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر وی اَرْحَامُ
الْاُنْثَیَیْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ خبر دهید مرا
با مر معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست
گویان تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ و از گاو
بهمان منوال دو زوج قُلْ آٰلذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ بگو آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ
یا دو ماده را از ایشان اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام کرده است که فرا گرفته است آنرا اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ
رحمهای هر دو ماده اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان اِذْ وَصَّاكُمُ اللّٰهُ

بهذا آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیه آن بود که عوف بن
مالک بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد و گفت ای محمد صلعم حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام
کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت خدای حرام کرده است
این آیه نازل شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و
انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل
ذکر است یا از قبل انثی مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور را باید که حرام بود
و اگر باعتبار انوثیت پس تمام اناث باید در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحمست بر جنین
پس باید که همه حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگوئی
گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت آیه برو خواند فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی پس کیست ستمکارتر از کسی
که افترا کند عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را و نسبت دهد بوی تحلیل و تحریم اشیا لِیُضِلَّ النَّاسَ
بِغَیْرِ عِلْمٍ تا گمراه کرداند مردمان را بی دانشی مراد اکابر ایشانست که قرار این مهم بدیشانست
یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که من او را دیدم در
آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعا او برنج بودند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِینَ بدرستی
که خدای راه نمی نماید گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنیدند گفتند
همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد صلعم لَا اَجِدُ نمی یابم فِیمَا اُوحِیَ اِلَیَّ
در آنچه بمن وحی کرده مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده عَلٰی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا
اِلَّا اَنْ یَکُونَ مَیْتَةً مگر آنکه باشد آن چیز مردار اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خونیست
که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از وی بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست
اَوْ لَحْمَ خِنْزِیرٍ یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فَاِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلیدست
اَوْ فِسْقًا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ آواز برداشته شده است
برای غیر خدا بوقت کشتن او یعنی آنچه بر غیر نام خدا کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل

افتادگی دارد

بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد و اَنْهَارًا و دیگر در زمین
پدید آورد جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر هم پدید
کرد در زمین راهها از هر موضعی لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد
خود وَعَلَامَاتٍ و پدید آورد علامتها وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات و فرقدین و سعدین
و سماکین و جدیین و مانند آن هُمْ یَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در تری و خشکی راه می یابند
اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء و الصیف
بانکه راه بستاره از همه مردم بهتر می شناسند اَفَمَنْ یَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات که مذکور
شد کَمَنْ لَا یَخْلُقُ باشد همچون کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای
پرستیده اند چون عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را
شریک قادری ساختن غایت عناد و نهایت جهل است اَفَلَا تَذَکَّرُونَ آیا یاد نمیکنید
آنها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد را و اعتقاد خود را وَاِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید
نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آنرا و چون
از شما و نعمت عاجز آید چگونه بشکر آن قیام توانید نمود اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای
آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رَحِیمٌ مهربانست که بتقصیر شکر گذاری
نعمت از شما باز نمیدارد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید
وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِینَ یَدْعُونَ و آنان از آلهه باطله که میخوانند
کفار مکه و می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون خدای لَا یَخْلُقُونَ شَیْئًا نمی آفرینند چیزی را
یعنی توانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ یُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که
مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان
شرکت حق را نشایند اَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیه مردگانند غَیْرُ اَحْیَاءٍ نه زندگان یعنی
بسان جمادات نمی شنوند و نمی گویند وَمَا یَشْعُرُونَ و نمیدانند اَیَّانَ یُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند

شد ایشان و عبدهٔ ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را نداند چگونه توانند داد پرستندگان
خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود بر ایصال جزا بر ایشان توانا دمیاطی آورده که
روز قیامت بتان را برانگیزند و ذوات ارواح تا از عبدهٔ خود تبرا کنند إِلٰهُكُمْ خدای شما إِلٰهٌ
وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای
دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان مُنْكِرَةٌ ناشناسنده است
و راستی را ناپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
تا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ مر اینه راست و درست است إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ آنکه
خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه نهان میسازند از مکر بر رسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه
آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ (الله) بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ
دوست نمیدارد متکبرانرا که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
و چون گویند متکبرانرا یعنی اتباع و سفله پرسند از روسا و اشراف که مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ
چه چیز فرستاد پروردگار شما بر محمد صلی الله علیه وسلم این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است
چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی به استهزا پرسیدی که خدای قَالُوا گویند أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیان است یعنی نفرستاده هیچ و آنچه میخوانند اساطیر
الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا
تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند یعنی از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساخته اند ایشانرا
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی بآن مقدار که حصهٔ اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید
بتمام و هم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهة نادانی ایشان گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ میدانید که بد بارست
مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بتکذیب و قصد انبیا فَأَتَى اللّٰهُ پس آمد قرآن خدای بُنْيَانَهُمْ بآن

یعنی آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر از آدمیان بوده اما چون الْإِنْسِ با جن جمع شده
خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برانند که رسل جن را
نذر گویند و ایشان رسل رسولانند به جن بیچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بقوم رسانید قال الله تعالی ولّوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند
بشما رسولان که برای دعوت يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ میخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا و
يُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شمارا لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن این روز که قیامتست قَالُوا گویند در
جواب که شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر
فراموش کردند و چون بعرصهٔ عرصات آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
و گواهی [illegible]ند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنکه ایشان بودند کافران ذٰلِكَ
این فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک
کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ و حال آنکه اهل آن دیهها
و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده
بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسید که
لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ و مر هر
کننده را دَرَجَاتٌ مراتب است در ثواب و عقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملها که کرده اند
وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه مردمان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار
تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت بر ایشان و تکلیف طاعت جهة تکمیل
ایشانست و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمت بر مجرمان و عاصیان إِنْ يَشَأْ
يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْ
بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ از پس شما هر که را خواهد از آفریدگان كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد

[illegible] قوم آخرین از ذریهٔ قوم دیگر که پدران شما بودند انّ ما توعدون بدرستی که آنچه وعده
داده اند شمارا از قیامت و متعلقات او لآتٍ برآینده بودنی و آمدنیست بیشک وما انتم
بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را در بعث و حشر شما قل بگو ای محمد صلعم یا قوم اعملوا ای قوم
من مراد کفار قریش اند عمل کنید علی مکانتکم هر یک بر حال خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت
شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که انّی عامل
بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من
تکون آنکس را که باشد له عاقبة الدار مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت انّه لا یفلح الظالمون
بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی
بدانید که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد و ببینید که درویشان شکسته بال را بصحرای کرامت
چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند ۰ باش تا گل بپی آنها را که
امروزند جو ۰ باش تا گل بپی آنها را که امروزند خار ۰ تا کی از دار الغراری ساختن دار السرور ۰ تا کی از دار الفرار
ساختن دار القرار ۰ آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک
نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت
آنچه نصیب خدای بود بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی
پس اگر حصهٔ خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصهٔ آلههٔ خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی
و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی خدای توانگرست
بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان به نصیب خدای مخلوط شدی بر داشتندی و به نصیب بتان
ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وجعلوا لله و
مقرر گردانیدند برای خدای مما ذرأ از آنچه خدای آفریده است من الحرث از کشت زارها
والانعام و چهارپایان نصیبا بهره و برای بتان بهره فقالوا هذا لله پس گفتند این نصیب
مر خدای راست بزعمهم با دعای باطل و گفتار دروغ ایشان وهذا لشرکائنا و این

فاسق می شوند فمن اضطرّ پس هر که بیچارگی درمانده شود غیر باغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره
مثل خود ولا عادٍ و نه از حد در گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فانّ ربّک
غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات
تناول کند رحیم مهربانست که بیچارگان را در ان رخصت دهد وعلی الذین هادوا
و بر آنکسان که یهود اند حرام کردیم کلّ ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر
و سباع و طیور و گفته اند هرچه منقار و پیم دارد درین داخل است و در معالم آورده که
مراد شتر است و شتر مرغ و بط که بر ایشان حرام بوده ومن البقر والغنم و از گاو و
گوسفند حرّمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیهایی که در درون ایشان
چون کرده پیه و غیر آن الّا ما حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسپیده
بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا او ما اختلط بعظم یا آن چربی
که بودی متعلق برودهای ایشان یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه بنا گوش و مغز
استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم جهودانرا ببغیهم بسبب
ظلم ایشان وانّا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فان کذّبوک
پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد صلعم در خبری که من بتو وحی کردم فقل ربّکم پس بگو پروردگار
شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب
و تعجیل عذاب نمیکند ولا یردّ بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین
از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن اینست که اگر امهال هست اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین
اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهرست که از نا آمده خبر
داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نمی آوردیم
ما ولا آباؤنا و نه پدران ما این سخن درست است اما بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت
اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی

بفرموده اوست واکرنه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ وحرام نمیکردیم هیچ چیزرا یعنی امر
فرمود بتحریم اینها کَذَٰلِكَ همچون این تکذیب که قوم تو میکنند کَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب
کرده اند انانکه پیش ازیشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب
ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بکو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان
خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا بس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پی روی نمیکنید در
مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مکر کمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما
مکر قومی که دروغ میکویید قُلْ بکو ای محمد صلعم که اکر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
بس خدایراست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ پس اکر خواستی لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ مراه نموده
نمودی شما را قُلْ هَلُمَّ بکو بیارید شُهَدَاءَكُمُ کواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ آنانرا که کواهی
دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا که خدای حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن
فَإِنْ شَهِدُوا بس اکر کواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ بس تو کواهی مده با ایشان
یعنی تو تصدیق مکن ایشانرا دران وَلَا تَتَّبِعْ واپی مرو أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کسانی را که ازروی
عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
و دیکر پی روی مکن آنانرا که نمی کروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیکر یعنی بت پرستان وَهُمْ
بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ و ایشان بپروردکار برابر میکنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا بکو پیایید ای مردمان
و بشنوید تا من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ انچه حرام کرده است آفریدکار شما بر شما
این آیه با دو آیه دیکر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده
و این ده حکمت است از امر و نهی و از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا
بخدای چیزیرا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکویی کنید بما در و پدر نیکویی کردنی در تا و بلات فرموده که
توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد جهة انکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و
واسط اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ

و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهة ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی
میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشانرا پس چون رزق اولاد برماست نه برشما چرا مرتکب قتل ناحق میشوید
وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها را و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش
زناست و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بدان
اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که کرد زنا مکردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد ازان وَمَا
بَطَنَ و آنچه پنهان بود و کفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زناست و محققان کویند ما ظهر فعل است
و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن
إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی و یک امر
وَصَّاكُمْ بِهِ امر کرد خدای بنکاه داشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مکر دریابید و بدانید
که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و نزدیک مشوید بمال یتیم و دران تصرف مکنید
إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مکر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نکاه دارید و دران تجارت کنید تا بیشتر
شود و ازان مخورید و مکس مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و
أَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپایید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل
و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیه صحابه کفتند یا رسول الله
ما قادر نیستیم برانکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بیکسو میل نکند حق سبحانه
آیه فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمی کنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مکر آنچه کنجایش او باشد یعنی اکر
تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود شما را غنیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم
وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیکر از احکام آنست که چون سخن کویید در حکومت و یا کواهی دهید فَاعْدِلُوا بس
راستی کنید دران وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اکرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند
خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا و بعهد خدای تا دیه احکام شریعت یا بنذری که کنید وفا نمایید
ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ این سه امر و یک نهی وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

باشد که شما پند پذیر شوید وَاَنَّ هٰذَا و بر شما میخوانم حکم [illegible] او آن آنست که آنچه مذکور شده است درین
سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا راه منست راه راست
تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پی روی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید
راهها‌ی پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِکُمْ که آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ
سَبِیلِهِ از راه حق ذٰلِکُمْ این اتباع وَصّٰیکُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن
لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ شاید که [illegible] پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بکشید خطی از برای ما پس گفت هذا سبیل الله این خط
راست راه خداست پس کشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر سر هر یکی
از آن دیوی موکل که میخواند مردمان را بآن پس این آیه بر خواند که وان هذا صراطی مستقیما محققان برآنند
که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه
بکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطهٔ حق بهمهٔ اشیا
ثابتست و الله بکل شئ محیط و آن احاطهٔ وجودی یا علمی باختلاف اقوال و منتهای هر صراط و غایت هر سالک
خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور
هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود · هر گوشه رفتیم همه سوی تو بود · گفتیم مگر سوی دگر راهی هست
هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ پس بخوان بر ایشان آنکه دادیم موسی را
توریة تَمَامًا برای تمامت کرامت و نعمت عَلَی الَّذِی اَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام
وی وَتَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْءٍ و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل وَهُدًی
وَرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقاء پروردگار
خود یا ملاقات جزای او یُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهٰذَا کِتَابٌ و این قرآن کتابیست اَنْزَلْنَاهُ
مُبَارَکٌ که فرستادیم این کتاب را گویید شما ای زمرهٔ عرب که فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ
اَنْ تَقُولُوا پس پی روی کنید احکام آنرا و پرهیز کنید از مخالفت آن تا بر شما رحمت کند و فرستادیم تا نگویید

اِنَّمَا اُنْزِلَ الْکِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلٰی طَائِفَتَیْنِ مِنْ
قَبْلِنَا بر دو گروه پیش از ما یعنی جهود و نصاری وَاِنْ کُنَّا و بدرستی که ما بودیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
از قرائت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِینَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که
بلغت ما نیست اَوْ تَقُولُوا و برای آنکه گویید لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی عَلَیْنَا الْکِتَابُ
بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لَکُنَّا اَهْدٰی مِنْهُمْ هر آینه ما می بودیم راه یافته تر
از ایشان فَقَدْ جَاءَکُمْ پس بدرستی که آمد شما را بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ حجتی روشن از
پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شماست فرو د آمده وَهُدًی و راه نمای که هر متابعت او کند بمقصد
و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مومنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی
گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم که گواه امتست و هدی و رحمت
نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت مر اهل ایمان را فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ
کَذَّبَ بِآیَاتِ اللّٰهِ از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد
از آن سَنَجْزِی الَّذِینَ زود باشد که جزا دهیم آنرا که یَصْدِفُونَ عَنْ آیَاتِنَا بر می گردند از آیات
ما سُوءَ الْعَذَابِ بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا کَانُوا یَصْدِفُونَ
بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هَلْ یَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر
نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر اِلَّا اَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلَائِکَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض
ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکهٔ عذاب بدیشان اَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب
ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جملهٔ
وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور امام محمد مهدی
علیه السلام و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب اَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ
بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یَوْمَ یَأْتِی روزی که بیاید بَعْضُ
آیَاتِ رَبِّکَ بعضی از آیات پروردگار تو که تقوا اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب

که آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد هر ازین آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون اوراد
فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد باسر گیرند و چون تمام شود
و اثری از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصگاه شهادت می آید بتضرع و
زاری و توبه و استغفار مشغول شود تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید و آنرا
نوری و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون آیهٔ عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد
پس بسبب این لَا یَنْفَعُ نَفْسًا سود نکند هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان نفسی که لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده است
که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین و امروز ایمان آورد أَوْ كَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده
باشد فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده این دلیل کیست که ایمان را
مجرد از عمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز بعضی
گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی
ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب
ایمان داشته باشد اما امرها را فرو گذاشته باشد و خیر نا کرده چون این آیهٔ معاینه بیند و آنگاه
خیری کند که آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل آورده که دران روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق
مقبول نیست و مؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب
طلوع کند قُلِ بگو ای محمد صلعم انْتَظِرُوا انتظار برید این آیتها را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما منتظران
این علاماتیم چون ظاهر شود وای برشما و خوشا حال ما إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند
دِينَهُمْ دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند
گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ
نیستی تو از قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم بآیهٔ السیف منسوخ است
و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری
إِنَّمَا أَمْرُهُمْ جزین نیست که کار ایشان إِلَى اللَّهِ با خدا است اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند

و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ بآنچه میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید به نیکویی فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
پس مر او راست ده باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام زاهدی رحمه الله گفته که مراد تعیین عدد
نیست بلکه اظهار تفضلست بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست
ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه می تواند آمد حسنهٔ ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت
و رزق و بعثت رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این
ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید بسیئه یعنی
فعل بد فَلَا يُجْزَى پس جزا داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستمدیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قُلْ
بگو مرین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که إِنَّنِي هَدَانِي بدرستی که راه نموده است مرا رَبِّي
پروردگار من إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست دِينًا قِيَمًا یعنی دین پاینده درست مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
که آن ملت ابرهیم است علیه السلام حَنِيفًا در حالتی که ابرهیم از همه دینها بدین مایل بود وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابرهیم از مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام و از یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي
بگو بدرستی که نماز من وَنُسُكِي و قربانی من یا حج من وَمَحْيَايَ و زندگی من یعنی آنچه من برانم در زندگی
وَمَمَاتِي و آنچه بران می میرم از ایمان و طاعت لِلَّهِ همه مر خدای راست رَبِّ الْعَالَمِينَ آفریدگار
عالمیان لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انباری نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیسازم
چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم
بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لاشریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات
تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خداست وَبِذَلِكَ
أُمِرْتُ و بدین مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم
باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغهٔ کفار مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رجوع

با دین ایشان این آیة نازل شد که قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری و در
عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شیء و حال آنکه خدایست آفریدگار همه چیزها
پس همه سوی او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب
کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن برو باشد ولید مغیره میگفت
ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود که ولا تزر وازرة
و برندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود کشد ثم الی
ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر
خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه تختلفون بآنچه بودید که در آن اختلاف میکردید
در دینی از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم
و اوست آنکسی که گردانید شما را ای امت محمد صلعم خلیفهٔ امم گذشته ساخت ورفع بعضکم
و برداشت بعضی را از شما فوق بعض زبر برخی دیگر درجات پایهای بلند در بزرگی و توانگری
و امثال آن لیبلوکم فیما آتیکم تا بیازماید شما را در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود
شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک سریع العقاب بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت کننده است
ناسپاسان و ناشکیبایان را وانه لغفور رحیم و بدرستی که او آمرزنده و مهربانست بر شاکران
و صابران

سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف
و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور
یا بعضی حروف از آن دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل منم
خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکردانم و در تأویلات کاشی مذکورست
که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیتی که آنرا
معنی محمدی گویند صلی الله علیه و سلم و صاد صورت محمدیست و قول ابن عباس رضی الله عنه آنست که ص

جبل بلکه علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد
اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش است و نه انفصال را
محل نمایش شعر این چه راست این برون از فصل و وصل • کاندرو نه فرع میگنجد نه اصل • ای معانی فی عبارت فی عیان
فی حقایق بی اشارت بی بیان • برترست از مدرکات عقل و وهم • لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم
چون تجلی روی گفت و گوی نیست • هیچکس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل این کتابیست فرو
فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینهٔ تو حرج
منه تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی
که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را وذکری و تا پند
دهی پند دادنی للمؤمنین مر مومنان را اتبعوا پی روی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه را
که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه داشت
اوامر و نواهی ولا تتبعوا و پی روی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را مراد
اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افکنند
قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وکم من قریة و بسیار
اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فجاءها پس
آمد باهل آن شهر و قریه بأسنا عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام او هم
یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان قائلون خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه
السلام تخصیص این در وقت بجهة آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب
درو نیست پس بلیهٔ غیر مترقب صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتر است
فما کان پس نبود دعویهم در خواست ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان بأسنا
بلا و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس
خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنهٔ ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاص شود

از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب
توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت
ان شاء الله العزیز فلنسئلن پس خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم آن کسانی را
که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و رسولان ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد
بود و این سوال تعنیف و تعذیب ولنسئلن المرسلین و هر آینه پرسیم فرستادگان را یعنی پیغمبران را
از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تعریف و گفته اند امم را از فرمان برداری
انبیا و از مهربانی بر امم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار
ایشان را بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود
وما کنا غائبین و نبودیم ما پنهان و در آن بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن یومئذ
الحق و سنجیدن اعمال هر کس آن روز یعنی قیامت درستست و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را
وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت
برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که درازی عمود میزان
پنجاه هزار ساله راهست و کفتین یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات را در پلهٔ نور نهند و
سیآت را در کفهٔ ظلمت فمن ثقلت موازینه پس هر که گران بود اعمال سنجیدهٔ او و برین
تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات
باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعتست و آنرا که میزان ایشان گران بود فاولئک هم المفلحون
پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسندگان بنجات ومن خفت موازینه و هر که سبک باشد
عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک الذین خسروا انفسهم پس
آن گروه آنانند که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا
بآیاتنا یظلمون بسبب آنکه بودند که بر ذکر کردن آیات ما ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را
در موضع تصدیق ولقد مکناکم فی الارض و بدرستی که ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان در زمین

جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین
تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم فیها معایش و آفریدیم
برای شما در زمین اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قلیلا ما
تشکرون اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص نعمتها از شما اندکیست که بمراسم شکرگذاری
و سپاسداری قیام می نمایند   نعمت بسی و شکرگذار بسیت اندکیست   گوینده سپاس الهی
ز صد یکیست ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثم
صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام، در آن بیافریدیم ازواج شما را پس
تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا للملائکة
اسجدوا پس گفتیم ما مر فرشتگان را لآدم سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت مر آدم را فسجدوا
الا ابلیس پس سجده کردند آدم را از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه حسد و عجب
لم یکن من الساجدین نبود از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را
ما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد اذ امرتک از آنکه سجده کنی آدم را چون فرمودم
ترا بسجدهٔ او قال انا خیر منه گفت ابلیس من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است
یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون اوئی کسی فرماید پس مانع آنست که من از و بهترم
خلقتنی من نار آفریدی مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وخلقته من طین
و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را
باعتبار عنصر ملاحظه کرد نه باعتبار فاعل که بما خلقت بیدی عبارتست از آن و بنسبت حقیقت که ونفخت
فیه من روحی اشارتست بدان در نگریستی و دانستی که خیریت و افضلیت آدم راست نه او را
زادهٔ ابلیس صورت دید و بس • غافل از معنی شد آن مردود خس • که چرا من خدمت این طین کنم
صورتی را من لقب چون دین کنم • نیست صورت چشم را نیکو بمال • تا ببینی شعشعهٔ نور جلال •
و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاک نا مستقیم بود زیرا که آتش خاصیتش هر چه بدو دهند نیست

گرداند و خاک امین است مرجه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد آتش متکبر است
و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه آدم نقش معرفت پذیرفت کتب
فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد نقش معرفت ابلیس سوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر
آتش در جواهر التفسیر بطریق تفضیل مذکور است صورت خاک اگرچه دارد تیرگی نیک بگذر معنی صفا اندر صفاست
این همان خاک است کاندر وصف او صاحب دلی . نکته گفته است کز وی دیده را جلاست . حسن گوکر دامم عمر
ضایع کردنت . روی در خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست قال فاهبط منها گفت خدای مر
ابلیس را فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند نزل کن از
مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی
فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر فیها اگر گردن کشی کنی در آسمان
و تعظیم نمایی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت
کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک من الصاغرین بدرستی که تو از
خوارشدگانی و در تبایع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان
پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت‌ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت
نومید گشت انظرنی الی یوم یبعثون مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها
یعنی روز قیامت قال انک گفت خدای بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس
داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمی‌خواست که بمیرد حق سبحانه و تعالی درخواست او قبول
کرد تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال
مردمان داری پس تا فرزند آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال فبما اغویتنی گفت ابلیس پس بسبب آنچه مرا
بی‌بهره گردانیدی از رحمت لاقعدن لهم هرآینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم
براه تو که آن راست است یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لآتینهم

پس پایم

پس پایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت
و دوزخ نیست و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیی و آنرا در چشم ایشان بیارایم و عن
ایمانهم و درآیم از راست ایشان یعنی از جهة حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم و عن شمائلهم
و از چپ ایشان یعنی از جهة سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم ولا تجد اکثرهم شاکرین
و نیابی تو که خداوندی بیشتر فرزندان آدم را شکرگویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند
قال اخرج منها گفت خدای مر ابلیس را بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما در حالتی که نکوهیده باشی
و عیبناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم بخدای که هر که بر پی تو
بیاید از اولاد آدم لاملان جهنم هرآینه پر کنم دوزخ منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو
و متابعان تو و یا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت
و زوجک الجنة تو و جفت تو که حواست در بهشت فکلا من حیث شئتما پس بخورید از میوه‌ها
و نعمتهای بهشت از هر کجا خواهید ولا تقربا هذه الشجرة و نزدیک مشوید این جنس را از درخت
که گندم است یا انگور و مخورید از آنکه اگر بخورید از آن فتکونا من الظالمین پس باشید از ستمکاران
بر نفس خویش فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما
تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان ما وری عنهما آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان من
سوآتهما از عورات ایشان و آن چنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا نمی‌دیدند و هیچ
یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمی‌کردند و گفته اند حق سبحانه و تعالی ایشانرا جامها
برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور
میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهة کشف عورت
در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدست یاری مار و طاوس به بهشت
درآمده بود و بصورت دیگر برآمده و قال ما نهیکما ربکما و گفت مر آدم و حوا را باز
نداشت و منع نکرد شما را آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا

مطالعه شد حرره تقی الرشیدی
بن احمد کرمانشاهی
۱۲۴۹

ملکین مگر آنکه نگر دید شما دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا او
تکونا من الخالدین یا نباشید شما از جاوید ماندکان در بهشت یا از زندکان که مرگ را
بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل می نمود ابلیس تدبیر دیگر
کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی لکما لمن الناصحین
بدرستی که من مر شما را از نصیحت کنندکانم و از روی شفقت میکویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید
آدم علیه السلام کمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد فدلیهما
بغرور پس ابلیس تنزل داد ایشانرا و از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافله افکندشان بفریب و وسوسه فلما
ذاقا الشجرة پس آن هنگام که چشیدند از میوهٔ از درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن
بدت لهما سوآتهما ظاهر شد مر ایشانرا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان
بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان راندید ایشان
ازین صورت منفعل شدند وطفقا یخصفان و در ایستادند و قصد کردند برگهای اشجار میچسبانیدند
برگی بر بالای برگی و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت
و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم می بستند تا چون هیات زاری شد و عورت خود را پوشیدند و ازین
طرف بدان طرف می گریختند وناداهما ربهما و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان که الم انهکما
نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما و نه گفته بودم شما را
و تحذیر کرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی آشکارا
و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان
حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم از من می گریزی آدم گفت بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیا
از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند با حق سبحانه از روی نیاز قالا ربنا ای پروردگار ما ظلمنا
انفسنا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا وترحمنا و اگر تو نیامرزی
گناهان ما را و نبخشایی بر ما لنکونن من الخاسرین هرآینه باشیم از زیان کاران قال اهبطوا

گفت خدا

بدین سوگند

گفت خدای مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را فرو روید بزمین بعضکم لبعض عدو
برخی از شما مر برخی را دشمنید آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند ولکم فی الارض
مستقر و مر شما راست در زمین قرارگاه و آرام جای ومتاع الی حین و برخوردار بی
تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال
فیها تحیون گفت خدای در زمین میزیید وفیها تموتون و در زمین می میرید ومنها
تخرجون و از زمین بیرون آورده می شوید از برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این
خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را
میکوید قد انزلنا علیکم لباسا بدرستی که ما فرستادیم بر شما پوششی یعنی بیافریدیم برای شما
لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم الانعام
پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید یواری سوآتکم وریشا می پوشد آن لباس
عورات شما را و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورات را
بپوشد آنچه ماورای آنست از جامها آنرا آرایش کنید و در تفسیر امام زاهد رحمه الله کوید که لباس
آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش امتعهٔ خانه است ولباس
التقوی و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت
ذلک خیر آن بهترست از لباسهای نرم و متکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس تقوی جامهای
حرب است چون زره و خفتان که وقایهٔ محارب باشد از اثر تیغ و تیر و سنان و نزد محققان لباس
تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه مستور می گردد و گفته اند لباس
تقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است
لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس
فتوی همین بدن بهره مند است که ستر سوآة آدمی شود و از لباس تقوی صدقست در طلب مولی
و بدان پوشیده شود سوآة طمع دنیا و ما فیها و حفظ روح از لباس تقوی محبت حق است و حق سبحانه

وتعالی بدان مستور میکردد سواه تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس زینت الاشهود انوار لقا و بدان پوشیده
شود سواه رویت ماسوی و بهره خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده کردد
سواه هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی کردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده
آید و سر لمن الملک الیوم بر عرفه وحدت قهاری جلوه نماید ملک ملک اوست او خود مالکست غیر ذاتش
کل شی هالکست ذلک آن فرو فرستادن لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خدا ایست
که بدان سواه آدمیان را بپوشید و ایشانرا از خصف برک درخت مستغنی کردانید لعلهم یذکرون
تا باشد که ایشان پند کیرند و قدرت این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم
الشیطان بر حذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شمارا از راه حق بیرون نبرد
کما اخرج ابویکم من الجنة چنانچه بیرون آورد پدر و مادر شمارا از بهشت ینزع عنهما
لباسهما بر می کشید از ایشان جامه ایشانرا لیریهما سوآتهما تا بنماید بهریک از ایشان عورات ایشانرا
یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت کشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید
انه یریکم هو و قبیله بدرستی که ابلیس می بیند شمارا بواسطه غلظت و کثافت پس حذر از چنین
دشمن لازم تر است من حیث لا ترونهم از انجا که شما نمی بینید ایشانرا انا جعلنا الشیاطین اولیاء
بدرستی که ما کردانیده ایم دیوانرا دوستان للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه
جنسیت و مناسبت دیوانرا دوست کافران ساخته ایم واذا فعلوا فاحشة و چون بکنند کفار
و مرتکب شوند عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم سایبه و امثال آن و چون کسی ایشانرا از آن نهی
کند قالوا وجدنا علیها آباءنا کویند از روی تقلید یافته ایم برین عمل زشت پدران خود را والله
امرنا بها و خدای فرموده است مارا باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قل ان الله
لا یأمر بالفحشاء بکو ای محمد صلعم تحقیق که خدای نمی فرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت
بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن خلال اتقولون علی الله ما لا تعلمون
آیا میکویید شما بر خدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است قل امر ربی بالقسط بکو فرمود

آفریدکار من

آفریدکار من بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست واقیموا وجوهکم و راست
کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجود و مراد از
سجود نماز است یا توجه بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و
تاخیر مکنید با آنچه که در مساجد خویش کزارید وادعوه مخلصین له الدین و بپرستید خدایرا در
حالتی که پاک کنندکان باشید برای خدای طاعت را کما بدأکم تعودون چنانکه
بیافرید شمارا در ابتدا باز خواهید کشت بوی در انتها تا جزا دهد شمارا بر عملها یا چنانکه شمارا از خاک آفرید
باز بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی کروهیرا راه نمود بآنکه توفیق داد بر ایمان و فریقا حق
علیهم الضلالة و کمراه کرد کروهیرا بخذلان و چنان کرد که سزاوار کشت بر ایشان کمراهی
بمقتضای قضای سابق یفعل الله ما یشاء انهم اتخذوا الشیاطین بدرستی که این کمراهان
فرا کرفتند دیوانرا اولیاء من دون الله دوستان خود و فرمان بردن بدون خدای
ویحسبون انهم مهتدون و کمان برند و پنداشتند که ایشان راه یافتکانند و فی نفس الامر
نه چنانند یا بنی آدم بعضی برانند که این خطاب عام است و اکثر مفسران کویند خاص است بمسلمانان
چه ثقیف و جماعتی دیکر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بران
تجرید بتوی از ذنوب تفال نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده
و باندکی قناعت از طعام کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال کردندی اهل اسلام کفتند
ما بجای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشانرا تحذیر فرمود و کفت خذوا زینتکم
فرا کیرید جامههای خود را که بدان آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف
میکنید یا در ان نماز میکزارید مراد ازین جامه نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز بپوشند
و کفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله میکوید مراد از زینت سرایر است
نه آرایش ظواهر در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف
حضور دلست برای عرض راز و نیاز ذوق طاعت بحضور دل یابد هر کس طالب حق را دل حاضر درین کاه بس

وَكُلُوا وبخوريد يعني در ايام احرام گوشت و جربي و غير آن ازانكه لات واشْرَبُوا وبياشاميد
شير وساير مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا واز حد در مگذريد بتحريم حلال يا بافراط طعام وسير در
خوردن آن إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بدرستي كه خداي دوست نميدارد اسراف
كنندكانرا يعني انهارا كه زياده از سيري بخورند در كتاب القلوب آورده كه دو بار خوردن در
روزي اسرافست واز بعضي سلف نقل ميفرمايد كه اسراف آنست كه هرچه ادمي را آرزو كند بخورد
و دني ترين مردمان آنست كه همت او تمام مصروف باشد بفكر طعام و شراب و در ابيات حقايق
سمات سلسلة الذهب مذكور است شعر خواجه را بين كه از سحر تا شام . دارد انديشهٔ شراب وطعام
شكم از خوشدلي وخوش حالي . گاه پر ميكند گهي خالي . فارغ از خلد وايمن از دوزخ . جاي او مزبلست يا مطبخ
شيخ الاسلام انصاري قدس سره فرموده كه اگر همه دنيا را لقمه سازي و در دهان درويشي نهي اسراف
نباشد اسراف آن بود كه نه برضاي حق سبحانه صرف كني . يك جوانرا كه خير دايم داشت . پند ميداد
راهبي در دير . كاي پسر خير نيست در اسراف . گفت اسراف نيست اندر خير قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ
اللَّهِ بگو كه حرام كرده است آرايشي كه خداي مقرر فرموده يعني جامهاي متنوع الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ
آن زينتي كه بمحض قدرت بيرون آورد براي بندكان خود از نباتات چون كتان وپنبه واز حيوانات
پشم وحرير واز معادن چون زره وخود وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ و ديگر كه حرام كرده است پاكيزها
آرزوي يعني از مستلذات ماكل ومشارب از لحوم ودسوم والبان يا حلالات آن چون بحيره وسايبه و
جز آن قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بگو كه اين زينت وطيبات براي كسانيست كه ايمان آورده اند يعني باصالت
براي مومنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندكاني دنيا اما كفار وفجار به تبعيت شريك ايشانند دران
ليكن نعيم جاوداني اهل ايمانرا خواهد بود خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ پاكيزه و بي شريك روز رستخيز كَذَلِكَ
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ همچنانكه تفصيل كرديم اين حكمها را تفصيل ميكنيم نشانهاي احكام ديگر يا دلايل توحيد را
مبين ميسازيم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براي گروهي كه فهم دارند و ميدانند قُلْ بگو اي محمد صلعم إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ
الْفَوَاحِشَ جز اين نيست كه حرام كرد پروردگار من گناهان كبيره را كه موجب عقوبت عظيم است

ماظهر منها

مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پيداست ازان چون كفر وَمَا بَطَنَ وانچه نهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ
وحرام كرد گناهي را كه بدان حدي مقرر نيست چون صغاير وَالْبَغْيَ وحرام ساخت ستمكاري يا كبر را
بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق واين تاكيد است چه ظلم وكبر بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ وديگر حرام كرد انرا
كه شرك آريد بخداي و شريك گيريد در عبادت مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا آنچيزي را كه خداي نفرستاده است
بپرستش او حجتي و برهاني وَأَنْ تَقُولُوا وآنرا نيز حرام كرده است كه بگوييد بدروغ و افترا كنيد عَلَى
اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ برخداي آنچه نميدانند از تحريم حرث وانعام و برهنه شدن در طواف بيت الحرام
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ وهر گروهي راست مدتي كه خداي تقدير كرده است مر حيات ايشانرا
و گفته اند هر امتي را غير از مومنان وقتيست كه دران عذاب استيصال بديشان فرود آيد
فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بيايد وقت عذاب وهلاك ايشان يا چون مدت مقدر بسر آيد
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نيايد از اجل ساعتي در عرف اقصر اوقات را گويند مراد نه ساعت
منجمانست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پيشي نگيرند از اجل اجل چون فرود فرود آيد از پيش و پس پس و پيش
نگذارد تحقيق يَا بَنِي آدَمَ گفته اند خطاب با مشركان عربست إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ
چون بيايد بشما پيغمبران از شما كه عرب بند بزبان شما واصح انست كه عام دارند يعني اي فرزندان آدم
چون بيايند بشما و فرستادگان از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي بخوانند بر شما آيتهاي كتاب
مرا يا خبر دهند شمارا باحكام شريعت فَمَنِ اتَّقَى پس هر كه پرهيزد از شرك وتكذيب وَأَصْلَحَ و باصلاح
آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هيچ ترسي نيست برايشان يعني از هرچه مي ترسند ايمن
شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه ايشان اندوهناك گردند بلكه بهرچه اميد ميدارند بدان برسند
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وآنانكه دروغ شمردند آيتهاي ما را يعني تكذيب رسل كردند بر آيات ما
وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا وتكبر كردند وتعظم نمودند يعني سركشي كردند از ايمان بدلايل وحدت ما
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان آتشند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ايشان دران آتش
باقي اند به بقاي ابدي فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى پس كيست ستمكارتر يعني كافرتر از كسي كه بربندد

علی الله کذبا بر خدای دروغی بآنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد او کذب
بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوّت پیغمبرست اولئک ینالهم آن
گروه مفتریان و مکذبان برسد بدیشان نصیبهم من الکتاب بهرهٔ ایشان از لوح محفوظ
یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا پایند جزا ایشان آنچه
نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم
رسلنا تا وقتی که پایند بایشان فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان او بند یتوفونهم
فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا اینما گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و
تقریع کجا اند آن بتان که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشان را
من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا ضلوا عنا گویند
کافران که آنها گم شدند یعنی از ما غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی
انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین بآنکه ایشان بوده اند
ناگرویدگان قال ادخلوا گوید خدای یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشان را که در آیید فی امم
قد خلت در میان آن امتان که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما هم بر دین و آیین شما
من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه و تعالی
گوید در آیید با هم فی النار در آتش دوزخ هر کرا عناد و تکبر بیشتر باشد او را پیشتر تا بتش
در آرند کلما دخلت امة هر گاه در آیند گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی
دیگر را که هم دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت مرده باشند چنانچه یهود انرا لعنت میکنند
و ترسایان او گبر انرا و علی هذا القیاس حتی اذا اداركوا فیها جمیعا تا بیکدیگر رسند همه ایشان
در آتش قالت اخریهم لاولیهم گویند آنها که پس روانند و از پی در آمدگان برای آنها که پیش
یعنی درباره ایشان گویند ربنا هولاء اضلونا ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را
فآتهم عذابا ضعفا من النار پس بده عذابی دو چندان که ما راست در دوزخ یک قسم برای

گمراه ساختن

گمراه ساختن دیگران قال لکل ضعف گوید خدای هر همه را عذاب دوباره است پیشوایانرا
بجهة ضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمیدانند حض
بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم لاخریهم
و گویند پیش روان مر پی روانرا فما کان لکم علینا من فضل پس نیست شما را بر ما
افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب
بما کنتم تکسبون پس بچشید عذاب را بآنچه بودید که کسب می کردید از کفر و حواله
عذاب بدیگری مکنید ان الذین کذبوا بآیاتنا بدرستی و راستی که آنها که بدروغ داشتند آیتهای
ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا عنها و سرکشی کردن از گرویدن آن و فرمان بردای
آن لا تفتح لهم ابواب السماء گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهة نزول رحمت بر ایشان
درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زمین هفتم است
و برای روح و عمل مؤمن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است ولا یدخلون الجنة
و در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا وقتی که در آید شتری
در سوراخ سوزنی و این صورت هرگز وجود نگیرد پس هرگز کافر به بهشت در نیاید وکذلک
نجزی المجرمین و مانند این پاداش جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لهم من جهنم
مهاد مر ایشانرا باشد از آتش دوزخ فراشی که بران نشینند ومن فوقهم غواش
و از زبر ایشان پوششها باشد هم ازان یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وکذلک نجزی
الظالمین و مثل جزای این گروه پاداش دهیم جمیع کافرانرا والذین آمنوا وعملوا الصالحات
و آنانکه گرویدند بخدای و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون
اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشریت میفرماید لا نکلف
نفسا الا وسعها تکلیف نمی کنیم و نمی فرماییم هیچ تنی را مگر آنچه قادر باشد بدان و تواند بجای آوردن
آن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر

اینک اُولٰٓئِکَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشتند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در بهشت
باقی و دایم اند وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ و بیرون بریم آنچه در سینهای بهشتیان بود مِنْ
غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ میرود از زیر
مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل
خود را ببینند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هَدٰینَا لِهٰذَا راه نمود
ما را بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ و نبودیم ما که بقوت
خود راه می توانستیم یافت لَوْلَا اَنْ هَدٰینَا اللّٰهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست
که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و بی
بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد ° گر بدرقه لطف تو نماید راه °
از راه تو هیچکس نگردد آگاه ° وانکه که بره رسند و باید رفتن ° توفیق رفیق ار نشود وا ویلاه
لَقَدْ جَاءَتْ دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان پروردگار ما
بِالْحَقِّ براستی و ما بمدد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
اَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشتیست که وعده داده شده بودید اُورِثْتُمُوهَا میراث داده
شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را
میراث گفت زیرا که عطای بی رنجست و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده
که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را
میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث بمؤمنان رسد در بهشت وَنَادٰی اَصْحَابُ
الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت اَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند اَنْ قَدْ
وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا آنچه وعده کرده بود ما را آفریدگار ما از
مثوبات راست و درست فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده
بود شما را آفریدگار شما از عقوبات حَقًّا راست و بی شبهه قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان

که آری

که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز دهد آواز دهنده گویند اسرافیل
باشد علیه السلام که ندا کند بَیْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ بدرستی که لعنت
کرد خدای عَلَی الظَّالِمِینَ بر کافران که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش اَلَّذِینَ یَصُدُّونَ
آنانکه باز میداشتند مردمانرا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای وَیَبْغُونَهَا و میطلبیدند از برای راه
حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت
كَافِرُونَ ناگرویدگان بودند وَبَیْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده ایست یا میان
اهل بهشت و دوزخ حاضریست چون باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نشوانند رفت کما قال فضرب
بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف مردان باشند مشرف
بر بهشت و دوزخ یَعْرِفُونَ كُلًّا بشناسند این رجال همه اهل بهشت و دوزخ را بِسِیمَاهُمْ
بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را جهة آن
اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان
یا ملایکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از اینجا
منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند
و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله منقولست از ابن عباس
رضی الله عنه که اعراف موضع بلند است از صراط که عباس و حمزه و امیر المومنین علی و جعفر طیار
علیهم السلام بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیدی روی و دشمنان خود را دانند
بتیرگی و سیاهی روی و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از
ابوین ایشان راضی بود و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف
جهة بعض ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا میکنند اصحاب اعراف
اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند
اَنْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ تحیت خدای بر شما باد ای خوشا حال شما که بدار السلام بلا مشقت رسیدید

وعلی الاعراف رجال

لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز از اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و
ایشان طمع میدارند که در ایند قولی آنست که آخرین کسانی که به بهشت در ایند ایشان باشند
و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیآت اهل اعراف مساوی
باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را
بسجود خوانند و ان آخرین تکلیف است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان
حسنات ایشان راجح کردد و به بهشت در ایند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هر کاه که چشمهای
ایشانرا بکردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را فرماید تا روی ایشانرا بکرداند
تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه کیرند بخدای و کویند رَبَّنَا
لَا تَجْعَلْنَا ای آفریدکار ما مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با کروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان
در دوزخ جمع مکن وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ
مردانی که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شاه فکان
روسای کفر باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان
که در دنیا میکفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت رود و ما را بدوزخ هرکز چنین نباشد
و سوکند میخوردند که خدای بندکان و شبانان ما را تفضل نکند قَالُوا کویند ایشانرا اهل
اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمع مالی
که میکردید یا کثرت انصار شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که کردن کشی میکردید
از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت بسوی بلال و عمار و
سلمان و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم و کافرانرا کویند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ نه این کروه
آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ سوکند میخوردید که البته خدای بر ایشان
نرساند هرکز بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ
کردند حق سبحانه بکرم خود ایشانرا کوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در ایند در بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ

هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت
مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در ایند
دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید کویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری
ده تا با ایشان سخن کوییم حق تعالی اذن فرماید بهشتیان در دوزخ نکرند و خویشان خود را
نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام وکنیت
ایشانرا بخوانند و ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَى أَصْحَابُ
النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیانرا و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا
آنرا که بریزید عَلَيْنَا بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ یا بدهید ما را از انچه روزی کرده است شما را خدای از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم
قَالُوا کویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای حرام کرده است
طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناکرویدکان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا کرفتند
دِينَهُمْ عید خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست
میزدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشانرا زندکانی دنیا و طول
مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدار است کشنده و مکار است بازی دهنده
فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فرو کذاریم ایشانرا در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو کذاشتند
و بر خاطر نکذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند که از
روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ
و هر آینه آوردیم برای این کروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل
ساختیم هرچه بکار آید در وی عَلَى عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى
و آوردیم این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که
میکروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مکر عاقبت

کتاب وحقیقت او را از وعد و وعید یعنی منتظر نداخبر را که وعده کرده است خدای درین کتاب از
ثواب وعقاب تا ببینند که راست میشود یا نی یَوْمَ یَأْتِی روزی که بیاید تَأْوِیلُهُ عاقبت
کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید وآن روز قیامت باشد یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ گویند
آنانکه ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون برکافران که در دنیا
بقرآن نه گرویدند دران روز ظاهر کردد صدق سخن خدای گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده
بودند رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فرستادگان آفریدگار ما براستی و درستی و ما تکذیب کردیم واین
خطای عظیم بود فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس آیا هست ما را درخواست کنندگان فَیَشْفَعُوا لَنَا
تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا آیا باز گردانیده شویم ما بدنیا فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم غَیْرَ
الَّذِی كُنَّا نَعْمَلُ جز آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل
شویم نه بشریک پس کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیی شان باز دارند قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
بدرستی که زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ
وگم شد از ایشان مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند
که بتان شفیعان مایند نزدیک خدای   دی روز بدو دلم امیدی میداشت   امروز برفت و نا امیدم
بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندیست جامع جمیع صفات
کمال الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را فِی سِتَّةِ
أَیَّامٍ در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که مدتیست معین از زمان
طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید که در شش روز ایام آخرت که هر روزی هزار سال
دنیاست و قول اول اصح است و اشهر و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن
بکلمهٔ کن دلیلست بر اختیار رفق در مختار و اشارتیست برعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب
و نکتهٔ العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی
مکر شیطانست تعجیل و شتاب - خوی رحمانیست صبر و احتساب - با تانی گشت موجود از خدای -

تا به شش

تا به شش روز این زمین و چرخهای - ورنه قادر بود کز کن فیکون - صد زمین و چرخ آوردی برون
این تانی از پی تعلیم تست - صبر کن در کار دیر آی و درست ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس
قصد کرد بر آفریدن عرش یا مستوی شد که عرش شد امر او بران یا مستولی گشت بران و تخصیص
عرش باستیلای حق بر وجهی آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوی بر
عرش صفتیست مر خدایرا بلا کیف و لا وصف و این از جملهٔ متشابهات قرآنست باید و ایمان
داریم و تاویل آنرا بحق باز میگذاریم یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ در میکشد خدای شب تاریک را در روز
روشن یعنی پوشیده میکرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا باحد الضدین
یَطْلُبُهُ حَثِیثًا میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب
شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ
رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ بدانید که مر خدایراست آفریدن بدیع و فرمان
نافذ یا مر و راست هرچه آفریده شده و نصرت دران تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ بزرگست
خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت آفریدگار همه عالمیان نست
ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً بزاری و پوشیدگی یعنی
هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید تضرع نشانهٔ احتیاجست و نهان داشتن
دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی نا امیدی نیست مصرع نومید نیم که نا امیدی کفر است إِنَّهُ لَا یُحِبُّ
الْمُعْتَدِینَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد از حد درگذرندگانرا یعنی آنها که دعای بد کنند در حق
نامستحق یا در دعا فریاد کنند یا بریا آمیخته شود یا چیزی طلب کنند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبه
انبیا و صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ و فساد مکنید در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ
إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن بایمان و عدل وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا و بخوانید خدایرا از بیم عذاب
او و امید بثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ بدرستی که رحمت خدای نزدیکست
بنیکوکاران و ایشان یا محسن العملند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی نهایت

وفضل بی بدایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران
غیر از تو پناهی ندارند ٭ من اگر جفاست کارم بتو پس امیدوارم ٭ بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی
وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ واوست آنکه میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
مژده دهندگان پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا تا چون بردارند ابرهای گران
بادرا گفته اند که باد صبا ابرها را از زمین بر دارد و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات
در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بر سر تقدیر چون ابر را بر دارند سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ
مَيِّتٍ برانیم ما آن بارانرا برای احیای زمین مرده فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ پس فرو فرستیم بدین ابر آب را
بدان زمین فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه ها
كَذَٰلِكَ همچنین که زمین مرده را به نبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم و بیرون آریم مردگانرا
از قبرهای ایشان و احیای ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
تا شاید که شما در یابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ
و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی
او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می آرد باسانی و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ
و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا بیرون نیاید گیاه او مگر اندکی
که در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه
کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که باران مواعظ
از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح
او ظاهر گردد چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از هیچ صفتی که
بکار آید بظهور نیاید ٭ زمین شوره سنبل بر نیارد ٭ درو تخم عمل ضایع مگردان كَذَٰلِكَ همچنانکه
این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم
لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و درین مثلها تفکر فرموده

بهره اعتبار بر دارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که فرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس
علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند
فَقَالَ پس گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک
مسازید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من می ترسم بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ گفتند بزرگان از
قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش
چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان يَا
قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَلَٰكِنِّي
رَسُولٌ و لیکن من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خویش وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهة صلاح شما
وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام
عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی و عذاب شنیدند
متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ آیا شگفت میدارید و عجب می نماید
از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ پیغامی و وحی از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان
مردی از جنس شما یعنی آدمی بر زبان با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت
کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما
بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتن قوم نوح علیه السلام مرورا
و نوح دعا کرد بهلاکت قوم و خدای تعالی حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی در آمد و حق
سبحانه طوفان فرستاد و همه کافرانرا هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید
فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان را نیز که با وی بودند

دفی الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن وَاَغْرَقْنَا و غرق ساختیم
بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدت با معجزات
نوح را علیه السلام اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که قوم نوح علیه السلام بودند قَوْمًا عَمِينَ گروهی
کوران که از نشانهای وحدانیت نا بینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد
آمد انشاء الله العزیز وَاِلَى عَادٍ اَخَاهُمْ هُودًا و فرستادیم بسوی عاد برادر نسبت یعنی
خویشاوند ایشان هود را علیه السلام عاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر
عوص بن ارم بن سام ابن نوح است علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر
صالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است و برین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم بلند و تنومند
بودند و از ایشان در تمام روی زمین دران زمان قبیله عظیم و مالدارتر نبود مردم بسیار بودند
و عمر در پرستش بتان میگذرانیدند حق تعالی جل و علا هود را علیه السلام به ایشان فرستاد پس
هود علیه السلام بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ گفت
ای قوم من بپرستید خدا را و به یگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را
معبودی بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند اَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای
قَالَ الْمَلَاُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ
از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او اما کافران
گفتند ای هود اِنَّا لَنَرٰيكَ بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم را
میگذاری و دین محدث را می آرایی وَاِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان می بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود علیه السلام که ای گروه من لَيْسَ بِي
سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالت وَلٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِينَ از فرستادگان پروردگار عالمیان اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي
پیغامهای آفریدگار خود وَاَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ اَمِينٌ و من شما را نصیحت کننده ام راست گوی

ولی خیانت

ولی خیانت اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ جَاءَكُمْ آیا عجب می آید شما را آنکه بیاید شما ذِكْرٌ مِنْ
رَبِّكُمْ پند یا پیامی از نزد پروردگار شما عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما
یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر او آنکه لِيُنْذِرَكُمْ
تا شما را بیم کند از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ
چون گردانید شما را جانشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت یا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ
نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً و بیفزود شما را
در آفرینش شما فوقی یا زیاده داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسط طول قامت
که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ
یاد کنید نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باشد که شما رستگار شوید قَالُوا اَجِئْتَنَا گفتند
آن گروه مر هود را علیه السلام آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمایی که بپرستیم ما خدا را وَحْدَهُ
یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فروگذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آنچه را که بودند
که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از بتان و ما بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از
عذاب می ترسانی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ
بدرستی که واجب شد بر شما یا فرود آمد بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما رِجْسٌ وَغَضَبٌ و عذابی
و خشمی اَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي اَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را
نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و برخی را
حافظ میخواندند بمظنه آنکه نگاهبانان در سفر ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بود
بی مسماء چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدل
میکنید درین چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشان را وَآبَاؤُكُمْ
و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا نفرستاده است خدای بجز از عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ

حجتی و برهانی و جون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار مینمایید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید
و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم
آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و
دران زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و انجا پشته
از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب
دفع آفات بمطالب و از مخاوف خلاصی یافتندی پس قوم تجهیز آن سفر نموده قیل بن عتر و مرثد
بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معویه بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که دران
وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند
که بجهة دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از روسای عاد بود و بهود علیه السلام
ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمایید و از
در توبه و استغفار درایید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از
معویه درخواست شد تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته
گفت خدایا بده قوم عاد را از باران انچه میخواهی فی الحال سه قطعه ابر برامد یکی سفید و یکی سرخ
و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین ابر انچه میخواهی از برای خود و قوم خود اختیار کن
قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده روبیلاد خود نهاد
جون بموضع مغیث که از وادی ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانید عادیان
خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان رسیده نازل
شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیانرا
هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور
خواهد شد ان شاء الله العزیز و حق سبحانه از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او

می نمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا و آن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما بریشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ
الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و نگرویدند بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی
ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ برانداختیم و بنیاد وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند قوم عاد گرویدگان
بوحدانیت معبود و رسالت هود علیه السلام وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر
بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد و مساکن
ایشان زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بریشان
فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشانرا در نسبت که صالح بود علیه السلام و صالح به پنج پشت بثمود
میرسید قَالَ گفت صالح جون برسالت بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید
خدایرا بی شریک مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته
باشد بجز وی ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری و توانایی جثه تکذیب صالح علیه السلام فرمود
که چه آیه می طلبید گفتند ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش داده بجلوه بیرون
خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هرکه
بمحل اجابت رسد دیگرانرا متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر
نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سر ملال در پیش
افکندند جندع بن عمر که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده
بود و آنرا کاثبه می گفتند و گفت ای صالح ازین سنگ بیرون آر از برای ما ناقه مشابه بشتر بختی
بسیار موی آبستن صالح فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست
چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند بتو می گرویم و پرستش خدای تو میکنیم و
برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز گزارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا
آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمده جون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و
بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند

تا نفس باقیست آدمی در دنیا باید

خود و مردمان دران می نگریستند چندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آوردند و بواقی
اشراف ثمود در بادیهٔ خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون
کردند ه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت - یکی بوادی خذلان ماند سرگردان -
القصه آن شتر در میان آن قوم ماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاها بطریق غب ید و
میرسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که
آمد شما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزهٔ از پروردگار شما که دلیلست برکمال قدرت او و صحت
نبوت من هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ این شتر خدایست اضافت از جهة تخصیص خواهد بود یعنی خدای — لكم آية فذروها
بیرون آورد این ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّٰهِ تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در
خوردن آن هیچ مونت نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ
که فراگیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ ضرر ناقه است
بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر وَاذْكُرُوا
و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را جانشینان در زمین
مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاکت قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ و جای داد شما را
در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا میگیرید مِنْ سُهُولِهَا از زمینهای نرم آن قُصُورًا کوشکها برای
تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میبا زید بُيُوتًا خانهای مستان — و می کنید
فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
وَلَا تَعْثَوْا و در تباهی غایت مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصدان
فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و معترض مومنان شدند
چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی
میکردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح علیه السلام لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنکسانرا که ضعیفان شمرده شده
بودند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أَتَعْلَمُونَ

آیا شما میدانید

آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار
او این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ گفتند آن ضعیفان بدرستی که ما بدان
چیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و پیغمبر او إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ
بتحقیق که ما بآنچیزی که گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود
از ناقه به تنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمیکرد
و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از و هراسان شده بطن وادی میرفتند و زمستان
ببطن وادی توجه می نمود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهة ضرر بدیشان میرسید و دو زن
که ایشانرا غنیزه و صدقه میگفتند که مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن
سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد برایشان حق سبحانه میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ
پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان
پروردگار خویش وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا ای صالح بیار بما آن چیز را که
تَعِدُنَا وعده میکنی ما را بدان عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی تو از فرستادگان
براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه
عظیم فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فِي دَارِهِمْ در سراهای خویش جَاثِمِينَ بروی
درافتادگان و برجای مردگان فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند
و خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام و بزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت از روی تحسر
يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ای قوم من بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار من
که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ
و لیکن شما دوست نمیدارید و پی روی نمیکنید النَّاصِحِينَ نصیحت کنندگانرا که از راه مهربانی شما را بایمان

خوانند و از اتباع نفس شیطان منع کنند ولوطاً و یاد کن لوط بن هاران بن آزر بن ناخور را که برادرزاده
ابرهیم بود علیهما السلام آورده اند که چون حضرت ابرهیم علیه الصلوة والسلام از بابل متوجه شام شد برادر
زادهٔ او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر
بوده است سدوما و آن اعظم مداین بود و دیگر عاموراو دارما و صابورا و صعودا و گویند صعور و در هر
شهری چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوما آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست
و اند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر می نمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش
ایشان لواطه بود و حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد صلعم
یاد کن قصهٔ لوط را اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ چون گفت مر سدوما را که لوط علیه السلام در میان ایشان
بود أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بدین عمل زشت یعنی لواطه مَا سَبَقَكُمْ بِهَا کسی پیشی
نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ هیچ
یک از عالمیان ءَ إِنَّكُمْ آیا شما و حفص اِنکم بطریق خبر خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی مباشرت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح
کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستید بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ بلکه هستید شما گروهی
اسراف کنندگان و از حد در گذشتگان وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط
علیه السلام با دای این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوما مر بعضی را أَخْرِجُوهُمْ بیرون
کنید لوط و دختران او و آنها را که بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از این دیه سدوما
إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکی میکنند از فواحش
یعنی در عمل با ما موافق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بدیشان فرود آمد
چنانچه تفصیل آن بیاید انشاء الله العزیز و چون عذاب نازل شد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط را علیه السلام از آن وَأَهْلَهُ و کسان او را از اهل و بیت مومنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را
که واهله نام داشت و کفر خود را پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط علیه السلام اغرای نمود كَانَتْ

مِنَ الْغَابِرِينَ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام
اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا و بارانیدیم بر کفار قوم لوط
علیه السلام بارانی او چه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
پس در ای بیننده که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر کار گناه کاران وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم
بسوی اولاد مدین که پسر ابرهیم خلیل بود صلوات الله وسلامه علیه أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ان
ایشان شعیب بن میکیل بن یسحر بن مدین را فَقَالَ يَا قَوْمِ پس گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ
بپرستید خدا را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ معبودی بحق جز وی قَدْ جَاءَتْكُمْ
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستی که آمد بشما معجزهٔ روشن از پروردگار شما در قرآن معجزهٔ شعیب مذکور
نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات با مرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکند
میگوید که معجزهٔ شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی
تا شعیب علیه السلام بآسانی بر آن صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی
از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی
شعیب علیه السلام ایشانرا گفت من شما را بخدای میخوانم و آیهٔ روشن بشما می نمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ
پس تمام و راست سازید آلت کیل وَالْمِيزَانَ و آلت وزن را در کیل و وزن راستی کنید وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و
فروخت وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عمل بآنچه میفرماییم بهتر است
شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما راست گویان گرویدگان و چون قوم شعیب علیه
السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشانرا چنانچه
نجس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا و منشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ
بهر راهی که بجهة اخذ مال تُوعِدُونَ بترسانید مردمانرا و کفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و مرکه

خدا پرستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود و او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر
راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای
مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را که ایمان آورده است بخدای وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و جویید برای راه خدای کجی
طلب بطلان آن کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون بودید
شما اندکی از جهة عدد و عُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال
و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابرهیم علیه السلام دختر لوط را علیه السلام بخواست و خدای تعالی ایشانرا
فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را بایاد ایشان داد و گفت
وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم
گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمومنان کرد و گفت
وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ و اگر چنانچه گروهی مِنْكُمْ آمَنُوا از شما بگرویدند بِالَّذِي بانچیزی
که براستی أُرْسِلْتُ بِهِ و فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا و گروهی دیگر را از
معاندان نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده
گفتند قوت و ثروت ماراست نه مومنانرا پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی
که توانگری و وسعت مال ایشانرا بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید
فَاصْبِرُوا پس شکیبایی کنید حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای میان دو گروه وَ
هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدایست بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنه نیست الجزو
التاسع من اجزای الثلاثین قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه سرکشی
کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ
يَا شُعَيْبُ مر اینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که نیز گرویده اند بیرون
میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد فِي مِلَّتِنَا
درکیش ما که کفر است در کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند

بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آن مومنان بوده اند
پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت و لهذا شعیب علیه السلام جواب بدین وتیره
داد قَالَ گفت شعیب اختیار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا و اگرچه باشیم كَارِهِينَ
ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آن را کارهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را
شریکیست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی در وسیط آورده که مدعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشانرا
امر کرده است که بران طریق باشند و بدین سبب آنرا ملت ما موربها ساختند افترا باشد
بر خدای إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بپایند فِي مِلَّتِكُمْ
درکیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا بعد از آنکه برهانید ما را خدای از ملت شما پس ما مفتریان
باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا مگر آنکه خواهد خدای آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکمی ازلی و
مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسنده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ
عِلْمًا بهمه چیزها از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت
کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و چون و شما در تهدیدی که می نمایید از اخراج مومنان
ما اضطراب نمی کنیم بلکه عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم و کار خود باوی گذاشتیم پس
شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا خدایا حکم کن میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ
خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود
که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر متابعت کنید شما شعیب را در سلوک طریق او و دین
خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستی که باشید إِذًا لَخَاسِرُونَ آنهنگام از زیان زدگان که آیین قدیم را

میگفتند پس شعیب فرمود که عود با
و اعتقاد کردن که این ملة

کذاشتند بدین محدث مگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کهره نیم با کفار قوم خود گفتند
که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما در کم فروشی است و او شمارا
بدان منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ
الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل
مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزلات
چه مقرر شده که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبریل علیه السلام فریادی کرد که
زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس شدند فِي دَارِهِمْ در شهر
و منزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح
الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ
يَغْنَوْا فِيهَا گوییا هرگز نبوده اند دران شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه دروغ داشتند
شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دینی و عقبی بعقوبت مثوبت
و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از ان
بلد عزم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت
از روی تحسر که ای قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که برسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای
پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شمارا از روی مهربانی و گفته اند خطاب
با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با کفار قریش خطاب کرد
بعد از قتل در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ
آسَى پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی از کافران که مرا
تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار
قریش را و می فرماید وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و نفرستادیم ما در شهری و دیهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری
که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ

و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید ایشان زاری کنند و پند پذیر شوند تصدیق نبی خود نمایند
تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و محنت متنبه نشدند ایشانرا بعنا و زحمت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا
پس بدل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت و سلامت و
صحت و راحت حَتَّى عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال انجا نیز آغاز کفران
کردند وَقَالُوا و گفتند ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر است و طبیعت
روزگار قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ پدران ما را نیز شادی و
سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود
و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمانست پس ما بر همان طریقه می باشیم که می بودیم چون این
قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً پس ما بگرفتیم ایشانرا ناگهان
یعنی در حالتی که امین بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد
شد و این حسرت عظیم تر است از انکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آنرا دانسته
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او
آمَنُوا گرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
هر آینه میگشادیم ما بر ایشان و میدادیم ایشانرا بَرَكَاتٍ برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بقبول دعوات ایشان یا بدیدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نبات
وَلَكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بگرفتیم
ایشان را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی
فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت من یا بترسیدندی از
تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهدت خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست
و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از انست أَفَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَى آیا ایمن شدند اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم أَنْ

يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ازانكه بيايد بديشان عذاب ما درشب وحال آنكه ايشان
خفته باشند يعنى شبيخون عذاب بايدشان در وقت غفلت ايشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى
يا ايمن شدند اهل شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى ازانكه بيايد بديشان عذاب ما در وقت چاشت
وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنكه ايشان بازى ميكنند يعنى بتصرف در مهمات دنيا كه بازيچگاه غافلانست
مشغول باشند ملخص سخن آنست كه بعد از تكذيب رسل از عذاب آلهى ايمن نتوان بود نه بروز
ونه بشب أَفَأَمِنُوا آيا ايمن شدند اهل تكذيب مَكْرَ اللَّهِ ازناگاه گرفتن خداى مكر استعارتست
از استدراج بنده وگرفتن او بروجهى كه نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ايمن نشوند از مكر
خداى إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زيانكاران كه بكفر و نفاق زيان زده هردو جهان
باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آيا بيان نكرد خداى لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ براى آنكسانى كه ميراث
گرفته اند زمين را يعنى متمكن شده اند دران مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا هلاك اهل آن مراد كفار زمان حضرت
رسالت صلى الله عليه وسلم كه ديار امم ماضيه گرفته اند وخداى براى ايشان أَنْ لَوْ نَشَاءُ ازانكه
اگر خواهيم أَصَبْنَاهُمْ بگيريم ايشانرا بِذُنُوبِهِمْ بجزاى گناهان ايشان يعنى عقوبت كنيم
ايشانرا چنانچه پيشينيان ايشانرا كرديم وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وما مهر مى نهيم بردلهاى ايشان
فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ايشان نمى شنوند از روى فهم و عبرت بجهة ختم قلب اگرچه دل مسرت
آنچه مى شنود درمى يابد پس گوش دل از استماع كلام حق فايده دارد نه گوش آب و گل اين سخن
از گوش دل بايد شنود • گوش گل اينجا ندارد هيچ سود • پس بجهة تسليه حضرت رسالت صلى الله عليه
وسلم ميفرمايد تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها كه نسبت با امم مذكوره داشت چون احقاف وحجر و مؤتفكات
وغير آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانده ايم برتو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضى از خبرهاى آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ
وبدرستى كه آمدند با اهالى آن رُسُلُهُمْ پيغمبران ايشان چون هود و صالح و لوط عليهم السلام
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن يا دلايل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند كه ايمان آورند
بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ و بانچه تكذيب ميكردند قبل از آمدن ايشان يعنى پيغمبر

ودند بر تكذيب وصلاحيت قبول ايمان نداشتند بسبب رسوخ در كفر بودن مهر بر دلهاى
يشان كَذَلِكَ مانند آن مهر سخت كه بر دلهاى كفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مى نهد
داى عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهاى ناگرويدگان مراد آنهااند كه از كفار قريش
فاى عهدى كه در روز ميثاق بسته بودند يا عهدى كه در زمان خوف و مضرت ميكردند
كه اگر نجات يابيم ايمان آريم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستى كه يافتيم أَكْثَرَهُمْ بيشتر ايشان
لَفَاسِقِينَ شكنندگان عهد و پيمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگيختيم و فرستاديم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد ازين
[illegible] مُوسَى موسى بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتى كه او را عطا كرده بوديم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوى
فرعون كه نام او قابوس بود يا وليد بن مصعب بن ريان فرعون لقب ملوك مصر بوده چون
كسرى و قيصر و خاقان و تبع كه القاب سلاطين فارس و روم و چين و يمن است وَمَلَئِهِ و بسوى
[illegible] قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم كردند يعنى كافر شدند بان آيات و وضع كردند كفر را [illegible]
[illegible] بها از غايت وضوح آن بود كه بدان بگروند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ پس بنگر بديده بصيرت كه بعد از انكار حق چگونه بود آخر كار تباه كاران كه [illegible]
حضرت موسى على نبينا و عليه السلام چون از مصر فرار نمود در مدين بصحبت شعيب عليه السلام رسيد
و دختر او را صفورا بعقد خود درآورد و عزم مراجعت بمصر فرمود و در اثناى طريق بوادى ايمن
رسيد خلعت يافت و بمعجزه عصا و يد بيضا اختصاص پذيرفت چنانچه تفاصيل اين قصص در [illegible]
سوره [illegible] مذكور است حق سبحانه حكم فرمود كه بمصر رود و فرعون را بخداى دعوت كند و از
طغيان و سركشى و دعوى ربوبيت منع نمايد موسى عليه السلام بيامد و بعد از مدتى كه ملاقات
فرعون دست داد آغاز دعوت كرد وَقَالَ مُوسَى وگفت موسى عليه السلام يَا فِرْعَوْنُ
إِنِّي رَسُولٌ اى فرعون بدرستى كه فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالميان
بسوى تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت يا بانكه تصديق من كنى و مستقر و راسخ عَلَى أَنْ لَا
أَقُولَ بر آنكه گويم عَلَى اللَّهِ بر خداى إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ [illegible] بيشتر ايشان

بدرستی که آمده ام بشما بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزهٔ
پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ
فرزندان یعقوب را و دست استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آباء
ایشان بوده باز کردند آورده اند که فرعون بنی اسرایل را به بندگی میگرفت و سبب آن
که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمده بر آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار
شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف
بود علیه السلام بمرد پسرش مصعب بنی اسرایل را حرمت میداشت و معترض ایشان نمی شد چون
او بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف
انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرایل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بندهٔ درم خریدهٔ
کیشان ما بوده شما بنده زادگان ما یید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام
مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرایل بدار قَالَ إِنْ كُنْتَ گفت فرعون
اگر هستی تو در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزهٔ و حجتی روشن فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان بنمای معجزهٔ خود را فَأَلْقَى عَصَاهُ پس
بیفکند موسی عصا از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القی ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهایی شد
ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهایی
شد دهن گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذرع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر
فرعون و روی بجانب تخت وی نهاد ملازمان بارگاه فرعون بگریختند و در ازدحام خلایق
بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان
خدایی که فرستادهٔ اویی که عصای خود را بگیر و من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم
موسی علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت همان شد و فرعون باز آمد بر سریر خود نشست و گفت
هیچ معجزهٔ دیگر داری پس دست راست را باز زیر بغل چپ در آورد و نَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید

دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود
لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مردی گندم گون
بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی که شعاعش
بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست راست خود بفرعون نمود
و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان زمین و آسمانرا روشن
ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از مشاهده این
دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قَالَ
الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَذَا بدرستی که این موسی
لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوییست دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدهایی سازد و دست
گندم گون را بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون
کند شما را ای قبطیان مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی
اسرایل دهد فرعون چون این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمایید مرا تدبیر
چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او یعنی هرون را یا تاخیر کن
مهم او را و شتاب زدگی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر
دارد حَاشِرِينَ گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ
بیارند بتو هر جا ساحری باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن
چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و رؤسای سحره با قصی مداین صعید بودند و در تفسیر
دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشانرا در فن سحر مهارتی تمام بود چون
فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر ما بر چنان کرد و ایشان پدر
خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهة آنکه دو کس
آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنگ آورده و ایشانرا عصاییست چون می افکنند اژدهایی

می شود و هرچه پیش او می آید میخورد فرعون داعیه کرده که مارا با او بدعوی اندازد صاحب جواب
داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان درخواب می شوند آن عصا همان اژدها میکردد
یا نه اکر میکردد بدانید که جادو نیست چه سحر وقتی که ساحر درخواب باشد اثری ندارد و چون حال
برین منوال باشد نه شما که هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با
شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر میکوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرکاه
فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون بعد از ان که ایشانرا طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا
کفتند ءَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا هست ما را مزدی إِنْ كُنَّا اکر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ
غلبه کنندکان بر موسی قَالَ نَعَمْ کفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من که هرکاه که خواهید نزد من در آیید آورده اند که مهتر این جماعت
چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور میکفتند و دیکر حطحط و مصفی و در لباب
آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عادور واقعه
سوال و جواب پدر خود با قوم کفتند ایشان از قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن
عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرکاه که موسی علیه السلام در خوابست عصا اژدها شده
پاسبانی میکند ایشانرا ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر ایشان خطور کرد و نهان میداشتند
تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه را انتظام
یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم
بنظاره حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام بر
یک جانب بایستادند جادوان بر طریق پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ کفتند ای موسی إِمَّا أَنْ
تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ
ما افکنندکان حبال و عصی خود قَالَ کفت موسی از روی کرم و تخلق که انبیا را می باشد أَلْقُوا شما بیفکنید

فلما القوا

فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنکام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی
کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
و بترسانیدند مردمانرا وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادویی بزرک آورده اند که رسنهای
بزرک را مجوف ساخته و باقه بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و اجواف
همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانها رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها
و چوبها بشکل مار بر یکدیکر پیچیدن کرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را نهی کرده بودند
و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و کرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال
در حرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از مارانند وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی
موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شد دهان
کشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که اژدها شده بود عصا تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر
میکردند و بدروغ بخلق می نمودند و آن چهل خروار رسن بود و چوب راوی کوید که چون چوبها
و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظارکیان آورد و مردم بکریختند و خلق عظیم در ان انبوهی
هلاک کشتند پس موسی علیه السلام او را بکرفت همان عصا شد و حق سبحانه ان حبال و عصی را معدوم
کردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ و زایل شد
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیکر کفتند که اکر این سحر بودی بایستی
که جادوییهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه
السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب کشتند وَانْقَلَبُوا و باز کشتند از ان
موضع صَاغِرِينَ خوار شدکان و ناامیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند
جادوان بر رویهای خود سَاجِدِينَ سجده کنندکان مر خدایرا قَالُوا آمَنَّا کفتند ایمان آوردیم
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردکار عالمیان فرعون کفت بدین پروردکار مرا میخواهید ایشان
کفتند تو که باشی رب العالمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردکار موسی و هرون است

قال فرعون گفت فرعون با جادوان آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق
نمودید او را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ان هذا
لمکر بدرستی که این عمل بد پر خفی است که شما مکر نموده ساخته اید آن را فی المدینة
در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعدگاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله کرده
لتخرجوا منها اهلها تا بیرون کنید ازین شهر اهل آن را که قبطیانند و این ملک شما را و بنی
اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید مقدمهٔ این نتیجه که ترتیب
داده اید این تهدیدی بود مجمل اکنون تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم
دستهای راست شما را و ارجلکم و پایهای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر
شق عضوی ثم لاصلبنکم پس بردار کشم اجمعین همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن
دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم
از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود
منقلبون بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و ما تنقم و تو که فرعونی منکر نمی‌شوی منا
از ما و عیب نمیکنی ما را الا ان امنا مگر آنکه بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار
ما لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون
بگردانیدند و متوجه درگاه حق شده گفتند ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و افاضه
صبرا شکیبایی درین بلا تا جزع نکنیم و توفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان و
ثابت قدم بر ایمان و قال الملا و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه
ملازمان فرعون اتذر موسی و قومه آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را
لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند و یذرک
و پرستش تو بگذارند و الهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند و
گفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود پرستندهٔ کواکب بود و اصح آنست که او

بصورت

برصورت خود بتان ساخته بود و هر یک را از قوم بتی داده بود که این را پرستید تا او شما را
بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد ترند
و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل
موسی علیه السلام و قوم او و فرعون دانست که بر قتل موسی قادر نیست قال سنقتل
ابناءهم گفت زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان
منقطع گردد و نستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند
و انا فوقهم قاهرون و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این
تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام
آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی گروه خود را استعینوا
بالله یاری خواهید از خدای و اصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که
زمین مر خدای راست یورثها میراث میدهد آن را من یشاء هر کرا میخواهد من عباده از
بندگان خود درین سخن وعدهٔ هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل
و العاقبة و عاقبت نیکو با ظفر و نصرت یا بهشت للمتقین مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل این
کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود و در نیافتند و باز آغاز شکایت نموده قالوا اوذینا
گفتند ما را برنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی از
مدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیمی روز دیگر ما را آزاد میکردند و من بعد ما
جئتنا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی تمام روز ما را کار میفرمایند پیش ازین ابنای
ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قال گفت موسی علیه السلام از روی
تصریح عسی ربکم شاید که پروردگار شما و عسی از برای اطماعست یعنی طمع میداریم از خدای
ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او و یستخلفکم
و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر یا ارض مقدس

فَيَنْظُرَ پس ببيند خداى كه بوقت نعمت و راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل ميكنيد
و چه چيز بجاى مى آريد از كفر و شكر و طاعت و معصيت تا شما را بران جزا دهد انكه حق تعالى بعد از
وعدهٔ هلاك دشمنان مقدمات آنرا بيان ميكند وَلَقَدْ اَخَذْنَا و هر اينه ما كرفتيم آلَ فِرْعَوْنَ تبع
و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنكى و خشك سالى وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان بعضى
از ميوه هاى ايشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد كه ايشان پند كيرند و از كفر باز ايستند
ايشان متنبه نشدند فَاِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد بديشان الْحَسَنَةُ نيكويى از فراخى و ارزانى
قَالُوا لَنَا هٰذِهِ ميكفتند براى ماست اين نيكويى و ما مستحق آن ايم وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اكر رسيدى
بديشان سَيِّئَةٌ بدى چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد ميكرفتند بِمُوسٰى وَمَنْ مَعَهُ بموسى
و آنانكه با وى بودند از مومنان و ميكفتند اين رنج و زحمت بشامت ايشان بما ميرسيد اَلَا اِنَّمَا
طَائِرُهُمْ بدانيد جز اين نيست كه سبب خير و شر ايشان عِنْدَ اللّٰهِ نزديك خداست و آن
اعمال بد ايشانست كه كرام الكاتبين نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها در ايشان
رسيد وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و ليكن بيشترين ايشان لَا يَعْلَمُونَ نميدانند كه آنچه بديشان
ميرسيد از مكاره و اهوال بواسطهٔ شومى اعمال ايشانست وَقَالُوا و كفتند فرعونيان مر موسى را
عليه السلام مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هركاه كه بياى يا هرچيزى كه بيارى بما مِنْ آيَةٍ از نشانه كه زعم
تو آنست كه معجزهٔ تو ايست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر كنى ما را بآن
فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ پس نيستيم ما ترا از كرويدكان و باور دارندكان چون قبطيان بنهايت
انكار پيش آمدند فَاَرْسَلْنَا پس فرستاديم مَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ايشان طوفان و آن
چيزى باشد كه طواف كند بر اماكن و فرا كيرد همه آنرا چون باران و سيل وَالْجَرَادَ
و فرستاديم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ پياده يا كنه يا سبوسه وَالضَّفَادِعَ و بزغ
وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ و خون در حالتى اين اشيا آيتهاى قدرت ما بودند از يكديكر جدا شده يعنى
مدت ميان هر دو آيه يكماه بود و امتداد هر آيتى يكهفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ايشان كردن كشى كردند

ازفرمان

ازفرمان بردارى وَكَانُوا و بودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ كروهى مجرم يعنى معاند در كفر كه با وجود
تظاهر آيات و تتابع آن ايمان نياوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هركاه كه واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ
الرِّجْزُ بر فرعونيان عذابى از اينها كه مذكور شد قَالُوا كفتند از روى تضرع يَا مُوسَى
ادْعُ لَنَا اى موسى بخوان براى ما رَبَّكَ آفريدكار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد كرده است
و آن عهد نزديك تست يعنى خداى با تو وعده كرده كه چون او را بخوانى اجابت كند لَئِنْ
كَشَفْتَ اكر باز برى و زايل كردانى عَنَّا الرِّجْزَ از ما اين عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ
هر اينه ما ايمان آريم و تصديق كنيم مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر اينه بفرستيم مَعَكَ بَنِي اِسْرَائِيلَ با تو بنى
اسرائيل را تا هرجا خواهى ببرى فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت كه ما برديم بدعاى موسى عليه السلام
و رفع كرديم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ايشان آن عذاب را و تاخير كرديم اِلٰى اَجَلٍ تا مدتى از زمان
كه بى شبه هُمْ بَالِغُوهُ ايشان رسنده كانند بدان تا معذب كردند دران اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ
ايشان عهد را مى شكنند در تفاسير آمده كه در مصر هفت شبانروز باران باريد و بظلمت ابرهاى
متراكم در ماندند و آب بخانهاى قبطيان در آمد و مردان و زنان برپاى ايستادند و كودكان را بر
بنديها نشاندند و هر قبطى كه در خانه نشستى غرق شدى و با آنكه بيوت بنى اسرائيل بمنازل ايشان
متصل بود قطرهٔ آب بخانهاى ايشان در نيامد القصه به تنك آمده رجوع بفرعون كردند و از و نا اميد
شده روى بموسى آوردند كه از خداى خود درخواه تا اين عذاب را از ما دفع كند و ما ايمان آريم چون
آن طوفان بدعاى موسى عليه السلام مندفع شد و آب از روى زمين برفت مزروعات ايشان
ظاهر كشت بمثابه نيكو كه هركز نديده بودند باز كفران نعمت ورزيده ايمان نياوردند حق سبحانه ملخ
سواره بر ايشان كماشت تا اكثر مزروعات ايشانرا بخورد ديكر باره پناه بموسى عليه السلام بردند
و سوكند خوردند كه اكر اين بلا منكشف كردد بخداى تعالى بكروند حضرت موسى عليه السلام بصحرا بيرون
آمد و بعصاى خود اشارت بمشرق و مغرب كرد جمع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ايشان ديدند
كه مقدارى مزروعات ايشان مانده بود كفتند اين مايه محصول ما را بس است و تصديق نكردند حق تعالى

ملخ پاده وفرستاده تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره الحا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند
و بشرط ایمان آن عذاب نیز آو شد کفتند ای موسی مارا محقق کشته که تو ساحری از جمله نامرانی
دیگر باره حق سبحانه لشکر برغ را بدیشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیکهای
ایشان می افتادند و چون کسی سخن کفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا
مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون کردانید همین که سبطی
میخورد آب صافی و همین که قبطی میل میکرد خوناب میشد و اگر از یکظرف آب خوردندی بنسبت هر یکی
همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا
منهم پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم
ایشانرا فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم کذبوا بایاتنا بسبب آنکه ایشان
بدروغ داشتند آیات قدرت مارا وکانوا عنها و بودند از تامل دران غافلین
بیخبران واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه
بودند ضعیف و زبون کرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرایل را که بدست قبطیان
درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهات
شرقی از زمین شام ومغاربها و جهات غربی از ان زمین التی بارکنا فیها آن زمینی
که برکت پیدا کردیم بارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
وتمت و تمام شد و بوفا رسید کلمت ربک وعده پروردکار تو الحسنی وعده نیکو علی
بنی اسرائیل برای بنی اسرایل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای این
وعده بسبب آن بود که صبر کردند و شداید و مکاره ودمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع
فرعون آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وقومه و کروه او از کوشکها و حصارها
و منزلهای نیکو وما کانوا یعرشون و مرانچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون
صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل و بکذرانیدیم بنی اسرایل را البحر از دریا بسلامت فاتوا

پس بیامدند و بکذشتند علی قوم بر کروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت
میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود چون بنی اسرایل قومی را مجاور
بتکده دیدند قالوا یا موسی اجعل لنا الها کفتند ای موسی بساز از برای ما خدایی یعنی تمثالی بساز
که آنرا پرستیم کما لهم آلهة چنانچه ایشانرا خدایان هست که می پرستند قال انکم
کفت موسی بدرستی که شما هستید قوم تجهلون کروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید درین
که تو هم جواز عبادت غیر خدا دارید ان هؤلاء بدرستی که این کروه بت پرستان متبر
ما هم فیه هلاک شده اند بانچه ایشان درانند یعنی خدای دین و آیین ایشانرا درهم خواهد
شکست و بتان ایشان برد بست ما پاره پاره خواهند کشت وباطل و زایل و مضمحل اند ما
کانوا یعملون آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قال کفت موسی علیه
السلام اغیر الله آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی وهو
فضلکم و حال آنکه او فضل داد شمارا علی العالمین بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم
تخصیص فرمود واذ انجیناکم و یاد کنید چون رهانیدیم شمارا من آل فرعون از تبعه فرعون
یسومونکم می چشانیدند شمارا سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم
میکشتند پسران شمارا بجهة انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم و زنده میکذاشتند زنان
شمارا بجهة خدمتکاری خود وفی ذلکم بلاء و درین رهانیدن نعمتی بود یا دران عذاب
محنتی بود شمارا من ربکم عظیم از پروردکار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام
وعده کرده بود بنی اسرایل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک خدای تعالی که
هرچه شمارا باید دران مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرقه
شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از خدا درخواست تا آن کتاب بدو فرستد
حکم شد که سی روز بروزه باش بعد از ان بطور آی تا با تو سخن کویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت
و روز سی ویکم بطور توجه نمود و کراهیت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن کوید و از دهن او بوی روزه آید

بس برای دفع آن رایحه بسواک کرد ملایکه کفتند که ما از تو بوی مشک می‌شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی
حق سبحانه فرمود تا جبر مانرا آنرا ده روز دیکر روزه دارد و چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ
وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز از ذی قعده
جون مدار حساب شهور بر رؤیت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَ
أَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیکر از ذی الحجه فَتَمَّ بس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتی
که پروردکار او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً جهل شبانه روز وَقَالَ مُوسَىٰ وکفت
موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم
اخْلُفْنِي تو خلیفهٔ من باش فِي قَوْمِي درمیان قوم من وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کاری که شایستهٔ
اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و پی روی مکن راه تباه کاران را
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنکام که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا مر وقتی که مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ ومعين
رَبُّهُ و سخن کفت با وی پروردکار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی‌واسطه در تبیان
آورده که جون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن کوید بفرمود تا هفت فرسخ
کرداکرد ظلمت فرو کرفت و جون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان او را آرزو براند
و ملکین کاتبین از او دور کردند و آسمانها بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در ایستاده و عرش
عظیم بروی ظاهر کشت بس حق سبحانه با وی سخن کفت در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار
کلمه بشنوانید و بزاهی مقصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف آورده که حق سبحانه
و تعالی با موسی علیه السلام جهل شبانروز سخن کفت جون موسی علیه السلام سخن حق بشنود
و از جام کلام بی ملام جرعهٔ ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست
که در فردوس اعلاست و جون جنت جای مشاهده لقاست قَالَ کفت موسی علیه السلام
رَبِّ أَرِنِي ای پروردکار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیده
سر أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ لَنْ تَرَانِي کفت خدای نتوانی دید مرا در دنیا جه حکم ازلی

بران وجه واقع شده

بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین
فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود
بدانکه طلب موسی علیه السلام رؤیت را دلیل جواز رؤیت است جه اکر رؤیت محال بودی
موسی علیه السلام این سوال نکردی جه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار کوید
که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی‌تر بود از ان وقت که
کفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق
بودن کاملتر است از قیام بمراد خود اکرجه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو
با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از ان کفتم که لن ترانی وَلَٰكِنِ انْظُرْ و لیکن نکاه کن
إِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال و ثابت ترین است و قوت تحمل او از تو بیشتر فَإِنِ
اسْتَقَرَّ بس اکر این کوه قرار کیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ در جای خود بهنکام تجلی من برو
فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار منت نباشد و اکر کوه را طاقت
و قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درکذر فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ بس آن هنکام که تجلی
کرد پروردکار موسی یعنی ظاهر کردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزن
لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آنکه حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید
در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب
بمقدار درهمی ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه که در روی زمین بود بهوش آمد و هر بیماری
که بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصهٔ عالم رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت
و حلاوت متصف کشت بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی
جَعَلَهُ دَكًّا کردانید خدای مر آن کوه را ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت
پاره پاره کشت و شش کوه دیکر از و جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه
افتاد و سه کوه دیکر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا و بیفتاد موسی علیه

السلام بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیهٔ خمیس یوم عرفه تا عشیهٔ
روز جمعه بیهوش ماند فلما افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانك گفت میکنم ترا
از هرچه نه لایق حضرتست یا پاک میدانم ترا از آنچه مری شوی در دنیی تبت الیك باز گشتم بسوی
تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وانا اول المؤمنین و من اول گرویدگانم بعظمت
وجلال تو یا آنکه هیچ بشری را در دنیی طاقت دیدن تو نیست عجب سریست که کوه بدان
عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان از آنجم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست
نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر
کوه را ویران ساخت و آن نظر دل را معمور میسازد پس حق سبحانه بجهة تسلیهٔ دل موسی
علیه السلام و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود فقال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا
منع کردم از رویت بجهة صلاح حال و بقای ذات توانده مناک مباش انی اصطفیتك
بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجودند
برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی وبکلامی و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن
من با تو بی واسطه فخذ ما آتیتك پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن
وکن من الشاکرین و باش از شکر گویندگان بران عطا وکتبنا له و بنوشتیم
یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبریل را گفتیم بقلم ذکر و مداد بهز النور نوشت برای
موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که هفت پاره یا ده بود و در زاد المسیر آورده واین
موافق اهل کتابت و طول هر لوحی دوازده یا ده زرع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از
چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست
از زمرد سبز بوده و بروی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج
الیه باشد موعظة پندی وتفصیلا و بیان کردنی لکل شیء مر هر چیز را از امر و نواهی
فخذها پس گفتیم بموسی علیه السلام که فرا گیر الواح بقوة بجدی تمام و عزمی درست

وامر قومك و بفرمای گروه خود را تا بصدق یأخذوا باحسنها فرا گیرند نیکوترین آنچه
در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود قولی آنست
که احسن عزایم بود و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده
که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را ای
بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان آرامگاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت
شام در ارم و منازل قرون ماضیه از دایرهٔ فرمان بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را
منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوان خالی مانده تا عبرت گیرند بدان
چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد . تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب
پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت . جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب
ساصرف زود بود که بگردانم عن آیاتی از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل
قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الذین یتکبرون آنانکه تکبر میکنند
فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما
نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را
بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده حیفست چنین
گنج در ان ویرانه وان یروا و اگر به بینند این سرکشان کل آیة هر نشانی که ما بنماییم بر صدق
نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدالقدم هر پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها
نمیگروند بدان از جهة ستیزه و عناد وان یروا و اگر به بینند این سرکشان سبیل الرشد
راه راست و طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وان
یروا و اگر به بینند سبیل الغی راه بی راهی و گمراهی یتخذوه سبیلا آنرا راه گیرند و پیروی
کنند ذلك این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان
کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را وکانوا عنها غافلین و بودند از نظر بدان

واعتبار دران ناآگاهان وبیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض وعناد ست نه غفلت سهو
وجهل یعنی مبدا انستند وتصدیق نمی کردند والذین کذبوا وآنانکه تکذیب کردند بآیاتنا
آیتهای ماراکه قرآنست یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة وبدروغ شمردند دیدن
سرای آخرت حبطت اعمالهم باطل شد وتباه گشت عملهایی که درین جهان کردند هل یجزون
آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ماکانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیی یعملون عمل میکردند
واتخذ قوم موسی وفراگرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری وتابعان او من بعده از پس
رفتن موسی علیه السلام بطور من حلیهم از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته
بودند عجلا گوساله یعنی بهیئت گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار مر ورا آوازی چون
آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهة آنکه قوم فرعون از حال
ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم وبدان اشتغال می نماییم وهریک از
دوستان خود که درمیان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند وبعد از عبور بر
دریا وغرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت
طور فرمود سامری بخدمت هرون علیه السلام آمد وگفت این پیرایهای عاریت که در دست
بنی اسرائیل است میخرند ومیفروشند وتصرف دران حرامست هرون علیه السلام بفرمود تا تمام
آنرا جمع کردند وسامری راگفت تو اینهارا بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر ونقره در تصرف آورد
وزرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت وشخصی بهیأت گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس
عملی کرد که ازو آوازی آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را
علیه السلام دیده بود بر اسپی سوار واز زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که
شکل گوساله از قالب بیرون آمد ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده
گردانید وبفریاد آمد ابن عباس رضی الله عنه میفرماید که چون گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید
بسجده درافتادند الم یروا آیا ندیدند ونداستند انه لایکلمهم انکه گوساله با ایشان

سخن نکوید

سخن نکوید وامر ونهی نکند ولایهدیهم سبیلا ونه بنماید ایشانرا که بجایی رسند
اتخذوه فرا گرفتند اورا بخدای وکانوا ظالمین وبودند ستمکاران که وضع عبادت
کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری مذکورست که چه دوراست میان امتی که مصنوع
خودرا پرستند ومیان امتی که عبادت صانع خود کنند آنرا که تو ساختی نسازد کارت
سازنده ٔ تست در دو عالم یارت ولما سقط وآنهنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی
فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی در دست
خود دارد واین لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان
شدند عبده عجله از عبادت او وراوا انهم ودیدند آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند
قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردکار ما بقبول
توبه ما ویغفر لنا واگر نیامرزد مارا لنکونن بخدای که باشیم من الخاسرین
از زیانکاران وهلاک شدگان ولما رجع موسی وآن هنگام که بازگشت موسی علیه السلام
از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان اسفا خشمگین بغایت اندوهناک یا جزع کنند
آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت واصح آنست که حق سبحانه
ویرا خبر کرده بود در طور واو خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد واز غایت غضب قال گفت
بئسما خلفتمونی بد نیابت کردید از من من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل
کردید وپیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم بر فرمان پروردگار خود وصبر نکردید
تا من بیایم وحکم خدای بشما رسانم والقی الالواح وبیفکند موسی علیه السلام لوحها راکه احکام
الهی بران نوشته بود وآن غضب نیز برای خدا کرده بود در ینابیع آورده که الواح را نیفکند
اما زود از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی بیفکند وجمهور برانند که الواح را بیفکند وشکسته شد و
شش سبع وهرچه بران مکتوب بود بآسمان بردند وآن تفاصیل اشیا بود ویک سبع ماند که
هدی ورحمت بود پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم لوح را التقا کرد واخذ برأس اخیه

وبگرفت موسی سر برادر خود را یعنی هرون علیه السلام یَجُرُّهُ اِلَیْهِ بطرف خود میکشید او را
بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام آن بود که مگر هارون در منع ایشان
تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ اُمَّ گفت هرون علیه السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدر مادری بودند
امّا بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ من
تقصیر نکردم اما قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوْا يَقْتُلُوْنَنِیْ و نزدیک
بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ پس شادمانه مگردان بِیَ
الْاَعْدَاءَ بمن دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِیْ
و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان میار قَالَ
گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار من بیامرز مرا
درین عمل که با برادر بزرگتر کردم یا درآن که الواح را بیفکندم وَلِاَخِیْ و بیامرز برادر مرا اگر تقصیر
کرده باشد در منع ظلمه وَاَدْخِلْنَا و درآر ما را فِیْ رَحْمَتِكَ در بخشایش خود و کوشه اند در پناه عصمت
خود در دنیی و ریاض جنّت خود در عقبی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش
همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنانکه از رهِ جهالت
اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بخدایی سَیَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی
مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که بکشید یکدیگر را وَذِلَّةٌ
و دیگر برسید ایشان را خواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگی دنیا که آن جزیه است یا اجلاء از
دیار ایشان وَكَذٰلِكَ و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستان را نَجْزِی الْمُفْتَرِیْنَ جزا
میدهیم دروغ گویان را و مبتدعان را وَالَّذِیْنَ و آنانکه عَمِلُوا السَّیِّاٰتِ کردند بدیها از کبایر و صغایر
با شرک آوردند ثُمَّ تَابُوْا پس بازگشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَاٰمَنُوْا
و بگرویدند یعنی تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبهٔ گنه کار را قبول میکند اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را

رَحِیْمٌ مهربان است بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی
ساکت گشت عَنْ مُوْسَی الْغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه
السلام بران فعل بکسی که امر باشد بچیزی و بران اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا انکه
غضب دلالت میکند برانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزلهٔ
نطق است و سکون آن بمثابهٔ سکوت القصّه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست اَخَذَ الْاَلْوَاحَ
فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفکنده بود وَفِیْ نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود در آن هُدًی
نمودن بود از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِلَّذِیْنَ هُمْ برای کسانی
که ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار خود را یَرْهَبُوْنَ ترسکاری میکنند یعنی از عذاب
خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت عز شانه خطاب رسید با موسی علیه السلام که
جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت
و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوْسٰی و برگزید موسی علیه السلام قَوْمَهٗ از قوم خود سَبْعِیْنَ
رَجُلًا هفتاد مرد لِمِیْقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست
که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرد و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی
فرمود که ای موسی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه
باشند موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی علیه السلام
و میان ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بپردهٔ غمام درآمد و اخیار بسجده درافتادند حق سبحانه
با موسی علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی
علیه السلام بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود
ما وقتی ایمان آریم که خدای تعالی را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی
علیه السلام مضطرب شده آغاز زاری کرده چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام
که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را

آوازی مهیب آمد همه از هول آن بمردند و کوه اندر لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال
ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام بترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان
متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک
میکردی ایشانرا من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و ایای و مرا نیز هلاک میکردی
و در عین المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک
می‌کنی ما را بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم ما یعنی عبادت عجل یا جرأت
این قوم در طلب رؤیت ان هی نیست این کردار ازیشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلای
تو مر بندگانرا یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند و آوازی بدید ساختی تا روی
بوی آوردند و در کتاب فصل الخطاب مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت
تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال برین جرأت اقدام فرمود و دلال در مرتبه محبوبیت است
چنانچه در قوت القلوب فرموده که و من ادلال المحبین من المتانسین مناجات برخ الاعبد الاسود
الی قوله یضحکنی کل یوم ثلاث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک
ادب نیست عین ادبست و هم از مقام بسطیت این سخن موسی علیه السلام که تضل بها گمراه میگردانی
بدان فتنه و ابتلا من تشاء هرکرا میخواهی که گمراه شود و تهدی من تشاء و راه می‌نمایی هم
بدان هرکرا خواهی که راه یابد انت ولینا تویی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را
وارحمنا و ببخشای بر ما وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس
برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را فی هذه الدنیا در این سرای حسنة نیکویی ده ما را که مغفرتست وفی الآخرة
یا جنت یا سعادت رؤیت انا هدنا الیک بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو قال عذابی
گفت خدای عذاب من از صفت او آنست که اصیب به من اشاء میرسانم آنرا بهر که
میخواهم یعنی کفار و رحمتی وسعت و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است کل
شیء بهر چیز یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت

تعاطفت

تعاطفت که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بایکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت توبه است
که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده و توبوا الی
الله جمیعا و نزد محققان رحمت دوست یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتیست
همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شی و نتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سوال
سایل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی
ای بداده رایگان صد چشم و گوش   بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش   دوم رحمت وجوبیه که مقیده
نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت
امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود
بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید جهة آن
گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فساکتبها پس زود باشد
که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و یؤتون الزکوة
و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم و برای آنانکه ایشان بآیاتنا بآیات منزله ما یؤمنون
میگروند قتاده رحمه الله گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم
و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن
رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می‌نویسم الذین
آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول پی روی میکنند فرستاده که صفت او اینست النبی الامی
پیغمبر نانویسنده و ناخواننده و وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت
یکی از معجزات او می تواند بود ه نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت . بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشا را ام میگویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبداء و منشاء
همه شهرهاست و دیهها و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتبهاست پس آن حضرت را صلی الله
علیه و سلم باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجوداتست و اول همه مکونات و نکته لولاک لما خلقت

الکون موید این قولست که تواصل وجود آمدی ازنخست · دگر مرحبا شد بمه فرع تست الذی یجدونه
آن پیغمبری که می یابند اهل کتاب مکتوبا عندهم نوشته نزدیک ایشان فی التوریة در
توریة آنجا که میگوید احد الضحوک القتال یرکب البعیر ویلبس الشملة تا آخر والانجیل و در انجیل آنجا که از
قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یأمرهم میفرماید این پیغمبر
امّی ایشانرا که پی روا و بید بالمعروف بنیکویی که توحیدست وینهیهم و باز میدارند ایشانرا عن المنکر
از منکر که شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر و مساوی اخلاقست
یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم الطیبات و حلال میگرداند برایشان مطعومات پاکیزه را که بر
اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرّمه بر یهود چون شحوم و
یحرّم و حرام میسازد علیهم الخبائث بریشان خورشهای پلید را چون مردار و چون لحم
خنزیر یا مالهای ناوجه چون رشوت و ربا ویضع عنهم و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند از ایشان اصرهم
بار گران ایشانرا یعنی سبک میگرداند برامت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آنچیز هاییست که شریعت
موسی علیه السلام بر بنی اسرایل التزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن
مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن والاغلال و سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها
التی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود بریشان و آن قتل نفس بوده است در توریة
و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا به پس آنکسانی که بگرویدند بدین نبی
امّی از بنی اسرایل وعزّروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتّبعوا
و پی روی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست
و گفته اند لفظ معه دلالت بر لقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود
بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باز باسمان بردند و نکته در آن که قرآنرا
نور گفت بغایت روشن است چه امور دین بدنیا ازو مفصل است و هویدا اولئک آن گروه
که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند

ازعذاب و فایز برحمت و ثواب قل بگو ای محمد صلعم بر سبیل عموم یا ایها الناس ای مردمان
انی رسول الله بدرستی که من فرستادهٔ خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه به بعضی
دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند الذی آن خدای که بتحقیق له مر او راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق
عبادت نیست مگر او یحیی ویمیت زنده گرداند و بمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای
که صفت او شنودید ورسوله و بگروید بفرستادهٔ او النبی الامی پیغمبر امّی الذی یؤمن
بالله آن پیغمبر که میگرود بوحدانیت خدای وکلماته و بسخنان فرستادهٔ او بر انبیا و
اتبعوه و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون تا شاید
که راه راست یابید ومن قوم موسی و از قوم موسی علیه السلام امة گروهی هستند که ایشان
یهدون بالحق راه می نمایند خلق را بسبب حق که با ایشانست وبه یعدلون و بحق و راستی
عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله سلام و اصحاب ویند رضی الله
عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات موسی علیه السلام و فوت خلیفهٔ وی یوشع هرج و مرج در میان
بنی اسرایل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بیزار تمام
از ملک علام درخواستند که میان ما و ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی
در زیر زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده ماورای دیار چین بیرون آمدند
و آنجا منازل ساخته ساکن شدند پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شب معراج ایشانرا دید و ده سوره از
قرآن بریشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند و حالا مسلمانند و بقبلهٔ ما نماز میگزارند
و زکات مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیة در شان ایشانست پس حق سبحانه از احوال
قوم موسی اخبار می نماید و میگوید وقطعناهم و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم
اثنتی عشرة اسباطا دوازده سبط و بدل است از اثنی عشر یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و
سبط ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوبند علیه السلام امما گروه گروه بدلیست از اسباط

یعنی بنی اسرایل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى و وحی کردیم بموسی
علیه السلام إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او ذریه بنی اسرایل چون در تیه
خوار و سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه
السلام آب طلب نمودند وحی خدای تعالی بموسی أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای
خود آن سنگ را که چون در تیه در می آمدی با تو سخن در آمد و گفت مرا بردار که بکار آیم و تو برداشتی
و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بران سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد و گشاده
گشت مِنْهُ از ان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی
که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ همه آدمیان از هر سبطی آبشخورش خود را و با آبشخورش
غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت
آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین
وَالسَّلْوَى و مرغی مشابه سمانی و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ از پاکیزها آن چیزی که بمحض
عنایت مَا رَزَقْنَاكُمْ روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من
و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در ان ذخیره کردن وَلَكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ و لیکن بودند که از نافرمانی بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم کردند وَإِذْ
قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرایل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان اسْكُنُوا
ساکن شوید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وَكُلُوا مِنْهَا و بخورید از میوها و
حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگویید درخواست ما حطاست
یعنی وضع گناهان ما را از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتی
که سجده کنان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ
گناهان شما را وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود بود که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم
ایشان را ثواب مامور به غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند

کنند

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا
پس بدل کردند آنها که ظالم نفس خود بودند از ایشان قولی

حنطة فيها

حنطة فيها شعير و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر تغیر دهندگان رِجْزًا
عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند که ستم
کردند یعنی لفظ را در غیر موضع آن وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ
از خبر دیه و واقعه اهل آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن
دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان
مدین و عیونا و بر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعة توریة بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم
سبت بوده که دران روز صید نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدا کرده
در زمان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهة اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ
چون در گذشتند از حدود اوامر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ
در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون آمدند بدیشان
حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه ایشان یعنی روزی که دران نهی
بود در شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سرها بر داشته وَيَوْمَ
لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبت عمل نمیکردند یعنی تعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی
ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلایی بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون
روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی رفتندی
و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان
کنیم بِمَا كَانُوا بآنچه میبودند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از دایره فرمان چون
اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد
گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره آن کار بودند و آخر الامر رای ایشان بران
قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بریدند روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را

بدان حوضها راندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان انجا بماندندی روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شدند از سر تعظیم سبت باز گشتند و اهل آن دیه
سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی
وایشان فرقهٔ نامیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَاِذْ قَالَتْ و پرسی از اهل
کتاب خبر آنرا چون گفتند اُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل آیله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه
ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اَللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ خدا هلاک
کننده ایشانست در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم سبت اَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان
عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند فرقهٔ نامیه مَعْذِرَةً
این وعظ ما در خواستنی است از ما و حفص معذرةً بنصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست
از اِلٰى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند
میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای
و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ
انچه پند داده می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند اَنْجَيْنَا رهانیدیم اَلَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که
نهی می کردند عَنِ السُّوٓءِ از بدی و نافرمانی وَاَخَذْنَا و بگرفتیم اَلَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم
کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذاب سخت بِمَا كَانُوا بانچه بودند که از روی عناد
يَفْسُقُونَ خارج می شدند از راه فرمان برداری و در فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک
شدند و توقف در امر ایشان اولیست پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام
که گردن کشی کردند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از انچیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا
لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا که كُونُوا قِرَدَةً بگردید بوزینگان خَاسِئِينَ دور شدگان و
نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند دادن ایشان نا امید شدند ترک مباکنت
نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحلهٔ خود نشانند راه آمد شد بمباکن

ایشان

٣٨

ایشان در بستند روزی از محلهٔ خود بیرون آمدند و کسی از محلهٔ فاسقان بیرون نیامده بود در
تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان می گشت و روی در جامهٔ
ایشان می مالید سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند وَاِذْ تَاَذَّنَ و یاد کن ای محمد صلعم چون آگاهی
داد رَبُّكَ پروردگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا سُوٓءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل
و اجلا و ضرب جزیه گویند اند بخت نصر بابلی بقتل و اسیر ایشان اقدام کرد و بعده ملوک فرس ایشانرا
میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ
ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافرانرا وَاِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است
هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنٰهُمْ
و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْاَرْضِ در زمین اُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که در ان
یهودی نباشد مِنْهُمُ الصّٰلِحُونَ بعضی از ان شایستگان که بدین موسی علیه السلام متدین
شده تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرویدند وَمِنْهُمْ دُونَ
ذٰلِكَ و از ایشان هستند فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنٰهُمْ و بیازمودیم
ایشانرا بِالْحَسَنٰتِ نیکوییها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّاٰتِ و بدیها چون شدت و فقر
و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت
گرایند ایشانرا در نعمت شکری بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء
و در محنت صبری بایست کرد آغاز ناسزا نموده گفتند ید الله مغلولة پس بر محک اختبار تمام
عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمدند صالحان را خَلْفٌ پس
آیندگان وَرِثُوا الْكِتٰبَ میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران

يَأْخُذُونَ فرا مى‌گيرند عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى حواشى پستنه و متاع اين خسيس و فروتر كه دنياست
مراد احبار زمان حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم وحق سبحانه و تعالى ميگويد كه در حكم رشوت ميگيرند
وَيَقُولُونَ و ميگويند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد كه ما را بيامرزند مدعاى ايشان آن بود كه گناه
روز ايشان بشب و جرم شب ايشان بروز آمرزيده مى‌شود و ايشان اخذ رشوت را گناه مى‌دانستند
وَاِنْ يَأْتِهِمْ و حال آنكه اگر بيايد بديشان عَرَضٌ مِثْلُهُ حواشى پستنه از متاع دنيى مثل آن حواشى
ديگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا بگيرند يعنى اميد مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و
اكل حرام اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آيا گرفته نشده است بر ايشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد
مذكور در توريه اَنْ لَا يَقُولُوا كه نگويند عَلَى اللّٰهِ بر خداى اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست ايشان دروغ گفتند
در آنكه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دارند و ميدانند كه دروغ ميگويند زيرا كه توريه با ايشانست
وَدَرَسُوا و خوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وست و اين حكم در وى نديده اند وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ و
رستكارى سراى ديگر كه عقبى است خَيْرٌ بهتر است از عرض دنيى لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا كه پرهيزند
از استحلال محارم و دروغ بر خداى اَفَلَا يَعْقِلُونَ آيا تعقل نمى‌كنند و حفص بخطاب ميخوانند يعنى
دروغ نبايد كه نعمت عقبى بهتر است از مال دنيى وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و آنانكه نگاه
ميدارند كتاب را و چنگ در آن ميزنند مراد مومنان اهل كتابند و كتاب درين آيه قرآنست
وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپاى داشتن نماز را تخصيص صلوة با آنكه تمسك بكتاب مشتمل است بر اقامت
جميع عبادات جهة آن تواند بود كه نماز ستون دينست و اقامت دين موقوف بر اقامت
آن اِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستى كه ما ضايع نكنيم اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد كار بصلاح آرندكان كردار خود را
بلكه بتمام بديشان رسانيم وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و ياد كن براى يهود زمانى كه چون بكسستيم و برداشتيم
كوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ايشان كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ گويى كه كوه سايبانست بر سر ايشان
وَظَنُّوا و دانستند اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آينده است بديشان اگر حكم توريه قبول نكنند
چه خداى از اين خبر داده بود خُذُوا و گفتيم فرا گيريد مَا اٰتَيْنَاكُمْ آنچه داديم شما را از احكام

بِقُوَّةٍ بجدى تمام وَاذْكُرُوا و ياد كنيد بپيوسته مَا فِيهِ آنچه در وست از اوامر و نواهى
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شايد بپرهيزكارى كنيد و از اعداد متقيان باشيد وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ
و ياد كن اى محمد صلعم چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْ بَنِىٓ اٰدَمَ از فرزندان آدم مِنْ
ظُهُورِهِمْ از پشتهاى ايشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ايشان را وَاَشْهَدَهُمْ و گواه
گردانيد ايشانرا عَلٰىٓ اَنْفُسِهِمْ بر نفسهاى ايشان باقرارى كه كردند يا بعضى را بر بعضى گواه
ساخت و گفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آيا نيستم پروردگار شما قَالُوا بَلٰى گفتند آرى تو پروردگار مائى
حق سبحانه ذريه آدم را بيرون آورد بعضى را از اصلاب بعضى چون توالد ابنا از آبا و ذكر آدم عليه
السلام نكرد چه همه كس را معلومست كه پدر بشر اوست و همه از صلب او بيرون آيند حاكم ابو عبد الله
در صحيح خود از ابن عباس رضى الله عنه نقل ميكند كه حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم فرمود كه
خداى فرا گرفت ميثاق از ذريه آدم بمكان و آن وادييست نزديك بعرفات و آنرا نعمان سحاب
گويند و بقولى بطن نعمان خوانند و در لباب آورده كه از اخذ ميثاق در دهنا بوده و آن زمينى است
در ولايت هند و بعد از خروج آدم عليه السلام بوده از بهشت و در مدارك گويد كه جمهور مفسران
برانند كه بعد از خلق آدم عليه السلام و قبل از دخول جنت بوده در فضاى كه بر در بهشت است
و عرض آن سى هزار ساله راه است حق تعالى ذريه آدم را از صلب او بيرون آورد بر مثال
مورچهاى خورد و حيات و عقل و نطق در ايشان بيافريد و ربوبيت خود را بر ايشان عرض كرد و
ايشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شديم باقرار خود و گفته اند چون ذريه بلى گفتند حق
سبحانه ملايكه را گفت گواه باشيد گفتند شهدنا و پسنديدى ميگويد كه اين خبريست كه حق سبحانه از خود
و از فرشتگان خبر ميدهد كه ما بر اقرار ذريه گواه شديم اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تا نگوييد روز
قيامت كه اِنَّا كُنَّا بدرستى كه ما بوديم عَنْ هٰذَا از اين اقرار غَافِلِينَ بيخبران اَوْ تَقُولُوٓا
يا آنكه نگوييد اِنَّمَآ اَشْرَكَ اٰبَآؤُنَا بجز اين نيست كه شرك آوردند پدران ما مِنْ قَبْلُ پيش از ما وَ
كُنَّا ذُرِّيَّةً و بوديم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ايشان و اقتدا بديشان كرديم

أَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بانچه کردند آن کج روان
و بیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع
نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید آلهی جل و علا بر هر احدی از ذریه واقع شده بس تقلید دیگری در
شرک عذر نشود ای درویش این آیة مذکور عهد ازل است تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه
سازد والا هوشمندان بیدار دل ازان سوال و جواب غافل نشده در نفحات مذکورست که
علی سهل اصفهانی را قدس سره کفتند روز بلی را یاد داری کفت جون ندارم کویی که دی بود شیخ
الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرمود که درین نقص است صوفی را دی و فردا
چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی را در همان روزست ارحسین منصور قدس سره
منقولست که فرمودند غایب از حقایق سوال الست را چکونه جواب دهد بس هم مخاطب و مجیب
بغایت نازکست هم خود الست کوید و هم خود بلی کند وَكَذَلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر
میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و بیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند دران
وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید ایشان باز کردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد صلعم عَلَيْهِمْ
بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي خبر انکس که آتَيْنَاهُ دادیم اورا آيَاتِنَا علم آیتهای ما یعنی کتب
منزله وانکس امیة بن الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرد که دران زمان
رسولی مبعوث شد امیة از روی حسد بوی کافر کشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال
فَانْسَلَخَ مِنْهَا بس بیرون آمد ازان آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید
فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ بس بدو بیوست شیطان یا او را بی روی خود فرمود فَكَانَ بس کشت
داننده آن آیات مِنَ الْغَاوِينَ از کمراهان و کفته اند آن کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم او را فاسق لقب نام نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت حضرت رسالت بناه صلی الله
علیه و سلم در کتب آلهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بد و کافر شد
و اشهر آنست که انکس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابرهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست

درمحلی که

درمحلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرایل متوجه ولایات ایشان شد جبابره رجوع به بلعم کردند
که مستجاب الدعوه بود والتماس نمودند و بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و
در آخر باغوای زن خود فریفته کشته و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام
و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند وَلَوْ شِئْنَا
لَرَفَعْنَاهُ بِهَا و اکر میخواستیم ما هر آینه بر کشیداشتیم او را بسبب آن آیات صحف یا کلمات که
مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است
وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دنارت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض
رزالت وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و بی روی کرد آرزوی خود را بقبول رسوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ
بس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سکست در حسن احوال او إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
اکر حمل کنی برو و برانی او را يَلْهَثْ سهلی زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اکر
بکذاری او را و نرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سک
و ناراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را فراموش نمیکند بلعم سک صفت نیز همچنین
حال داشت که بهیچ وجه از دناءت و خباثت خود بر نکشت او را در خواب نمودند که بنی اسرایل را دعای
بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام که بر ایشان نفرین کند دراز کوشی که سوار
با وی بسخن درآمد که ازین راه باز کرد و از سر این عمل بکذر متنبه نکشت شیخ الاسلام پیر هری
قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا درآید و چه بوالعجبی نماید اکر از جانب فضل وزد زنار بهرام
کبر را کمر عشق بازی راه دین کرداند و اکر طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سک خسیس
برابر دهد و نعم ما قال از ابری ار صومعه در دیر کبران افکنی ویران کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی
ذَلِكَ این مثل که کفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن کروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا دروغ می شمرند آیتهای ما را که قرآنست و این کروه کفار مکه است فَاقْصُصِ الْقَصَصَ بس
بخوان این خبر را برایشان و کفته اند مراد ازین قوم یهود ند که تکذیب آیات توریة کردند در

کتمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پس پیغمبر باید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات
ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ تا شاید که ایشان
تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم
الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت
بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود کَانُوا یَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول
دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسید مَنْ یَهْدِ اللّٰهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض
فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِی پس او راه یافته است وَمَنْ یُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود
فَأُولٰئِکَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در هر دو سرای
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که بیافریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ کَثِیرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان
بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا
لَا یَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمی گردانند و آن
آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْیُنٌ و مر ایشان را
چشمهاست که بهیچ وجه لَا یُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار
در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان را گوشهاست که بهیچ روی لَا یَسْمَعُونَ بِهَا
سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند
أُولٰئِکَ این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصور بر لذات فانی
شمارند کَالْأَنْعَامِ مانند چارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت
نعیم باقی و لذات دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را
تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولٰئِکَ آن گروه که
یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی

آورده که

آورده که مکلف مامور با فرو گذاشتن معذور و مباوی نیست چه آدمی روحانیست و هم جسمانی
و هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملایکه افضل است و اگر خودش
مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذلست و درین معنی گفته اند بهرهٔ از ملکست و نصیبی
از دیو ترک دیوی کن و بگیر بفضیلت ز ملک وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنیٰ و مر خدای راست
نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدانها مراد نود و نه نامست که خبر من احصاها دخل
الجنة دران باب وارد شده و در زاد المسیر گوید که سبب نزول این آیه آن بود که مردی خدای را
باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که ما یک
خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند این آیه نازل شد که اسماء الهی بسیار است
و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را صفات نیکوست چون
عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایید
و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِینَ و بگذارید
متابعت آنها را که از روی جهل یُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِی أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه
میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم
و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق
نامهای بتان نمودن از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان
سَیُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بجزای آنچه پیشتر
که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید
وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اندک که ایشان یَهْدُونَ
بِالْحَقِّ راه می نمایند بحق وَبِهِ یَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار
و تابعان ایشانند رضوان الله تعالی عنهم اجمعین وَالَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند
بِآیَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه

یعنی اندک اندک ایشانرا هلاک کردانیم مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ از انجا که ندانند یعنی هرگاه
که گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میکردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری
قدس سره فرموده که استدراج اعطاء ربّست و انساء شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس آن
بر دل ایشان فراموش میکرداند که تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان میدهیم
مر ایشانرا مدتی پس بکیرم ایشانرا إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که کرفتن من سخت است کید عملی را
کویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهة آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمد یک یک از کروه قریش را از عذاب
خدای می ترسانید یکی از ایشان گفت که این یار شما دیوانه شد که همه شب فریاد میکند آیة آمد
أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند درین که مَا بِصَاحِبِهِمْ
نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد صلعم را مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانکی این همان عاقلست که او را
قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتید بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید
إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ نیست او مکر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او
أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک
عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملک زمین کفته اند ملکوت آسمان نجوم است و شمس و قمر و ملکوت
زمین بحور است و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و ننکرستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ
از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد وَأَنْ
عَسَى و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک
رسیده باشد پیش از وقوع موت و حصول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی
و واسطه فلاح جاودانی باشد فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ
ایمان خواهند آورد این مشرکان اکر بقرآن نکروند که او جامع حقایق دین و دنیی و مجمع میان
صورت و معنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای کمراه کرداند و بقرآن نکرود فَلَا هَادِيَ لَهُ

أَجَلُهُمْ

در

پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و میکذاریم ما کمراهانرا فِي
طُغْيَانِهِمْ در کمراهی ایشان پیوسته يَعْمَهُونَ سرکردان و متردد و متحیر میکردند کروهی
از قریش و اصح آنست که یهود کفتند ای محمد صلعم خبر ده ما را از وقوع ساعت اکر پیغمبری که ما
میدانیم که کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که غیر خدای هیچکس نمیداند آیة
آمد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعة یعنی قیامت ساعت از اسماء عالیه است
چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهة آنست که ساعة بساعة قایم شود یا حساب خلایق
در وی بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان همه درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر
سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کیست بپای کردن و بدید آوردن او قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا بکو
جز این نیست که دانستن ظهور ساعة عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک مقرب و
نبی مرسل را بران اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ در
وقت آن مکر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا کران و عظیم است
دانستن آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آنها
از ملایکه و ثقلین کرانست از جهة هول و هیبت او و کوییا که حکمت در اخفای او است لَا تَأْتِيكُمْ
نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مکر ناکهان يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو کویی آنرا و وقت آنرا بران
وجه که كَأَنَّكَ کوییا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست میداری عَنْهَا سوال از آن و حال آنکه تو
کارهی از آن سوال چه موقنی بانکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بکو دیکر باره از روی تاکید و مبالغه
إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه
کفتند ای محمد صلعم خدای تو چرا خبر نمیدهد بنرخ خبرها که کی ارزان و کران می شود تا در ارزانی
بخری و در کرانی بفروشی و بران سود کنی آیة آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بکوی نمی توانم لِنَفْسِي از برای
خود نَفْعًا جز منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع ضرری إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر آنچه خواهد خدای و مرا دران

تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودی من که بی تعلیم حق اَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را
لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ مرا اینه طلب بسیار کردمی از مال و منفعت و فتح و غنیمت
وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا
نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای
گروهی که بگروند بمن و بانچه بامنست هُوَ الَّذِي اوست یعنی خدای انکس که خَلَقَكُمْ بیافرید
شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدمست علیه السلام وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از جسد
وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و این آفریدن جهة آن
بود که لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام اِلَيْهَا بوی و الفت بذیرد باوی فَلَمَّا
تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که بپوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد باوی حَمَلَتْ بار گرفت حوا
حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او در آمد فَمَرَّتْ بِهِ پس میگذشت
بآن بار یعنی میرفت و می آمد فَلَمَّا اَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او
بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دَعَوَا اللّٰهَ خواند آدم و حوا خدا را رَبَّهُمَا که
پروردگار ایشانست و گفتند خداوندا لَئِنْ اٰتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست
خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ مرا اینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاسداران
مر ترا بدان نعمت مجدد و قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بر صورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت
و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت که شاید سبعی یا بهیمه باشد
انگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست که از کی بیرون خواهد آمد گفت
شاید از دهن تو یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید
و صورت ماجرا با آدم در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بر صورت
دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من
اسمی میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت کرداند

وفی

و خروج او با سانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملایکه حارث
بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا اٰتٰهُمَا پس آن هنگام که خدای تعالی عطا کرد بدیشان
صَالِحًا فرزند صالح الجسم و درست جَعَلَا لَهُ کردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکی
یعنی شریک ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را به عبد الحارث و بعضی برانند که آن
وقت که داد خدای تعالی اولاد آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند
در عبادت و حفص شرکا میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فِيمَا اٰتٰهُمَا
در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحد
قصی است از اجداد پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خدای او را زوجه از جنس او قرشی و عربی کرامت
فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشانرا فرزند شایسته دهد بشکرگذاری و سپاس ری
قیام نمایند حق سبحانه ایشانرا چهار فرزند ارزانی داشت در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را
و عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللّٰهُ پس بزرگست
خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا
آنچیز را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه انبازان که
میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق شده اند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ و نمی توانند بتان
برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت
ایشان وَلَا اَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که کسی می شکند ایشانرا
یا بالوث و اوراث آلوده میسازد وَاِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا
اِلَى الْهُدٰى بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمی کنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست
بر شما اَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه
خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت
محروم شدند اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ
اللّٰهِ

بخدای و ایشانرا آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم
و مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ
پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شمارا
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در انکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحق انست
که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر بتانرا پایهاست که در
مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بآن چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشانرا دستها
ست که چیزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشانرا
دیدهاست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا به بینند بدان چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا
ایشانرا گوشها هست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا شنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود
قایلید که ایشانرا پای روا و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شمارا هست پس بدینها از ایشان
فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را بپرستد این آیه در اثبات جهل کفار است
و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم با آلههٔ خود و گفتند خداوندان
ما را نکوهش مکن که بنا دا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد صلعم که
بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من
ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ پس
مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت آلهی و از مکر و قصد شما اندیشه
اگر مردو جهانم خصم گردند ۔ نترسم چون نگهدارم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار و متولی
کار من الله است الَّذِي آن آلهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآنرا که حامی بندگان
حق است وَهُوَ و خدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوستدار و کارساز بندگان شایسته است وَالَّذِينَ
تَدْعُونَ و آنها را که شما میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند
نَصْرَكُمْ یاری دادن شمارا وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند بوقت

۴۴

کسر و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا إِلَى الْهُدَى بدین راست
لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی ای محمد صلعم ایشانرا که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ
إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و حال انکه ایشان نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت
تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی انار الله برهانه
از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین روح الله
روحه فرموده که هر که بایزید را دید اتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
این سخن نگفت و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر
رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت را دران زمان چندکس دیده باشند و در وقت بایزید
نیز چندکس بجال او بینا شده باشند برای دیدن رخ خوبت چشم دیگرم باید. این چشمی که من دارم
جمالت را نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیه جامع مکارم اخلاق است پیغمبر را باید که فرا گیر آسانی را
در کار مردمان صورت خطاب بآنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مراد امتند هر یک از امت را
میگوید که چون از جای بر انگیزاند ترا کاری که شاق باشد بر ایشان پس بگیر صفت عفو را و از سر
گناه کاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین
معنی نزول آیه قبل از وجوب زکات بوده باشد وَأْمُرْ و بفرمای دیگرانرا بِالْعُرْفِ
به نیکویی در اقوال و افعال و گفته اند خصلتیست که عقل آنرا پسندد و شرع قبول کند
وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان
ابو حمزهٔ بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهلترین جاهلانست و او سزاوارتر است
بآنکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این
آیه از جبریل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبریل علیه السلام فرمود که پروردگار
تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم
کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم آلهی پیغمبر باید هر که زمرت دهد بده و ده قند

وانکه از تو برد در وپیوند وَاِمَّا یَنْزَغَنَّكَ وهرگاه که برانگیزد و از جای ببرد ترا مِنَ الشَّیْطَانِ
از دیو نَزْغٌ از جای برانگیختنی وآن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه
بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ بس بناه گیر بخدای از شر او اِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِیعٌ شنونده است
آنرا که بزبان گویی عَلِیمٌ داننده است آنرا که در دل داری اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا بدرستی آنانکه
پرهیز کردند از شرک ومعاصی یا بترسیدند از حق اِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان
طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّیْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنید خدایرا واز
وعید او براندیشند فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بس ایشان بینندگان باشند راه صواب را
وبدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند وبطریق گرایند وَاِخْوَانُهُمْ وبرادران
کفار که شیاطین اند یَمُدُّونَهُمْ میکشند کافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهی وغوایت را در چشم
ایشان می آرایند ثُمَّ لَا یُقْصِرُونَ بس باز نمی ایستند از اضلال ایشان ودست تصرف
از ایشان کوتاه نمیکنند وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ وچون نیاری تو بکافران بِاٰیَةٍ آیتی از قرآن
مقارن طلب ایشان قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَیْتَهَا گویند چرا بهم نبافتی وبرنگزیدی آن آیه را
از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون تعنت طلب
زلتست یعنی میخواستند که او را کنای کار سازند در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا
کفتندی چرا احداث وانشا نکردی چنانچه دیگر اینها را این آیه نازل شد که قُلْ بگو ای محمد صلعم اِنَّمَا اَتَّبِعُ
جز این نیست که من پی روی میکنم مَا یُوحٰی اِلَیَّ آنچیز را که وحی کرده می شود بمن مِنْ رَبِّی از آفریدگار
من ومن بافنده وسازنده قرآن نیستم هٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دیلها وحجتهاست که بدان حق
دیده وصواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَهُدًی وراه نماینده است
وَرَحْمَةٌ وبخشاینده بهدایت ورحمت لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدا ورسول
وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری ودر عقب رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نماز میگزارد وهرچه آنحضرت قرارت میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ

وچون

وچون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر آنرا وَاَنْصِتُوا وخاموش
باشید وبا امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ
مقتضی بوجوب استماع قرارت قرآنست هرجا خوانند امام ائمه علما برانند که در خارج صلوة
مستحب است وگفته اند مراد انصات برای خطبه امام روز جمعه چون خطبه مشتمل می باشد بر آیتی
از قرآن وَاذْكُرْ رَبَّكَ ویاد کن ای محمد صلعم پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود
تَضَرُّعًا بزاری وَخِیفَةً وبترسکاری زاری بامید فضل او وترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ
الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ وبخوان او را خواندن فروتر از آواز بلند وآشکارا یعنی میان سر وجهر
بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ در بامداد وشبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت
افضل اوقات شبانروز است وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِینَ ومباش خطاب با حضرت
رسالتست صلی الله علیه وسلم ومراد امتند یعنی مباشید از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده اند
که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده مر خدایرا وتنفر نموده میگفتند انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا حق
سبحانه میفرماید که ای محمد صلعم اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه از
ن ملایکه ملاء اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا یَسْتَكْبِرُونَ
گردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَیُسَبِّحُونَهُ وتنزیه میکنند ذات او را از آنچه
لایق آن حضرت نباشد وَلَهُ یَسْجُدُونَ ومر او را خاص سجده میکنند تو بغض مشرکانست وتنبیه
مومنان ولهذا بعد از تلاوت این آیه در چهارده موضع است از قرآن واختلاف در
دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی واحمد حنبل سجده هست وبمذهب
امام اعظم نیست دویم در سوره صاد بمذهب امام اعظم رحمه الله هست وبمذهب باقی ایمه نی ونزد
امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده وشنونده در نماز وغیر نماز واجبست در حال اگر
فوت شود قضا لازم است وبمذهب ایمه دیگر سنت وبعد از فوت قضا لازم نیست
وشیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ملایکه گفته وفرموده که ساجد را باید که درین سجود

از خصایص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکتهٔ اقرب
ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصهٔ ظهور جلوه می‌کشاید و رمز فاغنی علی نفسک بکثرة السجود
از منظرهٔ شهود روی می‌نماید سجدهٔ طاعت خاص بل افسریست زیبنده مفارق اهل اخلاص
نظم زینت تو بس کمر بندگی ۰ تاج تو در سجده سرافکندگی ۰ سر تو باد که بالاو پست ۰ سجدهٔ طاعت
بر دش هر چه هست ۰ تو کنی از سجدهٔ او سرکشی ۰ به که ازین شیوه قدم درکشی ۰ شیخ الاسلام
فرموده که سری که در وجود نیست سنجه ایست و کنجی که در وجودی نیست کنجه ایست و نعم
ما قال نظم شرف مرد بجودست و کرامت بسجود ۰ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال بسم الله الرحمن الرحیم یَسْأَلُونَكَ
می‌پرسند ترا ای محمد صلعم عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال است
یانی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان را مدعا آنکه ما حرب کرده ایم
غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید
یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب علیه
افضل الصلوات و التحیات استفسار نمودند آیه آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو که حکم غنیمتها لِلَّهِ
مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستادهٔ او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت می‌نمایید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ
آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه
ما اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اختلاف ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده
بود حق سبحانه حکم آن را بر رسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود
و ما خلقهای خود را باصلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و
فرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان
چه ایمان منقضی طاعت و تقویت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ جز این نیست که مومنان کامل

آنانند

آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ و بترسد
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال
خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان
آيَاتُهُ آیتهای ما یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرد اند آن آیات ایمان
ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام
پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی
مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر
ظاهر ایشان مویدا گردد و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر بیت روزنهٔ
دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در
نور جمال مستغرق گردند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند
بر دنیی و اهل دنیی چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را
پروای ماسوی نمی‌ماند بلکه غیر حق بدیدهٔ شهود او در نمی‌آید ـه هر که او در بحر مستغرق شود ۰
فارغ از کشتی و از زورق ۰ غرقهٔ دریا بجز دریا ندید ۰ غیر دریا هست بروی ناپدید الَّذِينَ
و این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را
بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه
میکنند أُولَئِكَ آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین باعمال جوارح که صلوة و زکوة است
جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مومنان حَقًّا بایمان درست و راست از ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا لَهُمْ دَرَجَاتٌ مر این مومنان راست
مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت
وَمَغْفِرَةٌ و آمرزشی مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگ که صافی
باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست

که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد آورده اند که کاروان قریش با جمع بسیار از شام
بازگشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند
جبریل علیه السلام بیامد و حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم خبر داد و آنحضرت صورت
حال با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر
کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت
استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه روی بمکه نهاد و ابوجهل
با بسیاری از مردم بمدد کاری بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در وادی دفران بود که جبریل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در
مدارک آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابه را فرمود که خبر اینست که العیر احب الیکم
ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوستتر میدارید یا مقاتله کافرانرا بعضی گفتند ما بزاد
آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام
ازین متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گوییا که بکشتن گاه
قوم نظر میکنم و نشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشند و امیة بن خلف را در فلان
جای و باقی صنادید را بدین قیاس و از آنچه آنحضرت فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس
حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد کما
اخرجک ربک چنانچه بیرون آورد ترا پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است
بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین از گرویدگان
لکارهون هر اینه کارهند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از زحمت سفر و بی
برگی نه کراهیت امر بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار
حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند
باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کانما یساقون گوییا رانده

می شوند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و گوییا که ایشان می نگرند باسباب و علامات
مرگ و آن صورت بجهة قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر ایشان
سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هفت شمشیر داشته اند واذ
یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد خدای احدی الطائفتین یکی از دو گروه
یا کاروان یا لشکر کافران که انها لکم آن شما راست وتودون و شما دوست میدارید
ان ذات الشوکة آن که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون لکم غیر
باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس
شما آسان تر را میخواهید و یرید الله و میخواهد خدای ان یحق الحق آنکه ثابت گرداند حق را
بکلماته بآیات که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر
که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یقطع
و ببرد و برکند دابر الکافرین بنیاد کافرانرا و مستاصل سازد معاندانرا
لیحق الحق تا ظاهر گرداند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را و یبطل
الباطل و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکانرا ولو کره المجرمون و اگر
چه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران اذ تستغیثون و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید
ربکم از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و
گفته اند پیغمبر صلی الله علیه و سلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنانرا هلاک کنی دیگر کس نباشد ترا
پرستد فاستجاب لکم پس اجابت کرد خدای مر شما را انی ممدکم بآنکه من مدد
کننده ام شما را بالف من الملائکة بهزار تن از فرشتگان مردفین از پی یکدیگر در
آیندگان مراد ازین الف آنهااند که مقدمه لشکر ملایکه بودند با وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر
ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در
سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دمیاطی گوید الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار شدند

وما جعله الله و نکردانید خدای این امداد را الا بشری مگر برای مژدگانی مر شمارا بنصرت
ولتطمئن به قلوبکم و تا آرام گیرد بدان دلهای شما و ترس قلت و ذلت
از شما دور شود وما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای
نه از ملایکه و غیر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست دوستان خود را نصرت
دهد حکیم راست کار است دشمنان را مقهور سازد اذ یغشیکم النعاس و یاد
کنید آنرا هنگام که کشید در پی شما خوابی سبک اصحابه را دران شب که روز ش التقای فریقین
خواست بود و دغدغه عظیم دست داد از جهت آنکه منزلت ایشان در ریگستانی بود که
رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت
امنة منه برای امنی حاصل از دیگا و و دران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح
شیاطین لعین آغاز وسوسه کرد که شمارا نماز می باید کرد بعضی محدثید و برخی جنب و آب ندارید
و پای تازانو بخاک فرو میرفت و کافران در زمین سخت و بر آب قادر و شما میگویید که ما دوستان
خدایم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه دران محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود
وینزل علیکم و فرو فرستادیم بر شما من السماء ماء از ابر یا از طرف آسمان آبی
لیطهرکم به تا پاک گرداند شمارا بآن آب از حدث و جنابت ویذهب عنکم
و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت باهم جمع نشوند
ولیربط علی قلوبکم و تا به بندد بر دلهای شما امید واری بلطف حضرت باری ویثبت به
الاقدام و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران قدمهای شمارا یعنی چون باران بر زمین ریگ
آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود گلایی
عظیم بدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب اذ یوحی ربک یاد کن ای محمد صلعم
چون وحی کرد پروردگار تو الی الملائکة بسوی آن فرشتگان که بامداد مومنان آمده
بودند و مضمون وحی آن بود که انی معکم من باشمایم بامداد و اعانت یا ناصر و نگاه دار

شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مومنان را بتکثیر سواد
ایشان یا بمحاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان
بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالبید
و خدای تعالی یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندکند و نصرت مر شماراست
پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم
فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه حق را پوشیدند الرعب ترس و بیم را
فاضربوا پس بزنید ای ملایکه کافرانرا فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح
یا روی پس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن الانباری رحمه الله نقل میکند که چون ملایکه
بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید
سرهای ایشان واضربوا و بزنید منهم از ایشان یعنی ببرید کل بنان همه انگشتان
و گفته اند مراد تمام دست و پایست ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان
شاقوا الله مخالفت کردند خدایرا ورسوله و فرستاده او را ومن یشاقق الله
ورسوله و هر که خلاف کند خدا و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب
سخت عقوبت است بر مخالفان در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذلکم اینست عقوبت
ای کافران فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا وان للکافرین و بدرستی که مر کافرانرا
هست آجلا عذاب النار عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنکه گرویده اید اذا
لقیتم چون به بینید الذین کفروا آنانرا که کافر شدند زحفا انبوه و در هم پیوسته برای
حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول
اسلام بوده که یک مومن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و به آیه الآن خفف الله منسوخ
شده چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله العزیز ومن یولهم و هر که بگرداند بر ایشان
یومئذ دران روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای

کرّه و فر لِّقِتَالٍ مر جنک را یعنی خود را جنان نماید که میکریزد و خصم را بازی دهد تا غافل شود بس باز
کردد بوی اَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد اِلَىٰ فِئَةٍ بسوی کروهی هم از مسلمانان یعنی از
میمنه بمیسره رود و بعکس و هر که بغیر ازین وجه پشت برخصم کند فَقَدْ بَاءَ بس بدرستی که باز
کردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی بزرک از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازکشت وی دوزخ
باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازکشتنی است دوزخ آورده اند که جون آتش حرب مشتعل
شد و لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در عریش و آن خانه بود از
جوب و خاشاک ساخته بودند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در انجا بود آغاز دعا کرد
و کفت اللهم انجزنی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بو فا رسان جبرئیل علیه
السلام فرود آمد و کفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن افکن انحضرت کف خاک
و سنک ریزه برداشت و کفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیکانه افکند حق سبحانه آن
خاک و سنک را در جشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مومنان
بکار در امدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته و هفتاد دیکر اسیر کرفتند بس از ان اهل بدر تفاخر
میکردند این میکفت کشتم و آن میکفت اسیر کردم آیه آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ بس شما نکشتید دشمنانرا
بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای ایشانرا بکشت بانکه شما را نصرت داد و
مسلط کرد بریشان وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد صلعم آن مشت خاک را بر روی ایشان اِذْ
رَمَيْتَ جون بیفکندی و افکندن تو بمثابه نبود که در جشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ
و لیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بجشم همه رسانید اضافه فعل بعبد از راه کسبست و بحق از روی خلق صاحب
تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را رضی الله عنهم بفنا افعال در سلب فعل از ایشان
و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما جون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مقام بقا
بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد ان فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات
کرد مر خود را که و لکن الله رمی تا افاده معنی تفضیل کند در عین جمع فیکون الرمی محمد بالله لا بنفسه در

فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سبب بود در رمی بحکم کفت سمعه و
بصره و یده بس ازاله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین و این کلام در مرتبه
قرب و فعلست و در نفحات الانس مدت روایح انفاس جامعه مذکور است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و جون حضرت
رسالت بناه علیه صلوات الله مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام خود رمیت
فعل از وی دفع کرد هر جند نشانه فعل وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت
خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل از داود علیه السلام
حاصل آمد فرمود و قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه
مصطفی صلی الله علیه وسلم و دیکر پیغمبران صلوات الله وعلیهم اجمعین فرق بسیار است میان انکه
فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث شد و از مثنوی مولوی جنان مفهوم میشود
که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب مرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسطی لایق
تحریر یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ کرد آنجه کرد تا دین خود را ظاهر کرداند و تا عطا دهد مومنانرا
مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا از نزد یک خود عطای نیکو که آن نصرت و غنیمت است در حقایق سلمی از
امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی
کرداند و بعد از فناء بهویت خود شان باقی سازد امام قشیری کوید بلای حسن آنست
که مبتلا مشاهده کند میل را در عین بلا ع جو دانستی که این درد تو از کیست . ز رنج خویشتن می باش
خرم . کر او زهرت دهد بهتر ز شکر . و را او زخمت زند خوشتر ز مرهم اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که
خدای شنوا است استغاثه و دعای شما شنود عَلِيمٌ داناست بنیات بلا جرم دعا را اجابت
فرمود ذَٰلِكُمْ اینست کار که دید وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده
و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت
خروج از مکه با پستار حرم متعلق شده کفتند خدایا زدی بقوم محمد صلعم دادیم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که

راه یافته تراست و دین او فاضلتر و بتو دوستر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد
که اللهم انصر احق الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و می فرماید
اِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَآءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد بشما فتح یعنی
فتح آن دین که بمن دوستر است وَاِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ
بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبة
آن عالم وَاِنْ تَعُودُوا نَعُدْ و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان باز گردیم بنصرت ایشان وَلَنْ
تُغْنِيَ عَنْكُمْ و دفع نکند از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ
و اگر چه بسیار باشند آن جماعت وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنانست
بنصرت و معونت يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اَطِيعُوا اللّٰهَ فرمان
برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ و بر مگردید و اعراض
مکنید از امر بطاعت یا از جهاد یا از قرآن خدای و یا روی مگردانید از رسول چه مراد از
آیت امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است
بر آن که طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وَاَنْتُمْ
تَسْمَعُونَ و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر منست یا می شنوید مواعظ قرآن را
وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه قَالُوا گفتند سَمِعْنَا شنودیم مثل
اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند
شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گوییا نمی شنوند بگو که می شنوم مرجه گفته سعدی
چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ گرانند از شنودن حق
الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در نمی یابند حق را و بدترند از بهایم
جهة آنانکه از خرد سبب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات آنست روی برتافته اند و بجانب متابعت

شیئا

طبع و نفس

طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان
جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمرو بن حرمله رضی الله عنه وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ و اگر دانستی
خدای فِيهِمْ خَيْرًا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی
ایشان را و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض
کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد صلعم برای ما زنده کردان قصی بن کلاب را
که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه میفرماید اگر خدای بشنوانیدی
ایشان را کلام قصی هم ایمان نمی آرند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ اجابة
کنید مر خدای را وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را اِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول
لِمَا يُحْيِيكُمْ با چیزی که شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل ازوست یا عقاید
صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب لقای شماست
که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که احیا تست نزدیک حق سبحانه و تعالی
یا قرآن که محیی قلوب مومنانست وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که آن خدای يَحُولُ بَيْنَ
الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ جدا کند میان مرد و دل او را صاحب انوار فرموده که تمثیلیست مر غایت
قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر
تملک حق است مر دل بنده را در نسخ عزایم و نقض همم یا حثّست بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص
آن پیش از آنکه جدا کند میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرده و گفته اند جدایی
افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف
الاسرار فرموده که علما دل را یابند و بمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند
یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل اخبار است و در نهایت دل حجاب
دیدار است وَاَنَّهُ و از آن نیز بدانید که شما اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد
و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا فِتْنَةً و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن

لاسمعهم

لا تصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی مخصوص
بدیشان بود بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید
که خدای چون عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبت است کسی که ضرا و متعدی بغیر
باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنرا که شما اندک بودید
مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از هجرت تخافون می ترسیدند
ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتند که اگر از مکه
بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فآویکم پس جای داد شما را خدای
تعالی در مدینه وایدکم و تقویت کرد شما را بنصره بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار
یا با مداد ملایکه در بدر و رزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر امم
پیشین حلال نبود لعلکم تشکرون تا شاید شما سپاسداری کنید برین نعمتها امام
ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشای آن
می کوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان می رسانیدند حق سبحانه ایه فرستاد که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا
و رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو لبابه را بحصار بنی
قریظه فرستاده بود یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نمودند گفتند که محمد صلعم با ما
چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه با انگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی
الحال دانست که خیانت کرد از حصار بمسجد پیغمبر آمد صلی الله علیه وسلم و خود را بر ستون مسجد بست
تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این آیه نازل شد و گفته اند خیانت مکنید با خدای در
تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت می نمایید
در امانتها که میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است

بایی شنا

باید شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست واعلموا و بدانید انما اموالکم آنکه مالهای
شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس
باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در اثم ندارد احمد انطاکی فرموده که
حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه یکسو رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیاده
میکنیم یا میخواهیم جوان و پیر که در بند مال و فرزنداند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند
وان الله و بدانید آنکه خدای عنده اجر عظیم نزدیک اوست مزد بزرگ پس طلب
آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بمانید یا ایها الذین آمنوا ای گروه باورداندگان
ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای
شما یعنی بدهد شما را فرقانا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان
فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات یا مخرجی
از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که
حق سبحانه بسبب تقوی افاضه کند بر شما با سرار جلال خود فیضی کلی از انوار جمال خود تا فرق
کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان شیخ و متابعان او
چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی وقایه که حق سبحانه خود گرفته باشد در ذات
و صفات و افعال فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک
گشته ویکفر عنکم و بپوشاند و در گذارند از شما سیاتکم بدیهای شما را ویغفر لکم
و بیامرزد شما را والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگ است آورده اند
که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزیمت مدینه فرمودند و جز ابا بکر رض و امیر المومنین علی علیه
السلام کسی در خدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم نماند قریش حال متردد شده در دار الندوه جمع آمدند
و ابلیس لعین بر صورت شیخی نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم استشار نموده یکی گفت
او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آوردو از روزنه آب و نان بوی میداد تا بمیرد

ابلیس این رای را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی پیشتر انجا رفته و بنی هاشم
نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت
او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت هر جا میرود مردم
فریفته او می شوند جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کنند ابوجهل لعنه الله گفت رای
من آنست که از هر قبیله از قریش و خلفای ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند
و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضرورة بدیت راضی
شوند ابلیس گفت رای اینست ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در ان شب حضرت را
بقتل آرند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر داد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امیر المومنین
علی ابن ابی طالب را علیه السلام بر فراش خود خوابانید و با صدیق رضه بغار رفت و حق
سبحانه پیغمبر خود را ازان نعمت یاد میدهد و میفرماید وَاِذْ یَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که
مکر کردند بتو الَّذِینَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِیُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا اَوْ یَقْتُلُوكَ یا
بکشند بشمشیرهای مختلف اَوْ یُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَیَمْكُرُونَ و ایشان بدی
میسگالند وَیَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاكِرِینَ
و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکارانرا و جزا آنست که مکر ایشانرا بدیشان رد
میکند و ایشانرا در جاهی که برای دیگران کنده اند می افکند آورده اند که نضر بن حارث
لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته
بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد صلعم که بر ما میخواند حق سبحانه
از عناد نضر خبر میدهد که وَاِذَا تُتْلٰی و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر نضر و متابعان او
آیَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم
لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هٰذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود ما را
که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت که من مثل این

بگیم و دیگر

بگویم و دیگر میگفت اِنْ هٰذَا اینست این اِلَّا اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ مگر قصهایی که پیشینیان نوشته اند
و من نیز این قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای
وای بر تو این کلام الله است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعایی کرد چنانچه حق سبحانه
خبر میدهد وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او با او متفق بودند که ای
بار خدای اِنْ كَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ
عِنْدِكَ از نزدیک تو فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان
همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بر ما بِعَذَابٍ اَلِیمٍ عذابی مولم مهلک غرض ازین
دعا اظهار یقینست از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای
که عذاب کند ایشانرا و اگر چه بدعا میطلبیدند و استعجال می نمایند وَاَنْتَ فِیهِمْ و حال آنکه تو در میان
ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان
وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ و ایشان استغفار میکنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی علیه
السلام منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و آنچه ماند استغفار است ای عزیز استغفار مانع دیست از زوال و ثبات بلکه موجب
محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفرونی
اغفرلکم ٥ گفت حق کامرزش از من میطلب . کان طلب مر عفو را باشد سبب . از پی زهر گناه ار
بشنوی . هست استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشانرا وجه جای آنست اَلَّا یُعَذِّبَهُمُ
اللّٰهُ آنکه خدای عذاب کند ایشانرا وَهُمْ یَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول
و مومنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا
و نیستند ایشان اَوْلِیَاءَهُ متولیان امر مسجد رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة الحرام پیشکار
و صاحب اختیار حریم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایة حرم را نشایند اِنْ اَوْلِیَاؤُهُ
نیستند او را تولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

وماکان الله معذبهم

یعنی در میان ایشان مستغفر اند از م
یا بفرض که اگر استغفار کنند

ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد
میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست مدعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانهٔ خدای
إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدی وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفار آن بود
که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگزارد ایشان برای تقلید آنحضرت این عمل میکردند و برین
تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به است فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را
که قتل و اسیر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه
میپسندید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده
کس از اشراف عرب مقرر کردند که هریکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از
ایشان ده شتر یا نه شتر روزی میکشتند حق سبحانه میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که
کافران مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند
و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسول است
و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد گرفت برای جنگ احد سوا لشکری که خود
می آمدند با اصحاب کاروان که ابوسفیان گریرانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا
بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا
پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً
پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نا شده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی
در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این
مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافر است
از پاک که مومن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و با هم افکند کافر را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی با برخی

فیرکمه

فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس برهم چسباند همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ
أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در احوال
یا در اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او
إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشانرا
مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته است از گناهان ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بعداوت
و مقاتله پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی در پیشینیان
که بر پیغمبران لشکر کشیدند و آخر مستاصل گشتند کو ایشان نیز همین چشم دارید وَقَاتِلُوهُمْ و کار
زار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی مشرک
نماند از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش
لِلَّهِ مر خدایرا و بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر با یمان یا از جنگ با قبول جزیه فَإِنَّ
اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش
خواهد داد و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
پس بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ ناصر و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک یاریست خدای
که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیک یاری دهنده ایست که مومنانرا
بر مشرکان غالب سازد الجزء العاشر من اجزاء الثلثين وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان
أَنَّمَا غَنِمْتُمْ آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه شیء بر آن اطلاق توان کرد
فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان رسول که بنی هاشم و بنی مطلبند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمانان را
که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران
مسلمان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از
غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم به پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه و سلم و چهار طایفه

مذکوره مقرراست و حالا سهم رسول را صلی الله علیه وسلم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد
یا با مام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم بوفات پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سهم ایشان و ذی القربی ساقطست و نزد امام مالک تقسیم مفوض برای امام است بهرجا که اهم
باشد صرف نماید و ابوالعالیه و ربیع منفردند برین قول که خمس غنیمت را به شش قسم باید کرد قسمی مر خدا را
و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفهٔ مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانهٔ کعبه عظمها الله
و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیست و بدانید
ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام
اربعهٔ باقیه قیام نماید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ ایمان آورده اید
بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و بانچه فرو فرستاده ایم ما از آیات یا ملایکه یا یه و فتح و نصرت عَلَى عَبْدِنَا
بر بندهٔ ما که محمد صلعم است يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا کردند حق از باطل در ان بود يَوْمَ
الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و ان روز جمعه بود
هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت وَاللّٰهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی
قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب ساز د اِذْ اَنْتُمْ یاد کنید آنرا که بودید
شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیک تر بمدینه و آن ریکستانی بود که پای بزمین فرو
میرفت و آب نداشت وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى
بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب فاذر بودند وَالرَّكْبُ و
سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند اَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مکان شما سه
فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق منفرقه عزیمت ساحل نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر
وعدهٔ قتال بودی میان شما و قریشیان که عدوهٔ قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحهٔ
ایشان خبر می یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر اینه خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعدهٔ خود از خوف
ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح وَلٰكِنْ و لیکن خدای جمع کرد میان

شما و ایشان بی میعادی لِيَقْضِيَ اللّٰهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد اَمْرًا کاری را که آن كَانَ
مَفْعُولًا بود کا ین در علم او سزاوار بود بانکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا
لِيَهْلِكَ و برای انکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک میشود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی روشن قایم
وَيَحْيَىٰ و بزید مَنْ حَيَّ هر که میزید عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی سویدای مشهود یعنی واقعهٔ بدر از آیات
عظیم است هر که مشاهده نموده اگر می میرد و اگر میزید او را حجتی و عذری از بیان بر حجتی و اصحه
هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین وَ
اِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مومن و کافر را عَلِيمٌ دانایست
باحوال ایشان در ترجمهٔ کشف مذکورست که گوهر شب افروز عقل را همچنان در حقهٔ سینهٔ دوستان
می سپارند در آستین دشمنان تر دامن نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی
عن بینة یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان
مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف ابصار
بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا اه خنک آنکس که عقل رهبر اوست
مرد و عالم بطوع چاکر اوست • عقل کان رهنمای حیلهٔ تست • آن نه عقل است کان عقیلهٔ تست
نقلیست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آن شب که روز جنگ بدر واقع بوده در واقعه دید
لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب
خواهند شد مومنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور شدند و حق
سبحانه تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد صلعم اِذْ يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ آنرا که چون
بنمود خدای ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندک تا چون اصحاب را خبر دادی
دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ اَرٰىكَهُمْ و اگر خدای بتو نمودی
ایشان را كَثِيرًا بسیاری و تو خبر میدادی لَفَشِلْتُمْ هر اینه بد دل می شدید ای اصحاب
وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر اینه نزاع میکردید فِي الْاَمْرِ در کار حرب که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم وَلٰكِنَّ

الله و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی
اِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم
و جزع و تسلیم وَاِذْ یُرِیكُمُوهُمْ و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنان را
بشما اِذِ الْتَقَیْتُمْ چون ملاقات کردید فِیٓ اَعْیُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِیلًا اندکی تا
دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کردانید
برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای حضرت صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله
عنه در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن
عزیز گفت که بصد نزدیک و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَیُقَلِّلُكُمْ و اندک
کردانید شما را نیز فِیٓ اَعْیُنِهِمْ در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان
حسابی برنداشتند و تهیهٔ اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل علیه اللعنه گفت که
بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر پشتها ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنان را
در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رأی العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت
شدند و شکست بر ایشان آمد و این صورت از عظایم آیات است چه بصر اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را
قلیل بیند تا این حد نشود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد نفر را هزار و نهصد
عدد و این قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی
در شرط رؤیت لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا تا براند خدای حکمی را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست بودنی
در علم او وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُورُ باز گردانیده شود کارها یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ
اٰمَنُوٓا ای گروه مومنان اِذَا لَقِیتُمْ چون ببینید فِئَةً گروهی را از کفار که قصد حرب کنند
با شما فَاثْبُتُوا پس پای بستید و از مقاتلهٔ ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید
خدای را كَثِیرًا یاد کردن بسیار بر دل و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که شما ظفر یابید
بر اعدا و گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار برین وجه اللهم

اخذلهم اللهم اقطع دابرهم و درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد
تو بهر حالی که باشی روز و شب ۔ یکنفس غافل مباش از ذکر رب ۔ در خوشی ذکر تو شکر نعمت است
در بلاها التجا با حضرتست وَاَطِیعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهٗ و فرستادهٔ او را در امر
بجهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بد دل
شوید وَتَذْهَبَ رِیحُكُمْ و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت است
چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و گفته اند اذا
هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا بباد که حق سبحانه
از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصره میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا وَاصْبِرُوا
و شکیبایی کنید در مقاتله اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِینَ با صابرانست بحفظ
و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِینَ خَرَجُوا مانند آنکه بیرون آمدند
مِنْ دِیَارِهِمْ از سرایها و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَآءَ النَّاسِ
و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان
رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لابدست
که زانکه ببدر رویم بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازهٔ ابهت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم
از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس خدای مومنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار خود بیرون
میایید که ایشان عجب می ورزند و ریا می کنند وَیَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ
از دین خدای وَاللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِیطٌ عالم اوست بر آنها جزا خواهد
داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منازل بنی کنانه رسیدند بجهة
کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن
مالک که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی می کنید بروید و من
ضامن که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی

از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند وحق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَاِذْ زَیَّنَ
و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّیْطَانُ و برای کافران دیو سرکش که ابلیس است
اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حقایق سلمی فرموده که فوت
ایشانرا بنظر ایشان در آوردند تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَاغَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ
هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهة کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان
وَاِنِّی جَارٌ لَکُمْ و من فریاد رس و زینهار دهم شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ
پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر نَکَصَ باز گشت شیطان عَلٰی عَقِبَیْهِ
بر دو پاشنه خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملایکه
فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و دران محل دست او در دست حارث
بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درچنین حال ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد
وَقَالَ و گفت اِنِّی بَرِیٓءٌ مِنْکُمْ بدرستی که بیزارم از زینهار شما اِنِّی اَرٰی بدرستی که من می بینم
مَالَاتَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگانرا که بمدد مومنان می آیند اِنِّی اَخَافُ اللّٰهَ بدرستی
که من می ترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنه فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر
از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللّٰهُ و خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست
برکسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را
تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که از خبر هزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که
آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده اِذْ یَقُوْلُ الْمُنَافِقُوْنَ آنرا نیز یاد کنید
که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشانست
شکی و نفاقی یعنی منافقان که با مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده
و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان ببدر
آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان بدان میل نمایند چون بترک هجرت

نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده
نموده گفتند غَرَّ هٰٓؤُلَاءِ دِیْنُهُمْ فریفته است این گروه مؤمنانرا دین ایشان
که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در
جواب ایشان فرمود که وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ و هر که توکل کند عَلَی اللّٰهِ بر خدای و کار
خود با او گذارد فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای غالبست متوکل را فرو نگذارد حَکِیْمٌ
حکم کرده است که اهل توکل را یاری وَلَوْ تَرٰی و اگر ببینی ای محمد صلعم اِذْ یَتَوَفَّی
الَّذِیْنَ کَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلٰٓئِکَةُ فرشتگان
که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و نبیه و منیه ابنا
الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت
قبض روح ایشان یَضْرِبُوْنَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوْهَهُمْ بر روی ایشان
وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوْقُوْا و میگفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِیْقِ عذاب
سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است هر آینه میدیدی امر منکر و کاری بر هول و دیگر ملایکه
میگفتند ذٰلِکَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده
اَیْدِیْکُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَیْسَ
بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِیْدِ برای بندگان که ایشان بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست
پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میگوید عادت مشرکان قریش با تو کَدَاْبِ
اٰلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران
ایشان و آن عادت چه بود کَفَرُوْا بِاٰیَاتِ اللّٰهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایلی
که بر توحید خود نصب کرده بود و انکار معجزات انبیا فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشانرا
و عقوبت کرد بِذُنُوْبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای

قوی با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذلك
این گرفتن و عقوبت پشیمان بان الله بسبب آنکه خدای لم یك مغیرا نبود
گرداننده و تبدیل دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم
بر گروهی حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم آن حال را
که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی
و مردار خواری بود بمعادات پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا
و آزار مومنان بدتر ساختند و ان الله و بدرستی که خدای سمیع شنوا است سخنان فرجام
مشرکان را علیم دانا بعقاید باطله ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب
تو کداب آل فرعون همچون صنع قوم فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه قبل
از ایشان بودند کذبوا بایات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را
فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را و قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بذنوبهم
بدر بقتل مبتلا ساختیم واغرقنا و غرق ساختیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وکل
و هر گروهی از غریقان و قتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای
خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبدگان بروی زمین عند الله
نزدیک خدای الذین کفروا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون عتبه
و ابو جهل و نضر و امثال ایشان یا مکابران جهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و جدی
و اضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الذین
عاهدت آنانند که عهد بسته با ایشان منهم از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با ایشان معاهده فرموده ثم ینقضون پس میشکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة
در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده که بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه
یاری ننمایند روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از ان گفتند فراموش کردیم و دیگر باره

عهد بستند و روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نمود عهد شکستند و هم لا یتقون و ایشان
پرهیز نمی کنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را
فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان من
خلفهم آنان را که از پس ایشان قرار گیرند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چنانی
از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لعلهم باشد که آن رمندگان
یذکرون پند میگیرند و عبرت پذیرند واما تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم
از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فانبذ
الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که
من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله
بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد
عمل ایشان را ولا تحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد صلعم آنان را که کافر شدند که ایشان
سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که
ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را
از عذاب خود حفص بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان
عاجزیم واعدوا و آماده سازید ای مؤمنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر
ما استطعتم آنچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابند و عقبة
بن عامر رضی الله عنه میفرماید که شنودم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة
الرمی بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحیست
شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس سره فرموده که درین آیه گفته اند قوت رمی است بل همچنین
باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر بتیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع
و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس سره فرموده که

قوت اعتماد است برحمایت حق و واثق بودن بعنایت او و گفته اند مراد از قوت حصارهاست
که آماده سازید قلعها جهة دفع کفار و مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آمادگی کنید از اسپان بسته
تُرْهِبُونَ بِهِ با بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللهِ دشمن خدای وَعَدُوَّكُمْ و
دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را
مِنْ دُونِهِمْ جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمْ شما نمیدانید ایشان را اَللهُ يَعْلَمُهُمْ خدای
میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود ند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که
کفره جن جهیل اسپ جن را می ترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چه چیزی که
فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ
تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان
ثواب وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلاح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا
پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر
و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال
ایشان را الْعَلِيمُ داناست بر دروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند تو را نگاه دارد
و وبال مکر را بدیشان رساند چنانچه فرمود وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ
که بفریبند ترا و بصلح از جنگ باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللهُ پس بدرستی که پسنده است
ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن
ملایکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مومنان و اصح آنست که بانصار وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و پیوند
افکند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب
و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال می نمودند حق سبحانه و تعالی ببرکت تو
دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی جهة اصلاح احوال ایشان مَا
فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمینست از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی

برالفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه
که با هم داشتند وَلَكِنَّ اللهَ و لیکن خدای بحکمت بالغه خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت
کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او غالب و قادر است هر چه خواهد بکند حَكِيمٌ
داناست بحکمت آنچه می کند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللهُ پسنده است ترا خدای وَ
مَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پی روی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان این آیه در غزوه بدر
قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تسلیه خاطر صحابه رضی الله
عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایمان آورده بودند چون امیر المومنین
عمر شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که سبب نزول آیه اسلام فاروق است و برین تقدیر آیه مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای
رفیع قدر یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را
عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ بیست
تن صَابِرُونَ صبر کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست نفر از
مشرکان بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و وار
نگریزند وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر باشد از شما مِائَةٌ صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند
بتایید الهی بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی که نمیدانند خدای را و روز قیامت
نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مومنان ندارند
بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه
این حکم را منسوخ گردانیده فرمود الْآنَ اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خَفَّفَ اللهُ
سبک گردانید خدای عَنْكُمْ از شما وَعَلِمَ و دید أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی
هست یعنی ضعف بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشد مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا

يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ و اگر بود از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ با مر خدای و یاری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری بس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطية الظفر صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ٭ صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید ٭ از چمن صبر رخ متاب که روزی ٭ باغ شود سبز و شاخ گل بدر آید ٭ آورده که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابابکر رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هریک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضه گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رضه و اصح آنست که سعد بن معاذ رضه فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش بسوزیم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ نشزد و نشاید لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ پیغمبر را که باشد لَهُ أَسْرَى مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرض سریع الزوالست وَاللَّهُ و خدای يُرِيدُ الْآخِرَةَ میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه با بندگان کند لَوْلَا كِتَابٌ اگر نه حکمی و فرمانی مِنَ اللَّهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب

کشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید شما را فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که این مرد و بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند آیه آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَحِيمٌ مهربانست که غنیمت بر شما حلال گردانید و بر امم دیگر حرام بوده در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عباس را که از جمله اسیران بود باید ای فدای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلعم روا میداری که عم تو بخواستن داری درویش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی و چنین و چنین سخنان عباس پس گفت ای محمد صلعم من این سخنان نهفته گوشه بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد و آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر آنکسان را که در دست شمااند مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای و بپسندد فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا در دلهای شما نیکویی از ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ خَيْرًا بدهد شما را بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است

کناهی را که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داد آورده اند
که عباس رضی الله عنه گفت خدای تعالی مرا وعده داده بود یکی آنکه بهتر از انچه از من
گرفته اید بمن دهد بدین وعده وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار
دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستتر میدارم
و وعده دویم مغفرتست امیدوارم که بدان وفا نیز فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده
کریم خلاف نیست ه خلاف وعده محالست کز کریم آید لئیم اگر کند وعده را وفا شاید
وَاِنْ یُرِیدُوا و اگر خواهند اسیرانی که مسلمان شده اند خِیَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض
یا بکشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ
پیش ازین بکفر فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست
تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای دانا ست
باحوال بندگان حَكِیْمٌ حکم کننده بر احوال ایشان اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه ایمان
آوردند وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش
وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقهٔ مسلمانان محتاج
صرف نمودند وَاَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه
خدای و اینان مهاجران اند وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوْا و نصرت
کردند حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم مراد گروه انصارند اُولٰٓئِكَ آن گروه بَعْضُهُمْ
بعضی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند و متولی در میراث در مبداء کار
حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت میراث گیرند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان
آوردند وَلَمْ یُهَاجِرُوْا و هجرت نکردند وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْكُمْ و اگر مؤمنان مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا
غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّیْنِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله
افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَیْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان

اِلَّا عَلٰی قَوْمٍ مگر بر گروه مشرکان که باشد بَیْنَكُمْ وَبَیْنَهُمْ میان شما و ایشان مِیْثَاقٌ
عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد معاهد مکنید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بانچه شما میکنید از وفای
عهد و نقض آن بَصِیْرٌ بیناست وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ
برخی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند در مظاهرت و معاونت اِلَّا
تَفْعَلُوْهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل
شود فتنهٔ چه فتنه فِی الْاَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِیْرٌ و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان
دوست یکدیگر نباشند و همه را یاری نکنند مهم ایشان و ایمان روی بنحول نهد و اهل کفر ظهور
کنند و فسادی و فتنهٔ ازین بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار
خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و
میفرماید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول وَهَاجَرُوْا و هجرت نمودند
وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه و رضای خدای وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا
و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوْا و یاری کردند پیغمبر را
در قتال مشرکان اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ ایشانند مؤمنان حَقًّا براستی
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِیْمٌ و روزی نیکوی بی رنج
و بی منت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوْا
و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند مَعَكُمْ
با شما یعنی مددشما شدند فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جملهٔ شما اند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا
بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلٰی بِبَعْضٍ سزاوارتر به بعضی در میراث گرفتن فِیْ
كِتَابِ اللّٰهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیهٔ ناسخ توارث آن جماعت است
که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزها

از مواریث با حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت او لا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا
عَلِیمٌ داناست کسی را بر چون و چرا زپدید نه در احکام او بهت چون و چرا نه در افعال او
چگونه و چند سورة التوبه این سوره را برارة بیزاری از کفار و فاضحه فضیحت کننده اهل
نفاق و مخزیه رسوا کننده منافقان و مقشقشه و پاک کننده از نفاق و سورة العذاب
نیز میخوانند و ترک تسمیه در وی بجهة آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای رفع امان
نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در انکه انفال و توبه یک سوره اند که
هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند
و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث
رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ رحمهم الله بعنعنة از ذی النورین رضی الله عنه روایت
کرده اند که کاتب خاتمه سوره یسألونک عن الانفال و فاتحه برارة من الله من بودم
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میان این دو سوره املای تسمیه نفرمود و آورده اند که
چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیه از اول
سوره با ابابکر رضی الله عنه داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و
بعد از چند روز از رفتن صدیق امیر المومنین علی مرتضی را علیه السلام طلب کرد و بر ناقه
غضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر رضی الله فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت
کند و چون ازین حال پرسیدند فرمود که جبریل علیه السلام بمن آمد و گفت ادای این پیغام
نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس امیر المومنین علی علیه السلام با ابابکر لاحق شد و در روز ترویه
صدیق رضه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر امیر المومنین علی علیه السلام
نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرَسُولِهِ
و از فرستاده او اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ
الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی مشرکان

عهد بابسته بودند و مر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند
حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش بر آنست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی
چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند رسول بفرمان خداوند عهد کرد بدیشان و حکم
شد که ای پیغمبر بگوی ایشان فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ بس سیر کنید در زمین یعنی بیایید
و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز
تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیه بشوال فرود آمده پس مدت او تا
آواخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد
کرده بودند از چهار ماه کمتر بود از ان و برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود
مهلت چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کردند
تا در مهم خود تدبیر نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند تا انقضای مدت ایشان
امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما را غَيْرُ مُعْجِزِي
اللّٰهِ نه آیید که عاجز کنند گان خدا باشید در عذاب خود هر چند شما را مهلت داد
وَأَنَّ اللّٰهَ و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست
در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللّٰهِ
وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او اِلَى النَّاسِ بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز
حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روست
یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در ان
روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام که ام است
اَنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ آنکه خدای بیزارست مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ
و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ پس آن باز گشت
خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را از اقامت بران وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر

نکنید فَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ بس بدانید انکه شمارا غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه عاجز کننده کانید خدایرا یعنی نتوانید
که از و کریزید یا از و بستیزید وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا
بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب
بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میکوید اِلَّا الَّذِیْنَ
عَاهَدْتُّمْ لیکن انانکه عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ از شرک آورندکان
ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوْكُمْ بس ایشان کم نکردند شَیْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند
پیمان شمارا وَلَمْ یُظَاهِرُوْا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَیْكُمْ بر قتال شما اَحَدًا
یکی را از دشمنان شما فَاَتِمُّوْا اِلَیْهِمْ بس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا
اِلٰی مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و بس مهلت مدهید
اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ بس بدرستی که خدای دوست میدارد متقیانرا و از جمله تقوی
وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس سره فرموده که متقی را
چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بدین
وجه ترجمه یافته است متقی را بود چهار نشان ـ حفظ احکام شرع اول آن ـ ثانیا انچه دست
رس باشد ـ بر فقیران بهیچکس باشد ـ عهد را بر وفا کند پیوند ـ هرچه باشد بدان شود خرسند
و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَاِذَا انْسَلَخَ پس
چون بگذرد الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که در
شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب
گفت که ذی حجه و محرم و رجب با انکه حرام بود درین چهار ماه کشتن معاهد و بقولی که از زمان
نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرامست
یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِیْنَ
بس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا انکه عهد شمارا شکسته اند حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ

هرکجا یابید در حل و حرم وَخُذُوْهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوْهُمْ و باز دارید ایشان
از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوْا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ
بر هر ممری یعنی بستر کردانید بر ایشان راهها تا منتشر نکردند در بلاد و قری فَاِنْ
تَابُوْا بس اگر باز گردند از شرک بایمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ
و بدهند زکوة اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود
فَخَلُّوْا سَبِیْلَهُمْ بس خالی کنید راه ایشانرا یعنی بدست دارید از ایشان و راه دهید
تا هرجا خواهند روند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناه گذشته
ایشانرا رَحِیْمٌ مهربانست بدادن ثواب بحساب بدیشان وَاِنْ اَحَدٌ و اگر
یکی مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضای اشهر
حرام اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زنهار ده حَتّٰی
یَسْمَعَ تا بشنود كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدایرا که قرآنست ثُمَّ اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام
نیارد برسان او را مَاْمَنَهٗ بخانه او که امن اوست بعد از ان مقاتله نمای ذٰلِكَ
این امان دادن بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا یَعْلَمُوْنَ گروهی اند که نمیدانند
خدایرا و سخن او نشنوده اند پس امان باید تا بشنوند و در ان تدبّر و تفکر نمایند كَیْفَ
یَكُوْنُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار است و استبعاد یعنی نیست و چگونه تواند
بود لِلْمُشْرِكِیْنَ عَهْدٌ مر مشرکانرا عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُوْلِهٖ
و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز حق و باطل اِلَّا الَّذِیْنَ عَاهَدْتُّمْ
مگر آنانکه عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت است صلی الله
علیه و سلم عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه
که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوْا بس مادامی که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود
لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِیْمُوْا لَهُمْ بس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان

موضع

إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان
استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشید بر عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست
که ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ و نگاه ندارند در باب شما
إِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میکردانند شما را
بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت باسخنان شیرین میکویند
وَتَأْبَىٰ و سرباز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان ازانچه بزبان میکویند یعنی دل ایشان
بازبان ایشان یکی نیست ٥ در دل خیال عذر و زبان در ادای شکر ٠ ای من غلام انکه دلش
بازبان یکیست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون اند از دایره فرمان
یا سرکشنده از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحذر می نمایند
اشْتَرَوْا بدل کردند و برکزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزیرا که بهای اندک
دارد از متاع دنیی ابوسفیان بعضی از مشرکان را بطمع حطام دنیی کرده برای قتال
اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان
درآمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدای یا باز داشتند مردمانرا
از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدکاریست
که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکسته وآیات
توریة را باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ
نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا قرابت یا سوکند
وَلَا ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ و آن کروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد درکذرندکان
در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اکر بازکردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند
نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکات را فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان در آیند فِي
الدِّينِ در دین اسلام ایشانرا است آنچه شمارا بود و بر ایشان است آنچه بر شما باشد

وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کروهی که فهم کنند و دران تفکر
نمایند وَإِنْ نَكَثُوا و اکر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوکندان و پیمانهای خود را
مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس ازانکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما
وعیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس بکشید پیشوایان و سروران اهل
شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت که اکر پیمان ایشان
درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید
که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا با کروهی
که بشکنند أَيْمَانَهُمْ پیمانهایی که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و قریش آن بود که حلفای ایشان بودند بسلاح و مرد و مدد امداد کردند تا با بنی
خزاعه که حلفای رسول بودند صلوات الله وسلامه علیه جنک کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود
بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مددکاری کردند وَهَمُّوا و قصد
کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول صلی الله علیه وسلم از مکه
و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه کذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه
قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه وسلم جهة ادای عمره بمکه راه دهند و بعد از اتمام قواعد
آن بجهة استحقاق از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود ند قصد اخراج آنحضرت
نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را
أَوَّلَ مَرَّةٍ بار اول یا بر أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ
پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار
پس بحرب ایشان اشتغال کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید باور دارندکان بعقوبة
آلهی مأموربه قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ تا عذاب کند خدای ایشان را والله
بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد شان

بمقهوریت ومغلوبیت وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ ونصرت دهد شمارا برایشان وَیَشْفِ
صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وشفا بخشد سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه با جمی
که از یمن بمکه آمده اسلام آورده بودند واز مشرکان ایذای بسیار یافته وچون شکایت
بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان
الفرج قریب وَیُذْهِبْ وببرد خدای بنصرت شما برکفار غَیْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای
آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَیَتُوبُ اللّٰهُ وتوبه دهد خدای وبازگردد بفضل
خود عَلٰی مَنْ یَشَاءُ برهرکه خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار وآن واقع
شد چنانچه عکرمه بن ابی جهل وابوسفیان وسهیل بن عمرو وغیر ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ
عَلِیمٌ وخدای داناست بتوبه حَکِیمٌ حکم کننده است بقبول توبه اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید
ای مومنان که قتال کفار را کاره اید وگفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید
اَنْ تُتْرَکُوا اگر شما را بگذارند وبرین که هستید وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ ونه بیند خدای
الَّذِینَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنْکُمْ از شما در راه وی وَلَمْ یَتَّخِذُوا وفرا نگیرند
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ وبغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِینَ وبدون مومنان
وَلِیجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کند باوی یعنی شما را مجرد دعوی ایمان دست
باز نخواهند داشت وخدای از شما جهاد وعدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللّٰهُ خَبِیرٌ
وخدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید وغرض شما از عملها ویرا معلوم است آورده اند
که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان ویرا بشرک وقطع رحم سرزنش کردند عباس
جواب داد که شما از مساوی ما میگویید واز محاسن ما یاد نمیکنید امیر المومنین علی علیه السلام
فرمود که شما را چه چیز است که از جمله محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت ما عمارت
مسجد الحرام قیام می نماییم وخانه کعبه را تعظیم میکنیم وحاجیانرا شربت میدهیم واسیرانرا از بند میرهانیم
این آیه نازل شد که مَا کَانَ نسزد وروا نباشد لِلْمُشْرِکِینَ مر مشرکانرا اَنْ یَعْمُرُوا

اگر عمارت

اگر عمارت کنند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدایرا وگفته اند مسجد حرام بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است
پس گوئیا که عامر او عامر جمیع مساجد باشد ومشرکانرا مسجد روا نیست شَاهِدِینَ در حالتی که گواهان
باشند عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْکُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا
تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت
بیت حق است وعبادت غیر او اُولٰئِکَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ تباه وباطل	وفي
شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد وسقایه حاج وَفِی
النَّارِ ودر آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاویدانند بسبب کفر اِنَّمَا یَعْمُرُ
جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدایرا مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که بگرویده
باشد بخدای وایمان بخدای تمام نیست الا بایمان بر رسول وی وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین
وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وبه پای داشته باشد نماز را وَآتَی الزَّکٰوةَ وداده باشد زکات را
وَلَمْ یَخْشَ ونترسیده باشد در امور دین اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای فَعَسٰی اُولٰئِکَ پس آن
گروه شاید اَنْ یَکُونُوا اگر باشند مِنَ الْمُهْتَدِینَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد
این کلام بصیغه توقع جهت قطع مشرکانست یعنی اهتدی آن گروه که جامع اند مر کلمات علمیه
وعملیه را دایر است میان لعل وعسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه
خواهد بود ~ جایی که شیر مردان در معرض عتابند ۰ روباه سیرتانرا آنجا چه تاب باشد
ودیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش وبران اعتماد نمودن که هرکه بعمل مغرورست
از فیض ازل مهجورست ~ مباش غره بعلم وعمل که شد ابلیس ۰ بدین سبب ز در بارگاه عز
دور ۰ آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب با عسل وسویق میدادند
ودر زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت ومتصدی
عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هردو با امیر المومنین علی علیه السلام بمقام
مفاخرت درآمده عباس بسقایه وشیبه بعمارت مباهات کردند وامیر المومنین علی علیه السلام با سلام

وجهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق مرتضی علی را علیه السلام آیه فرستاد که اَجَعَلْتُمْ
سِقَايَةَ الْحَاجِّ آیا میدارید اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وارباب
عمارت مسجد حرام كَمَنْ آمَنَ همچو آن کس که ایمان آورده است بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ وجهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای
لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاللّٰهُ وخدای لَا يَهْدِي
راه نمی نماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کردند اَلَّذِينَ
آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و با آنچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا وهجرت کردند
از دیار خود وَجَاهَدُوا وجهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ
به بذل کردن مالهای خود بر مجاهدان وتهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن
نفسهای خود در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگ ترند از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند
وَاُولٰئِكَ و آن گروه که مستجمع این کمالاتند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی
دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی
فایضه از و بر ایشان وَرِضْوَانٍ وخشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ وببوستانهایی که
لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر مشعر به
ایهامیست بآن که زبان تعریف وی توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این گروه جاوید
باشند فِيهَا در آن بوستانها اَبَدًا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیوی در جنب او حقیر
باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان در کشف الاسرار فرموده که رحمت برضای
عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد
تا عاصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است

گناه بود فزون زشمار ٭ عفوت افزون تر از گناه همه ٭ قطره ز آب رحمت تو بس است
شستن نامه سیاه همه ٭ آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهجرت
اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان را
بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی را آبا و اقربا و عیال
و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند
و ایشان را وقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل گشت
که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ
پدران خود وَاِخْوَانَكُمْ و برادران خود را اَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را
بدوستی میگیرید اِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْاِيمَانِ بر
ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که شما ایشان را دوست دارد
یعنی عمل از ایشان پسندد فَاُولٰئِكَ پس آن گروه دوستدارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید
و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا در میان قبایل
و عشایر خود دیم و بمعاملات و تجارات اوقات میگذرانیم و چون عزیمت هجرت
کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کسب و بی مال
بمانیم آیتی دیگر آمد که قُلْ بگو ای محمد صلعم متارکان هجرت را که اِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ
پدران شما وَاَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَاِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَاَزْوَاجُكُمْ
و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَاَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهایی که آن را
کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروایی آن
وَمَسَاكِنُ و مسکنهایی که از آن است تَرْضَوْنَهَا می پسندید آن را اَحَبَّ اِلَيْكُمْ
دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست تر میدارید

مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او
فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللّٰهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را
عاجلاً و آجلاً وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه
بیرون رفتگان از حد فرمان درین آیة تهدید عظیم است و توبیخ بزرگ است و قول بیشتر
ایمه تفسیر راجعست بآنکه ازین آیة رایحهٔ امیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء
الله دران معاملند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر نمیدارند
و حظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مردی باید که ابرهیم وار روی از کون بگرداند فانهم
عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان
کند تا در دعوی دوستی صادق باشد ٭ آنکس که ترا شناخت جان را چکند ٭ فرزند و عیال و
خان و مان را چکند ٭ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است که لا یؤمن احدکم
حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین از شیخ الاسلام قدس سره منقولست
که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته قربان کردن اسماعیل علیه السلام از
قرآن برایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست
و گفت الهی اکنون جز تو ندارم رو بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار موقف ایستاده بود
قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بر در سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر
جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد و محمود ما با چکار داری ٭ ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم
جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان
فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و روز
بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غزوات وَيَوْمَ حُنَيْنٍ
و در موطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
دران موضع با لشکر هوازان و ثقیف محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق

لا یهدی القوم الفاسقین ۱۰ والله علیم بالمتقین
یک حزب [illegible]

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بتحقیق و بیقین ایمان دارند بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز
بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ پرهیزکاران از تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه
ایمان ندارند بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز آخر وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس
ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر
خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزو لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً هر اینه آماده میکردند برای
خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ و لیکن کراهیت داشت خدای و نپسندید
انْبِعَاثَهُمْ برانگیختن ایشانرا بدین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشانرا از ترس و کاهلی بر ایشان
کماشت وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ ٭ با
نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت رسالت بود صلی الله
علیه وسلم یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون ثنیة الوداع مقرر شد
عبد الله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل زباب نزول کرد چون لشکر از آن منزل
تا منزل دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت صلی
الله علیه وسلم رسیده فرمود که اگر در وی خیر بودی با ما همراهی نمودی منت داریدکه از شر اشرار
خلاص شدید حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیة فرستاد که لَوْ خَرَجُوا
اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا
مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَلَأَوْضَعُوا و هر اینه در میتاختند خِلَالَكُمْ در میانهای شما بسخن چینی
و غمازی و افساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در
میان شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند وَفِيكُمْ در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ
جاسوسان اند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ
از تو دستوری نشستن آنکس خواهد

آن ساز و برگ که در سفر بکار آید

بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر اینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و
پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب
لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو
انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدا بر کار
ایشان یا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهانند نصرت
و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کرامت اینها را اثری نیست آورده اند که حضرت صلی الله
علیه و سلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذون منهم سراری و وصفای هیچ شاید
که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریهای خوب و کنیزان نیکو گیری جد بن قیس گفت
میدانند که من مشعوفم بزنان می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه
افتم آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در
تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان
در فتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که اسباب دخول دوزخ
لَمُحِيطَةٌ فرو گیرنده است و احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ بنا گرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد
بتو ای محمد صلعم در بعضی غزوها حَسَنَةٌ نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ
اندوهگین ایشانرا از فرط حسدی که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در برخی جنگها مُصِيبَةٌ
جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خود پرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستی
که گرفتیم ما أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب
نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت
یا معجب بفعل خود قُلْ بگو ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا
مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت
و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت
مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قُلْ بگو ای محمد صلعم مر ایشانرا که هَلْ تَرَبَّصُونَ آیا چشم بنا
میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست
اگر بکشیم یا شهادتست اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما یکی از دو
چیز بد أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک
خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما
که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما خواهید إِنَّا مَعَكُمْ
مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما خواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت
صلی الله علیه و سلم گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر معسر است اما
لشکر ترا بمال خود مددکاری نمایم آیه آمد که قُلْ بگو در جواب او أَنْفِقُوا نفقه کنید اموالت
بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت
بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما إِنَّكُمْ كُنْتُمْ
بدرستی که شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه
کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول
کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا
بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز و جماعت
پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق
و ارادت وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدای إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر ایشان
ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیراکه باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب
و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب بآنحضرتست و مراد امتند
مومنانرا میفرماید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان

ایشان جه کثرت اموال و اولاد و بالست مرایشانرا اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای
لِیُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدای ایشانرا بدانها فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا
بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنجه بدیشان میرسانند از مصایب فرزندان
وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ
کَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد
و نه فرزند بفریاد ایشان رسد ؎ جون مرگ کشته گردن گردان در بند • شوان بستیزه جست
ازان خم کمند • وان لحظه که دست اجل از پای فکند • نی مال بفریاد رسد نی فرزند
وَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْکُمْ که ایشان از جمله شما اند یعنی
از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِنْکُمْ و نیستند ایشان از شما جهة ابطان کفر وَلٰکِنَّهُمْ
و لیکن ایشان قَوْمٌ یَفْرَقُونَ گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسیران کنید
که با مشرکان میکنید پس تقیة اظهار اسلام میکنند لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَأً اگر یابند پناهی که بدان
التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها و سردابها اَوْ مُدَّخَلًا
یا سوراخی که در انجا توانند خزید لَوَلَّوْا اِلَیْهِ مراینه روی میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ
یَجْمَحُونَ و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کسی باز نکردند جون اسب سرکش آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب
خود را می بیند که صدقات شما را براعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل می کند آیة آمد که
وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ یَلْمِزُکَ کسی هست که عیب میکند فِی الصَّدَقَاتِ در
قسمت صدقها و گفته اند این آیة در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر
خوارج بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهة تالیف قلوب نومسلمانان
حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام از یمن فرستاده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنرا بجهار کس از اشراف

ابر عطا فرمود

عطا فرمود وی جرات نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت اعدل یا رسول
الله و حضرت در جواب وی گفت که ویک آن لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت صلی الله علیه
علیه و سلم او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که علی را علیه السلام
فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه
نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی را علیه السلام با ایشان قتال کرد و تفصیل
این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیری بوده
که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش جز نفع خود نبوده جنانجه میفرماید فَاِنْ اُعْطُوا پس
اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات جنانجه دلخواه ایشان باشد رَضُوا پسندند آن قسمت را
وَاِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند ازان بموجب اراده ایشان اِذَا هُمْ یَسْخَطُوْنَ وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا
و اگر ایشان بپسندند مَا اٰتٰیهُمُ اللّٰهُ آنجه دهد خدای ایشانرا وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده
او را از غنیمت و صدقه و بدان خورسند گردند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است
ما را از فضل خدای سَیُؤْتِیْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود
غنیمتی دیگر وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده اِنَّا
اِلَی اللّٰهِ بدرستی که ما با خدای رَاغِبُوْنَ باز گردندگانیم و امیدوارندگان مرآینه این بهتر باشد
ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع دران موجب محنت سلمی قدس سره
از ابرهیم ادهم روح الله روحه نقل میکند که هر که بمقادیر خورسند شد از غم و ملال باز رست ؎
رضا بداده بده و از جبین گره بگشای • که بر من و تو در اختیار نگشادست • و در همین معنی فرموده است
بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی • خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی • پس بیان مصارف
صدقات میکند تا دانند که آنجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قسمت غنایم کرده عین صواب
بوده اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَآءِ مر درویشانراست
وَالْمَسَاکِیْنِ و بیجارگانرا امام اعظم میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بواسطه آنکه کفاف

حال ندارد و نزد شافعی برعکس انست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنند کانرا ایست
بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است
دلهای ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت و موالفة قلوب اشراف عرب بودند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آله نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال
ایشان ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس
و غیر ایشان و چون سهم موالفة قلوب برای این اعراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ
مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست
در کشادن گردنها بنده از ربقهٔ بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در ادای
نجوم کتابت او را بزکات مدد باید کرد و مالک و احمد برانند که بمال زکات بنده باید خرید
و آزاد کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر
معصیت صرف کرده فِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بانکه نفقه کنند
و بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است
وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگری برای رهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت
فرض کرده است زکات را فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید
و باید آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده
بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم خالی نبود در خلا آنحضرت را چیزهایی که زیبا
خدای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آن حضرت رسد جمع شما رسوا شوند
گفتند محمد صلعم گوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته باور میکند
یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانانرا با منافقان در میان آوردی و چون
او را منع کردند گفت محمد صلعم مردی سخن شنوا است ما بنفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیه آمد که

حزب الرابع
۴

وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میگویند
هُوَ أُذُنٌ او مردی خوش شنواست که هرچه با او میگویند استماع میکند قُلْ بگو ایشانرا که او أُذُنُ
خَيْرٍ لَكُمْ شنوندهٔ خیر است شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت
میگویید بلکه شنونده و قبول کنندهٔ نیکوییست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدایرا در هرچه گفته و
میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنانرا و سخن ایشان بعز قبول میرسانند بسبب
خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمتیست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند
مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما داناییست صدق و کذب شما را میداند اما
پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه
می آزارند بقول یا بفعل رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خدایرا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست
عذاب دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ سوگند میخورند بخدای برای شما ای
مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود کنند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ
و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارتر أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی
رسول را چه سخن در ایذا و رضای رسول است و گفته اند خدایرا و توحید ضمیر دلالت بر تلازم
رضایین دارد یعنی خشنودی خدای وابستهٔ خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را
خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستید مومنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ
يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول
او و از حد در گذراند فَأَنَّ لَهُ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ
خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان ذَلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ
رسوایی بزرگ است در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر
خدایرا سخن آزار ایی و مسترد درای میگفتند و بفسوس و استهزا سخنان ادا میکردند و بعضی از ایشان
تما بر دند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیه

نازل شد که یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ ازانکه فرود آمده شود
بر مؤمنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنان را
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بانچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ای محمد صلعم که افسوس
دارید امر تهدید است و توبیخ یعنی استهزا کنید که خبر خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما
وَاِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آن چیز را که حذر میکنید از
اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شماراست آورده اند که در غزوهٔ تبوک و دیعه بن
ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میرفتند و میگفتند به بینید این مرد
یعنی محمد صلعم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد و این
سخن بنور نبوت بر آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب
که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که با یکدیگر چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که با یکدیگر چنین
و چنین گفتید عمار رضی الله عنه پیغام رسانید و ایشان پیش حضرت آمده اعتذار نمودند که ما
سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه دأب رهگذریان باشد میگفتیم آیه آمد که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر
بپرسی ای محمد صلعم منافقانرا که چه می گفتید لَیَقُولُنَّ هر اینه گویند اِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما
همچون مسافران نَخُوضُ خوض می کردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم در آنچه
میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ آیا بخدای وَآیَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ و بفرستاده
وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ میبودید شما که استهزا می کنید و استهزا با اینها نشاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوید
که عذر شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول بَعْدَ
اِیمَانِكُمْ بعد از انکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ از گروهی
مِنْكُمْ از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بوده از ایشان که کرد و از حق تعالی درخواست کرد
که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بِاَنَّهُمْ
كَانُوا بسبب انکه بودند مُجْرِمِینَ گناه کاران باصرار بر نفاق اَلْمُنَافِقُونَ مردان

منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ
مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق یَاْمُرُونَ
میفرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
وَیَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکویی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَیَقْبِضُونَ و فرا میگیرند اَیْدِیَهُمْ دستهای خود را یعنی فرو می بندند
از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات سلمی رحمه الله فرموده که از معاونت
ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللّٰهَ ترک کردند فرمان برداری خدا را فَنَسِیَهُمْ پس
فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل خود از ایشان اِنَّ الْمُنَافِقِینَ بدرستی
که منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان
وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِینَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را
وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِینَ فِیهَا
جاویدان باشند در ان هِیَ حَسْبُهُمْ این آتش بس است ایشانرا از رحمت خود وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ ولعنت کرده است خدای وَلَهُمْ
و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُقِیمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته
دارند که آن تعب نفاق و رنج چیداست ای اکه زتیره حالی و بدروزی • در باطنت آتش نفاق
افروزی • در هر نفست شعلهٔ غم بیشتر است • میسوز دران شعله که خوش میسوزی كَالَّذِینَ ای
منافقان هستید شما مانند آنکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ
و بودند سخت از شما قُوَّةً از روی قوت یعنی تن از شما قوی تر بودند وَاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما
اَمْوَالًا وَاَوْلَادًا از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا پس
بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ به نصیب خود از لذتهای دنیوی و از مال و فرزند بهره برداشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ
بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِینَ همچنانکه
تمتع یافته بودند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ ببهرهٔ خویش وَخُضْتُمْ و خوض

کردید وشروع نمودید درباطل کَالَّذِی همچون خوضی که گذشتگان خَاضُوا خوض نمودند وبران رفتند اُولٰٓئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود وتباه گشت اَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِی الدُّنْیَا در دنیی که مال و فرزند با ایشان وفا نکرد وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت که ثواب بران عملها مترتب نگشت وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان اَلَمْ یَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذت دینی مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نَبَأُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب ونکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح که بطوفان غرقه شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُوْدَ و قوم ثمود که بر جفه و صیحه بمردند وَقَوْمِ اِبْرٰهِیْمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشه زمر هلاک چشید وَاَصْحٰبِ مَدْیَنَ و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیهم السلام بودند که بعذاب یوم الظلة معذب گشتند وَالْمُؤْتَفِکٰتِ و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بچه نوع هلاک شدند اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان بِالْبَیِّنٰتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا کَانَ اللّٰهُ پس نبود خدای لِیَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم بر ایشان عذاب فرستد وَلٰکِنْ کَانُوْا ولیکن بودند ایشان اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ که بر نفسهای خود ستم کردند به کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مردان مومن وَالْمُؤْمِنٰتُ و زنان مومنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر یَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و کینه کاریست وَیُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را بشرایط آن وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ و میدهند زکات با آداب متعلقه بدان وَیُطِیْعُوْنَ اللّٰهَ و فرمان برند خدا را وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در همه امور اُولٰٓئِكَ آن گروه سَیَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد کند حَکِیْمٌ داناست بوضع هر شی

درموضع

در موضع آن وَعَدَ اللّٰهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان و زنان مومن را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان مانند در ان وَمَسٰکِنَ طَیِّبَةً و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فِیْ جَنّٰتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمه تسنیم در ان می باشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی رحمه الله میگوید شهریست در جنت که بوستانهای او بر هر دو کناره اوست وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ و خشنودی از نزدیک خدای مومنان را اَکْبَرُ بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبداء جمیع سعادات و منشاء آن تمام کرامات رضای حضرت عزت است و مودی به نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و پگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست

یکی میخواهد از تو جنت و حور • یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن جست • مراد ما همین خشنودی تست
چو تو خشنود گشتی در دو عالم • همین مقصود بس والله اعلم

در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ یک از خلق عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِكَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیی در جنب او محقر بلکه نعم بهشت بازای او مختصر است یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر جٰهِدِ الْکُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِیْنَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا مکن وَمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت اینها همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوش

سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنغز مردم از ان سفر گفت اگر آنچه محمد صلعم آورده حق باشد ما ازین دراز گوشان که سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب ازان مقاله سوال کرد جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل کردان که صدق سخن من ازان معلوم کردد حق سبحانه آیة فرستاد که یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند که مطلق مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هر اینه که گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اجلای مهاجران رضی الله عنهم بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و به پادشاهی بردارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّٰهُ مگر آنکه خدای بی نیاز کرد ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از تفضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک سید عالم صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته شده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و او توانگر شد و دوازده هزار درم بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه وسلم اینجا بتعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر بر گردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عذاب کند خدای مر ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول این آیة توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوبست آورده اند که ثعلبه

انصاری که از جمله زمره صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سود مند نیفتاد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد الغصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی بباديه آورد و از اقامت نماز بجماعت محروم و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالآخره ازان نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزدیک سید کاینات علیه افضل الصلوات والتحیات بنزدیک وی رفت و زکات طلبید محبت مال او را بران داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد صلعم از ما میطلبد جزیه ایست پس زکات نداد و خبر به پیغمبر رسیده صحابه متعجب گشتند و این آیة نازل شد وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ کس هست که با خدای عهد کرده که لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش لَنَصَّدَّقَنَّ هر اینه که صدقه دهیم و اخراج زکات کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر اینه که باشیم بتصدق مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آنهنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بدان و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان خلاف کنند کانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد آن بخل و منع زکات دادن ایشان نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاق متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللّٰهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدیق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده يَكْذِبُونَ دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُمْ آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکات جزیه است وَأَنَّ اللّٰهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ

داننده نهانها و پوشیدهاست درین تهدید عظیم است نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و ابابکر از دنیایی
هرچه داشت بیاورد و فاروق نصفی از اموال تصدق کرده و ذو النورین سیصد شتر
جهاز بسته بداد و دو هزار مثقال طلا نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد و عبد الرحمن عوف چهل
اوقیه طلا با چهار هزار درهم صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه رضی
الله عنهم مبلغی مال آوردند و این همه نزد آن حضرت مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق
خرما که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی از خرما آورده
گفت امشب تا صباح بجهة مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما بمن داده اند یکی برای عیال
خود گذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه
آورده بودند انثار نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کردند گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا
دادند و خدای و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را یاد مردم دهد تا از
صدقات چیزی بستاند آیة نازل شد که الَّذِينَ آنانکه يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند فرمان
دهندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فِي الصَّدَقَاتِ در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن
و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا
جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او
مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان
سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد ایشانرا خدای بر سخریهٔ ایشان وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک بران سخریه و استهزا که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله بن ابی
که هم عبد الله نام داشت از جملهٔ مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم درخواست آن نمود که برای پدر او آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی
استغفار کرد آیة آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ

یا آمرزش مخواه برایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نمی آمرزد خدای ایشانرا
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیة آمد که سواء علیهم استغفرلهم
ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیة دیگر بجهة منافقان
استغفار نکرد و ازینجا مبین میشود که مراد از سبعین تکثیر است نه تحدید ذَلِكَ این عدم
قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر
شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه
نمی نماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانند در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند
بازپس ماندگان از غزو بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ برخلاف
رسول خدای وَكَرِهُوا و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا
که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند مومنانرا لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید بدین
غزو فِي الْحَرِّ درین گرما خود نرفتند و خواستند که مومنانرا تغیر کنند قُلْ بگو مر ایشانرا که نَارُ
جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از جهة حرارت نسبت بدین گرما و ایشان
بمخالفت مستحق سوختن دران حرارت باشند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر باشند که دانند
که مآل ایشان بدان آتش است فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا
كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغهٔ امر وارد شده تا دلالت کند برانکه
لازم که در قیامت خندهٔ ایشان اندک و گریهٔ ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایت
از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بی فرح و اندوهی
بی سرور جَزَاءً پاداش دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز آرد خدای

ترا بدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی منافقان مختلف فاستأذنوك پس دستوری طلبند
از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا بگو بیرون نمی
آیید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میایید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی وکارزار
مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم خورسند شدید بالقعود
بنشستن وتخلف کردن اول مرة اول بار یعنی بغزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره
مع الخالفین با پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان وکودکان چه جهاد کار
مردان مرد ومبارزان میدان نبرد است از هر تردامنی این کار نیاید ونامردی را در مبارزت
معرکه مجاهدت را نشاید ه یا برو همچون زنان رنگی وبویی پیشه گیر . یا چو مردان اندرای وگوی در
میدان فکن . آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت او رفت
واو از آنحضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند وبدفن من حاضر شده
بر من نماز گزار ومرا آمرزش طلب حضرت صلی الله علیه وسلم پیراهن خود بوی داد وبجنازه وی حاضر
شده خواست که نماز گزارد فاروق دران باب اضطراب بسیار نمود ومساوی او بیاد حضرت
میداد وچون عازم شد بنماز بروی آیة آمد وگویند بعد از آنکه نماز گزارده بود نازل شد که ولا تصل
ونماز مگزار علی احد بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا ظرف
لا تصل باشد وگفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیا او برای تعذیبست نه برای تمتع
پس کانه که همان مرده است وابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم علی قبره ومایست
بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا واستغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا
بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله وبفرستاده وی که فرمان برداری نکردند
وماتوا ومردند وهم فاسقون وحال آنکه ایشان بیرون رفتگان اند از طریق ایمان
ولا تعجبك وباید که ترا متعجب نسازد ومراد امتند وخطاب بآنحضرت است یعنی در عجب نیارد
شمارا اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است واولادهم وفرزندان ایشان اگرچه

قوی وبافرزند

قوی وبا فرزندانند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب
کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیی که بسبب جمع مال ومحافظت آن پیوسته در رنج باشند
وبرای رونق احوال اولاد وتهیه اسباب معایش ایشان همواره محنت ومشقت کشند
وتزهق انفسهم وبیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون
وایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بیرون روند درویشی میگفت اغنیا اشقی
الاشقیااند مال دنیی جمع میکنند بانواع پریشانی وزحمت ونگاه میدارند باصناف بلیت ومشقت
وباخر میبرند ومیگذارند بصد هزار حسرت ه در اول چو خواهی کنی مال جمع . بسی رنج بر خویش
باید گماشت . پس از بهر آن تا بماند بجای . بسی روز وشب بایدت پاس داشت . وزین جمله آن حال
مشکلتر است . که آخر بحسرت بباید گذاشت واذا انزلت وچون فرو فرستاده شود سورة
سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هردو اطلاق میکنند وبر هر تقدیر چون سوره نازل
کرده ان آمنوا بالله بآنکه ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله وجهاد کنید در خدمت
پیغمبر او استأذنك دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان
مال وتوانایی منهم از منافقان وقالوا وگویند ذرنا بگذار ما را وبا خود بلشکر مبر
نکن تا باشیم ما مع القاعدین با نشستگان در خانها رضوا خورسند شدند وراضی
گشتند بان یکونوا بآنکه باشند مع الخوالف با زنان وپس ماندگان وطبع ومهر نهاده
شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان
فهم نمیکنند آنچه را که در جهاد است از انوار سعادت وآن را که در تخلف است از آثار شقاوت
لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین آمنوا وآنانکه ایمان آورده اند
معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها
ونفسهای خود واولئك وآن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست نیکوییهای هر دو سرای
غنیمت ونصرت در دنیی وبهشت وکرامت در عقبی واولئك وآن قوم هم المفلحون

سورة التوبة 9

ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنّٰتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ از زیر مساکن اماکن
آن جویها خٰالِدِینَ فِیهٰا جاوید باشند کاینده در ان ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستگاری
بزرگ و فیروزی تمام وَجٰاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه تو به تبوک عذر گویندگان
مِنَ الْاَعْرٰابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط
عامر بن طفیل که اعتذار کردند بانکه اگر ما بغزا می آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها
گفتند لِیُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِینَ و بنشستند
آنانکه کَذَبُوا اللّٰهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعای ایمان مراد منافقان
اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَیُصِیبُ الَّذِینَ کَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا
که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذٰابٌ اَلِیمٌ عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق آخرت لَیْسَ
عَلَی الضُّعَفٰاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلٰا عَلَی الْمَرْضیٰ و نه بر بیماران و معلولان وَلٰا
عَلَی الَّذِینَ لٰا یَجِدُونَ و نه بر آنانکه مٰا یُنْفِقُونَ چیزی که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون
قوم جهینه و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزو اِذٰا نَصَحُوا
چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را و نصح اصلاح فعل است باخلاص
نیت مٰا عَلَی الْمُحْسِنِینَ نیست بر نیکوکاران که ناصحانند مِنْ سَبِیلٍ هیچ عتابی و ملامتی
وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعد از غزو باز ماند رَحِیمٌ مهربانست که معذورانرا
رخصت قعود دهد وَلٰا عَلَی الَّذِینَ و هیچ معاتبتی نیست برآنها که از درماندگی اِذٰا مٰا اَتَوْکَ چون
بیامدند بسوی تو درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا استوری دهی و با خود بحرب بری
قُلْتَ گفتی تو که درین وقت لٰا اَجِدُ نمی یابم مٰا اَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ چیزی که شمارا سوار کنم تَوَلَّوْا
برگشتند از پیش تو وَاَعْیُنُهُمْ و چشمهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ روان می شد از اشک یعنی
اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه اَلّٰا یَجِدُوا بجهة آنکه نمی یافتند مٰا یُنْفِقُونَ

انچه خرج کنند در ان سفر و این قوم بکایین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه
صلی الله علیه و سلم آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت
فرمای تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود آنچه میجویید نمی یابم ایشان گریان
از پیش سید عالم بیرون آمدند و ابن عمرو و عباس و عثمان رضی الله عنهما ایشانرا زاد و توشه
داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست
اِنَّمَا السَّبِیلُ جزین نیست که معاتبت و ملامت عَلَی الَّذِینَ بر آنانست که ایشان یَسْتَأْذِنُونَکَ
از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ اَغْنِیٰاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند
و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِاَنْ یَکُونُوا راضی شدند بانکه باشند مَعَ الْخَوٰالِفِ
با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللّٰهُ و مهر نهاد خدای از خذلان عَلیٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان فَهُمْ لٰا یَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند وخامت و عاقبت خود را و عقوبتی که برین
نافرمانی مترتبست الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلاثین یَعْتَذِرُونَ الخ
عذر خواهند کرد منافقان اِلَیْکُمْ بسوی ایشان در مدینه باز آیید قُلْ بگو ای محمد صلعم
لٰا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید معاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ باور نخواهیم
داشت و شمارا تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ بتحقیق خبر داده است مارا خدای
مِنْ اَخْبٰارِکُمْ از اخبار و احوال شما که نیامدید و قصد شما چه بود وَسَیَرَی اللّٰهُ و ببیند
خدای عَمَلَکُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید
یا بران ثابت می ورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده خواهید شد روز قیامت اِلیٰ
عٰالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهٰادَةِ بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر
و ظواهر فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر خواهد داد شمارا بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که میکردید
از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ زود
باشد که سوگند خورید بخدای لَکُمْ برای شما اِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز گردید از سفر اِلَیْهِمْ

لف

الجزء الحادی عشر 11
اذا رجعتم الیهم

بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از بعضی سوکند منافقان چون جدّ بن قیس
و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم بمسجد آمده قسم یاد کردند
که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوکند بدروغ میخورند لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ
تا روی بکردانید از عقاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید و بکذارید
شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب
میل توبه است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان خواهد بود جَزَاءً برای
پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق
يَحْلِفُونَ سوکند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود
شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد ازین رجوع آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوکند یاد کرد که دیکر در هیچ سفر از رسول خدا صلوات الله علیه تخلف و عبد الله ابی
سرح نیز بحضور فاروق بهمین طریقه سوکند یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوکند ایشان برای
رضای شماست نه برای خشنودی خدای فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان
عَنْهُمْ ازین منافقان دروغ کوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَىٰ خشنود
نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از کروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را
سود ندارد و از آیه نهی مؤمنان است که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته
نشوند الْأَعْرَابُ بادیه نشینان بنی تمیم اند و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه نه تمام
اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق
و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهة آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست
نکرده اند وَأَجْدَرُ و سزاوار ترند أَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازهای خدای
که فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن تفرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست

۷۴

باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از حکمت باعمال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان
اهل مدینه مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که فرا کیرد یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه نماید و صدقه میکند
مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می سازد وجه بر آن امید ثواب
ندارد و بریا و تقیه انفاق میکنید وَيَتَرَبَّصُ و انتظار می برد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما کردش
روزکار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود روزکار مسلمانان برکردد تا از نفاق
خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد کردش بد روزکار را ایشان منقلب شود
وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر آن را که بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست آنچه در دل
پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بر کسان هستند که میکروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و کفته عبد الله ذی البجادین و رهط او بیند که بخدا و قیامت
میکروند وَيَتَّخِذُ و فرا میکیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ اسباب
قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله
میسازند آن را بقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و بدعاهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که پیوسته
متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند که اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات
ایشان یا صلوات الرسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مر ایشان را بباركاه عنایت
ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که در آرد خدای ایشان را فِي رَحْمَتِهِ در بهشت
خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است متصدقان را
رَحِيمٌ مهربانست بر متقربان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی کیرندکان پیشینیان یعنی
آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده
بمدینه آمدند مراد اهل بدرند یا آنها که قبل از هجرت ایمان آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز کزارده اند
یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری داده
مراد اهل بیعت عقبهٔ اولی اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هشتاد تن یا آنها که بر دست

مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از عقبهٔ ثانیه که شصت تن بودند وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه
متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار
رضی الله عنهم که پی روی سابقان کردند و گفته اند که هر که متابعت ایشان کند تا بقیامت
از زمرهٔ متابعانست رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان
سابق و لاحق بدین رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه
بایشان بخشید از نعیم دینیه و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تأکید خلود است ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی
بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ
الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند چون اشجع غفاری و قومی از جهینه
و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام می نمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ و از
اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو کرده و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق
یا منافقی ماهر شده اند بمرتبهٔ که تو ای محمد صلعم با وجود فطنت و صداق فراست خود لَا
تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار احسان
بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم
ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ
دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکات ایشان و تکلیف بجهاد
ثُمَّ يُرَدُّونَ باز گشته شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذاب بزرگ که آتش دوزخ است
و بحقیقت عذاب عظیم بُعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ
عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی
عذری تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی که درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن

ازیشان خود را بر ستونهای مسجد بستند سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که
بحکم خدا گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از تبوک رجوع فرمود بمدینه
بر عادت معهود بمسجد در آمد و ایشانرا دید فرمود که چه کسانند صورت حال بوقف عرض
رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا
نگشایم که تا وقتی که امر در رسد آیه آمد که وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ و قومی دیگر غیر
منافقان که نزد پیغمبر اعتراف کردند بگناهان خود و معترف شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند
عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت صلی الله و سلم از ایشان در وجود
آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا و بعمل دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ که توبهٔ ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است مر تائبانرا
رَحِيمٌ مهربانست بتفصیل برو در تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهة بقای
نور استعداد است و عدم رسوم ملکهٔ خطیئات و بدان استدلال می توان بر آنکه معترفرا دیده
بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل
در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نه پندارد بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و در عذاب
خذلان بماند حکیم سنایی فرموده شعر چون بدی گناه را دانی . گشت جانب پشیمانی . ور بدانی
گناه را که بداست . آن نشان شقاوت ابداست . القصه بعد از نزول آیه حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود تا ایشانرا بگشادند آزادگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناه صلوات
الله علیه آوردند و گفتند یا رسول الله بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز مانده ایم فرا گیر و در راه
خدای تعالی صرف کن یعنی تصدق کن حضرت خواجه ما صلی الله علیه و سلم فرمود که من باخذ مال مامور
نیستم این آیه نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکات و نفقه
تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا یا از حب مال که مؤدی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل
وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده گردانی نشو و نما و می حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ

ودعاکوی برایشان وآمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستی که دعای تو سَكَنٌ لَّهُمْ آرامش بود دلهای
ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آنرا
أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تایبان آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ
وفرا میکیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ ونمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ
التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا وبکو عمل کنید ای بیان
یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میکوید که ای کروهی که توبه نمیکنند بکنید آنچه میخواهید
امر تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که بازکردانیده شوید مرک عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ کردار شما و پیغمبرش و آن کیپاسینی کرای ن
آورده اند و بازکردانده شما إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکار فَيُنَبِّئُكُم
پس آکاه کند شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید و آکاهی بمجازات باشد بران
قبل ازین مذکور شد که متخلفان ده تن بودند وقصه هفت کذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک
وهلال بن امیه و مرارة بن ربیع بود ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت صلی الله علیه
وسلم آمده وبکناه خود معترف شدند وحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مجالست و مکالمه نکند
و در شان ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ و دیکران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر شده کانند
و بازداشتکان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای درباره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب
کند ایشانرا اکر اصرار کنند بران کناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشانرا اکر ندامت
ورزند از ان برای عبادتست و اکر عند الله تردد نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست
بر جای ایشان حَكِيمٌ حکم کننده با جای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن
حاطب ونبتل بن حارث و ودیعه بن ثابت و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا
مسجدی بنا کردند وابو عامر راهب از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی داشت

وپیوسته نعت وصفت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد
اهل آن شیفته جمال وکمال او شده از صحبت ابو عامر برمیدند وکسی پروای او نکرد
با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات • حیفم آید سخن از چشمه حیوان کفتن • ابو عامر را عرق
حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شد و از غزوه بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست و در حرب
احد حاضر شده اول کسی که تیر در لشکر اسلام انداخت وی بود حضرت ویرا فاسق لقب نهاد و در
حرب حنین نیز حاضر شد و از انجا فرار نموده نیز د هرقل که ملک روم بود رفت ومیخواست
که از روم لشکر راست کرده بجنک مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله
خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم انجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی
ساختند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چون عازم تبوک شد بانیان مسجد آمده کفت یا رسول الله
برای ضعیفان وبیچارکان در وقت باران وبارندکی مسجدی ساخته ایم التماس میرود که درین مسجد
نمازکزاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند چنانچه در مثنوی
معنوی هست مسجد وارباب مسجد را نواز • تو مهی یک شب دمی با ما بساز • تا شود شب از
جمالت همچو روز • ای جمالت آفتاب دل فروز • القصه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در جواب
ایشان فرمود حالا متوجه غزویم تا باز آییم چون بوقت بازکشتن بمنزل ذی آوان که قریب
مدینه است اهل مسجد همان استدعا نمودند وجبریل علیه السلام آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
آنانکه فرا کرفتند وبنا نهادند مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا برای تقویت کفری که اضمار ان میکنند
وَتَفْرِيقًا وبرای تفرقه افکند بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند
وَإِرْصَادًا وبرای انتظار لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ وبا
رسول او مِن قَبْلُ پیش از بنای مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد وحنین حاضر شد وَ
لَيَحْلِفُنَّ وهراینه سوکند میخورند که چون کسی کوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم
از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مکر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ

وَكُفْرًا

وخدای گواهی میدهد اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ هر آینه ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ
مایست برای نماز فِيهِ دران مسجد اَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که اُسِّسَ بنا نهاده شده است
عَلَى التَّقْوٰى بر پرهیزگاری مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم واشهر
واظهر مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که بحوالی مدینه
رسیدند بمحلهٔ قبا فرود آمده چهارده روز انجا اقامت نمودند و دران ایام اساس مسجد
قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در انجا نماز گزارده ودر
تشویق الحرمین از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه سواره یا پیاده
بمسجد قبا آمدی و درانجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قبا
اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است اَحَقُّ سزاوارتر است
اَنْ تَقُومَ فِيهِ انکه قیام کنی دران از برای نماز فِيهِ دران مسجد موسس بر تقوی رِجَالٌ
مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند اَنْ يَتَطَهَّرُوا انکه پاکی ورزند از
النجاس و الخناس یعنی پیوسته بر طهارت باشند وگفته اند بر جنابت خواب نکنند
منقولست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام
طهارت است که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آبی که از پی در می آریم وَاللّٰهُ وخدای
يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست میدارد پاکی ورزندگانرا اَفَمَنْ اَسَّسَ آیا هر کسی که اساس
افکند بُنْيَانَهُ بنای خود را عَلٰى تَقْوٰى بر پرهیزگاری مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٍ وطلب
خشنودی خَيْرٌ بهتر است اَمْ مَنْ اَسَّسَ یا کسی که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را
عَلٰى شَفَا جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که زیرش بمرور سیل تهی شده باشد و ظاهرش بجای ایستاده
هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن و این چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون برو بنا کنند
فَانْهَارَ پس آن زمین سست کرده و درافتد بِهٖ با بنای بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش
دوزخ و این مثلیست از برای آنها که بنای دین خود را با مور باطله نهند و مآل هم ایشان رجوع باشد

بدوزخ

بدوزخ وَاللّٰهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکارانرا بدانچه
مقصود ایشان است لَا يَزَالُ همیشه نیست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنای که بنیاد
نهاده اند برای اغراض فاسده رِيبَةً بسبب و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید
بر شک و نفاقی که دارند وگفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان
استدعا نمودند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمسجد ایشان درآید و نماز گزارد و آیه آمده که
لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم
که مسجد مزبلهٔ اهل مدینه باشد پس نبی فرمود آنرا بر کنید مطرح خاشاک و خاکستر
کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطهٔ تزاید شک و نفاق ایشان
یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بسبب این تخریب اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ
مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت دران نماند وگفته اند تقطیع قلوب ایشان
بقتل و قوع یا بدیا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که به توبه و استغفار و ندامت
بر مثل آن امور وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بنا ہسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده
حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون
در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیعت
میکردند عبد الله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی
حضرت فرمود شرط میکنم برای خدا آنکه او را بپرستید و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه
از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل
خرید و فروخت سودمنداست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه ازین
بیع و شری خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
اَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه

کنند بانَّ لهم الجنّة تا که مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیلیست برای اثابهٔ مومنان به بهشت بر
بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع و شری جای وقوع پذیرد که بایع مالک
بود و جود هر که هست و هرچه هست همه ازان حق است العبد و ما له لمولاه پس این تحریض است
بغزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و ازین عطا دادن بهشت بی زوال
نفس سرمایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را
در راه ما فدا کن و بهشت مرغوب را بستان در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست
که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میگذشت و آنحضرت این آیه میخواند لمعات انوار
کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکی ساخته بر پرسید که هذا کلام من حضرت فرمود که
هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات
ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل
چون نفس معیوب و اموال فانی ما را خریده و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر بندایم
آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم   اصلا در آن حدیث اقالت نبوده است   عزیزی فرموده
که هر که بنده بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا
بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند امید که از فضلت مردود نگردم من · چون شد
بهمه عیبی لطف تو خریدارم · و عزیزی دیگر فرموده · تو بعلم ازل مرا دیدی · پس از آنکه بعیب
بخریدی · تو بعلم آن و من بعیب همان · رد مکن آنچه خود پسندیدی · و در حقیقت این بیع
و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داده دل را
درین مبالغه داخل نکردند مذکران و محققان را عبارات عجیب و اشارات غریب هست
و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته هر که خواهد بر دار زین گل بوی کو تماشای آن
گلستان کن · و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجل الشری میگوید و میگوید یقاتلون کارزار
میکنند مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای

او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنانرا و یقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعدا
علیه وعده داده است خدای ایشانرا برین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که
خلاف نیست در آن فی التوریة و الانجیل و القرآن درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل
توریة و انجیل مامور بوده اند بقتال و من اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من
الله از خدای که کریم است و کریم خلاف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان
باشید ببیعکم الذی بایعتم به بخرید و فروخت خود آنکه مبالغه کردید بآن و ذلک
و آن بیع هو الفوز العظیم اوست رستگاری بزرگ در مدارک از امام جعفر صادق علیه السلام
نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت مفروشید خود را مگر بدان التائبون
این مومنان بازگردیدگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان
حق با خلاص قایم بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان حق بآنچه بدیشان رسد از سرا
و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان
بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیهٔ نفس و روندگان بمنزل آتش الراکعون
رجوع کنندگان در نماز با خضوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در
خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان
و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و الناهون عن المنکر و بازدارند
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او کنایه است برای تضاد میان امر و نهی چون ثبات
و انکار یا بجهة جمع میان امر معروف منکر که گویا شی واحد اند و هر یک با دیگری باید که منضم
باشند و الحافظون و نگاه دارندگان لحدود الله مر احکام خدا را و سلمی گوید نگاه
دارندگان اوامر او را بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح و بشر المومنین و بشارت
مومنانرا که بدین صفات موصوفند وضع مظهر دلیلست بر آنکه داعی ایشانست برین فضایل
و حذف مبشر اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از

زیارت قبرها درخود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و در استغفار خواستم مرا بازداشتند و این آیه آمد که مَا كَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند اَنْ يَسْتَغْفِرُوا انکه طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب در مرض موت بعد از انکه از ایمان او نا امید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامی که مرا نهی کنند از ان و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهة ابو طالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا نه برای آبا و اقربای خود استغفار کنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل صلوات الله علیه برای پدر خود و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مومنانرا که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند اُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشانرا اَنَّهُمْ آنکه ارباب شرک اَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابرهیم علیه السلام لِاَبِيهِ از برای پدر خود اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا اِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر را انجا که گفت سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر ورا که که من ایمان می آورم پس استغفار ابرهیم علیه السلام آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو توفیقی که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن گشت مر ابرهیم را علیه السلام اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ که پدر او دشمن مر خدا را یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آزر ایمان نخواهد آورد تَبَرَّاَ مِنْهُ بیزاری کرد از و وقطع استغفار نمود اِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَاَوَّاهٌ بدرستی که ابرهیم بسیار آه کننده کنایتست از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بود بجدی که پدر میگفت لارجمنک و او جواب که ساستغفر لک ربی پس در آیه تالیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بران مواخذه

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرداند یا ایشانرا بکیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ اِذْ هَدٰيهُمْ بعد از انکه راه نمود ایشانرا باسلام حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان مَا يَتَّقُونَ انچه واجبست که از ان پرهیز کنند و گفته اند که این در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند و یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از ان کارها که کرده اند گرفت نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَهُ مر وراست مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده کند مرده کانرا وَيُمِيتُ و بمیراند زندکانرا وَمَا لَكُمْ و نیست شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری و میشاید که خطاب بکفار باشد میفرماید که خدایرا پرستش کنید که شمارا بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری که عذاب از شما بازدارد لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بجهة اذن او منافقانرا در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا بعثت بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نیست حتی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او هرکس را مقامیست که مادون آن بنسبت وی منقصه خواهد بود پس توجه بمادون کنا میست که از ان توبه لازم باشد و پیش بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منقبت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمهٔ توبهٔ امت باشد و توبهٔ تابع بمقدمهٔ تصحیح پذیرد بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوهٔ

زیارت قبرها در خود کریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند
و در استغفار خواستم مرا باز داشتند و این آیة آمد که مَاكَانَ صحیح نباشد و روا نبود
لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند
لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندکان و گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب در مرض
موت بعد از آنکه از ایمان او نا امید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامی
که مرا نهی کنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند
که آنحضرت بجهة ابو طالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا از برای اباء و اقربای خود استغفار نکنیم
و حال آنکه ابراهیم خلیل صلوات الله علیه برای پدر خود و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند
آیة آمد که روا نیست پیغمبر و مومنانرا که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه
باشند أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ
مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه ارباب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ
إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابرهیم علیه السلام لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ
مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر
پدر را آنجا که گفت سأستغفر لك ربي در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر ورا که
که من ایمان می آورم پس استغفار ابرهیم علیه السلام آن بود که من طلب مغفرت کنم برای
توفیق که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن گشت مر ابرهیم را علیه السلام أَنَّهُ
عَدُوٌّ لِلَّهِ که پدر او دشمن مر خدایرا یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد
او را که آزر ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ
إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابرهیم بسیار آه کننده کنایتست از رقت قلب و کثرت ترحم
او حَلِيمٌ بردبار بود بحدی که پدر میگفت لارجمنک و او جواب که سأستغفر لك ربي پس در
آیة ما لله تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بران مواخذه

وماكان

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشانرا
بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشانرا با سلام
حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که
از آن پرهیز کنند و گفته اند که این در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند و یا پیش از
تحریم خمر شراب اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از احوال و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده کند مردگانرا وَيُمِيتُ و بمیراند زندگانرا
وَمَا لَكُمْ و نیست شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری و می شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدایرا پرستش کنید
که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری که عذاب از شما
باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود
صلی الله علیه وسلم بجهة اذن او منافقانرا در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا بعثت بر توبه یعنی
هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نیست حتی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او چه
هر کس را مقامیست که ما دون آن بنسبت وی منقصه خواهد بود پس توجه بما دون کمالیست که از آن
توبه لازم باشد و پیش بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت بانست و نزد
محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منقبت نیست چه توجه آنحضرت
بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد
و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه

تبوک را بطمع نه بعناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه بی روی کردند مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهة آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب
که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی یک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود
قلت مر اشتران را می کشتند و بر خطوبات اجواف و امعای آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت
گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند که درین زمان تنگی متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند
مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت تَزِيغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ
فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا
متابعت رسول را صلوات الله وسلامه علیه باز گذارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
پس خدای درگذاشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بِهِمْ
بدرستی که خدای بر ایشان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر ایشان چون توبه کردند وَعَلَى
الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه و ببخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف
کرده بودند از غزو و امر ایشان بحکم الهی بود و قبل این سبق ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در
تاخیر افتاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حکم فرمود که کسی با ایشان مخالطه و مکالمه ننماید
و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی که مرد پیر و ضعیف بود
نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنگ شد عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادگی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت
و نهایت پریشانی است وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان از
بسیاری غم و وحشت که فرح و شادی را در آن راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ
که پناهی نیست مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستند از کرم وی ثُمَّ
تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون درماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشان را
لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و متواتر است که تا او بتوبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه

۸۳

حزب الثانی
۱

هیچ تایب درست نبود ❊ گر لطف تو یاری ننماید نخست ❊ هم توبه شکسته است و هم پیمان سست
چون توبه با مید پذیرفتن تست ❊ تا تو نه پذیری نشود توبه درست ❊ القصه بعد از پنجاه
روز این آیه آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
اوست قبول کننده توبه از تائبان متفضل است برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و
آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجات
یافتند ❊ از کجی افتی بکم و کاستی ❊ از همه غم رستی اگر راستی ❊ راستی خویش نهان کس نکرد
بر سخن راست زیان کس نکرد ❊ و گفته اند این خطاب باهل خطابین است یعنی ای گروه بدکان
موسی و عیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم و باشید با صادقان که
اصحاب اختیار و امت بزرگوار اویند مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل
مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا
آنکه تخلف کنند و باز پس دارند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای نهی است در صیغه نفی و تخصیص
اهالی مدینه و حوالی آن بجهة قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بطرف تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ
از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد
مرویست که ابو خیثمه انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم چند روز بگذشت روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم
بود و او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده
و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعام نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و گفت
روا باشد که رسول خدای صلی الله علیه وسلم در بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه

بسایهٔ خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان نیکو روی خوشبوی معاشرت کند بخدای سوکند
که در هیچ عریش نیایم و ازین آب وطعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس اندک
زاد برداشت و روی براه آورد در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذلک آن وجوب متابعت
و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که چون ایشان با رسول باشند لا یصیبهم ظمأ
نرسد ایشانرا تشنکی ولا نصب و نه رنجی ولا مخمصة و نه کرسنکی فی سبیل الله
در راه خدای ولا یطؤن و بسپرند موطئا مکانی از امکنهٔ کفار بسم اسب یا کف شتر یا
با پهای خود سپردنی که آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافرانرا ولا ینالون و نیابند
من عدو نیلا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسیر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت
الا کتب لهم مکر نوشته شود برای ایشان به بآن عمل صالح کرداری شایسته یعنی
بهر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق شوند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده بهر ترسی که از دشمن
بدل ایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله لا یضیع درستی که ضایع
نمی کرداند و تباه نمی کند اجر المحسنین مزد نیکوکاران یعنی مجاهدانرا ولا ینفقون و نفقه نکنند
نفقة صغیرة نفقهٔ اندک و خورد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی بر منوال ابو عقیل
رضی الله عنه ولا کبیرة و نفقهٔ بزرک چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهما
ولا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ
زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مکر نوشته برای ایشان ثواب آن لیجزیهم الله
تا جزا دهد خدای ایشانرا احسن ما کانوا نیکوترین آنرا که در راه حق یعملون عمل میکردند و
چون احسن را جزا دهند جزای حسن بران اطلاق کنند بجهت توفر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده
که اکر مثلا غازی را صد طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد و نهصد و نود
نه دیکر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را بران ثواب ارزانی دارد تا کرم او به نسبت مجاهدان بر همه
کس ظاهر کردد ع مجاهدان شرفی این چنین ازان دارند • که در غزا کمر جهد بر میان دارند • آورده اند

کجون

که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند که نفیر جهاد برایند
بتمامی عازم حرب شوند آیه آمد که وما کان المؤمنون و روا نیست و نشاید مومنانرا
لینفروا کافة که بیرون روند بغزا همه ایشان چه امر معیشت مختل
میماند فلولا نفر پس چرا بیرون روند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان
مراد قبیله اهل بلده اند طائفة کروهی اندک بجهاد و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب
دانش کنند فی الدین در دین و فقه اموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد
اصحاب حدیث اند ولینذروا و تا بیم کنند فقها قومهم کروه خود را اذا رجعوا الیهم
چون باز کردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند از انچه
بیم کرده می شوند ازان یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید
با آنانکه یلونکم نزدیک شما من الکفار از ناکرویدکان مثل یهود که در حوالی مدینه
می باشند و کفته اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است
و بر من تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فیکم
غلظة در شما درشتی بنسبت خود یعنی عنفی در مقابل قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله
یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست
بحفظ و اعانت او نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه بجهاد کفار اقرب میفرماید و هیچ
دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بد تر نیست و نزدیک ترین دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک
نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که عبادت از جهاد اکبر است اشتغال اولی وانسب مینماید
والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی ع ای شهان کشتیم ما خصم برون • ماند از و خصم بتر در اندرون
قد رجعنا من جهاد الاصغر • این زمان اندر جهاد اکبریم • سهل شیری دان که صفها بشکند
شیر مرد آن که خود را و اذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن
فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که کوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا با ضعفای

مومنان کویند ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه ایمانا این سوره کرونی
یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان او را زیاده کرد فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه کرویده اند
براستی فزادتهم ایمانا پس زیاده کرد این ایشانرا یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد
علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره منضم کشت با ایمان ایشان سورهای دیکر وهم یستبشرون
وایشان شادی میشوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست
واما الذین فی قلوبهم مرض واما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد
وبغض اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشانرا رجسا الی رجسهم
شکی مضموم بشکی ایشان یعنی در سورهای دیکر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام
یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وماتوا و بمردند یعنی استحکام یافت این
صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وهم کافرون وایشان کافران بودند اولا یرون
آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا می شوند بانواع بلیات از مرض
وقحط وغیر آن یا نفاق وکذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة
او مرتین یکبار یا دوبار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق ولاهم یذکرون
ونه پند می کیرند واذا ما انزلت وچون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن
عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی
دیکر یعنی بچشم یکدیکر اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم وسخط باستماع
عیوب خود یا بتغامز عیون ایمان بفرار مجلس و باهم کویند هل یریکم من احد آیا می بیند
یکی از مسلمانان شما را اکر از مجلس بیرون رویم پس اکر کسی ببیند اقامت کنند و اکر نه برخیزند
ثم انصرفوا پس باز کردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم صرف الله بکردانید خدای
دلهای ایشان از چیزهای بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون کروهی اند که در نمی
یابند حق را و فهم نمی کنند لقد جاءکم هر آینه بدرستی وراستی که آمد بشما ای آدمیان رسول

قلوبهم

و نستاده

۸۶

و فرستاده بحکم احد من انفسکم یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نماید
وافاده واستفاده وجود کیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما منکلم بلغت شما از قبیله شما ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
رشته قرابتی بود بدان و در قرات شاذه من انفسکم خوانده یعنی از فاضلترین شما هم در نسبت
و هم در حسب عزیز علیه دشوار بود برو ما عنتم آنچه در رنج افتید بدان بعضی بر لفظ عزیز
وقف کرده اند آن صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم بران فرود آورده اند که برو
آنچه بکنید از کناه یعنی اعتراز آن بروست روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود
و درین معنی کفته اند ه نماند بعصیان یکی در کرو • که دارد چنین سیدی پیش رو • اکر دفتر
از کنه پاک نیست • چو او عذر خواهست بود باک نیست حریص علیکم صفت دیکر
اینکه و حریص است بر اسلام شما بالمؤمنین بکرویدکان رؤف رحیم مهربانست و بخشاینده
حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مکر پیغمبر ما را خود فرمود که ان الله
بالناس لرؤف رحیم درباره وی کفت و بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیای
دیکر علیه وعلیهم الصلوة والسلام اینست فان تولوا پس اکر بر کردند منافقان از یاری و مواسات
و تخلف نمایند از فرمان برداری فقل پس تو بکوی حسبی الله بسنده است مرا خدای که سر شمار را
کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو نیست معبودی مکر وی علیه توکلت
برو توکل کردم و کار خود باوی کذاشتم وهو و اوست رب العرش العظیم
خداوند عرش بزرک مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا و مطاف ملایکه باشد اشارت بکمال
قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدایی که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار
رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده از هزار قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه
همه آن مملو از حافات و صافات قدرت کامله نکاه میدارد و قادر است که مرا از شر
منافقان در پناه آرد که حافظ بندکان و ناصر سر افکندکان اوست ه از و خواه یاری که داده او ست

بدو التجا کن کزینان به اوست • کسی را که او آورد در پناه • چه غم دارد از کینهٔ کینه خواه •
مطالعهٔ لطایف این دو آیه حواله است باوراق جواهر التفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر

سورهٔ یونس علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الر حروف مقطعه را بعقول ابن زبیر رحمه الله اسامی سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام سوره بهر چه خواهد و کفته اند الر یعنی انا الله الرحمن و در بحر آورده که هر حرفی اشارتست از حق بحبیب وی صلوات الله وسلامه علیه سوکند میخورم بالای من بر تو در ازل و بلطف من بر تو در وجود و برأفت من ترا در ابد جواب قسم چیست تلک این سوره آیات الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا حکیم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا انکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغیر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم تأکید یافت و حضرت عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد و سناد دید قریش اظهار انکار نمود کفتند عجبست که خدای تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از یتیم ابو طالب را اختیار کند حق تعالی فرمود که اکان للناس آیا هست مردمان عجبا شکفتی ان اوحینا انکه ما وحی کردیم الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیلهٔ ایشان و مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کند مردمانرا از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از ان باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود و بشر الذین آمنوا و مژده آنانرا که کرویده اند ان لهم آنکه مر ایشانراست قدم صدق پیش روی نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و کفته اند قدم صدق سابقهٔ ازلیست که حق وعدهٔ راست داده در نجات مؤمنان و میا سبطی کوید که مقام صدقست که در و زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملایکه در بارهٔ ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در کذشته

یا تقدیم

یا تقدیم حق سبحانه چنانچه فحوای نحن الآخرون والسابقون ازان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبراست صلی الله علیه وسلم و در عین المعانی فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود هی شفاعتی توسلوبی الی ربکم و مقرر است که کناه کاران تباه روزکار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست صلوات الله وسلامه علیه کفتی کرم شفاعت عاصی عذرخواه • دل برامید آن کرم افتاد در کناه قال الکافرون کفتند ناکرویدکان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن خوارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردکار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را که بزرک ترین اجسام این عالمند فی ستة ایام در مقدار شش روز ایام دنیی ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند دنیها بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مکر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ما دون ذلکم الله آن خداوند موصوفست بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردکار شماست نه غیر او چه غیر او را با او صفتهای شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیکانکی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمیکیرید یا یاد نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازکشت همه شما بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست و درست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس از مرده زنده کردند و برا از ابدا و اعاده ثواب و عقابست چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که کرویده اند و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل

که در امور فرموده باشند یا بایان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک
عظیم و این وجه برای مقابلهٔ اوجه است چه ارادف میکند این کلام را بقول وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ مر ایشانراست شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی
از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعاء ایشانرا پاره پاره کرداند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ
و دیگر ایشانرا بود عذابی که تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول
يَكْفُرُونَ کافر می شدند هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جَعَلَ
الشَّمْسَ گردانید آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور
علما برانند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار
آمده است حق سبحانه درین آیة تنبیه فرموده که آفتاب بذات خود نیر است و قمر بعرض نیز
می شود و آن بمقدار مقابلهٔ اوست با شمس چنانچه در علم هیأت مبین شده وَقَدَّرَهُ و تقدیر
کرد برای قمر منزلها بیست و هشت کانه که معاین و مشهور است و قمر بشبانه روزی قطع منزلی کند
لِتَعْلَمُوا تا بدانید عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد وَ
الْحِسَابَ و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود مَا خَلَقَ
اللَّهُ ذَٰلِكَ نیافرید آنچه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه ببازی و گویند یا بمعنی لام است
یعنی مگر برای حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم و حفص یفصل میخوانند یعنی خدا بیان میکند دلایل
قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی در ان اندیشه میکنند و از ان
نفع میگیرند إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در می آمد شب و روز پس از یکدیگر
در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه آفریده خدای فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین از انواع بودنیها لَآيَاتٍ مر اینه نشانهاست بر وجود صانع
و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و
خواتیم امور یعنی از خال مآل و مخادیر براندیشند و از رسوایی حشر ترسان گردند و آن اندیشه و خوف

از شمس و قمر او مَنَازِلَ منزلها
... بقدر سیر ایشان و آشهداست که
تدبیر کرد

باعث بود مر ایشانرا در تفکر و تدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا
دیدار ما را یعنی منکر اند آخرت را که محل لقاست وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی
دنیی و پسندیدند آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بران یعنی همت خود را بلذات محسوسه
و زخارف فانیه مقصود گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاویدانی غافل شدند یا آنکه در دینی
ساکن گشتند بروجهی که گوییا مرکز ایشانرا ازانجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست
اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت ؎ آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست • پنداشت که مهلتی و تاخیری
هست • گو خیمه مزن که کوچ می باید کرد • گو رخت منه که بار می باید بست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات ما یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهان و بیخبرانند أُولَٰئِكَ آن
گروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ
راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنود ایمان ایشان براه بهشت یا
بسبب ایمان ایشان راه نماید بسلوک سبیلی که مؤدی باد راک حقایق باشد تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
در بوستانهای با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مر خدا را فِيهَا در بهشت وقتی که
آنچه آرزو باشد طلبند آنست که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این جهة
تلذذ بوده نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد
وَتَحِيَّتُهُمْ و تحیت ایشان بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملایکه بر ایشان سَلَامٌ
سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند حمد مر خدا است
رَبِّ الْعَالَمِينَ پرورندهٔ عالمیانست و گفته اند چون مومنان به بهشت درآمده انوار عظمت
و کبریایی حضرت عزت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایکه با حق تعالی

برایشان سلام کرده بانواع کرامات وعلو مقامات مبشر کردند وظایف حمد وثنای آلهی بجای
آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند مرآینه لذت تسبیح وتحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت
خوشتر آید ‌ ذوق نامش عاشق مشتاق را ‌ از بهشت جاودانی خوشتر است ‌ گرچه در فردوس
نعمتها بسی است ‌ وصل او از هرچه دانی خوشتر است ‌ در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان
حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بنده اسیری را سبک گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرموده حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَوْ
يُعَجِّلُ اللَّهُ واگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان بدعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ
چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هرآینه رانده شود بسوی
ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان وهلاک شوند یعنی ما اگر دعاهای بد ایشانرا زودی اجابت کنیم
چنانچه دعای خیر ایشانرا مستجاب گردانیم ایشانرا زود هلاک شوند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرموده که فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا در ان خلاف نخواهی فرموده بدرستی که من بشرم
پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در بارهٔ او دعای خیر گردان
وسبب پاکی او ساز از گناهان و وسیلهٔ قربی که روز قیامت تقرب کند بحضرت تو بعضی از مفسران
برانند که کفار بنزول عذاب استعجال می نمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند
تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنانرا لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار مارا
یعنی بجشر نمیگروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث ونشور فِي طُغْيَانِهِمْ در بیراهی ایشان
یعنی بطریق استدراج مهلت دهیم ایشانرا تا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند وَإِذَا
مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ وچون برسد بآدمی سختی ورنجی مراد کافر مطلق است یا ولید مغیره
یا عتبه بن ربیعه وبرهر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند مارا باخلاص لِجَنْبِهِ وقتی
که تکیه زده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از ان رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته
أَوْ قَائِمًا یا ایستاده وفایده تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال یا برای اصناف الام وحضار

فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم وببریم عَنْهُ از و ضُرَّهُ رنج ومضرت او را بجهة اخلاص
او ورد عا مَرَّ بر دو بار بهمان راهی که بوده از کفر یا بگذر از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند
كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گویا که او نخوانده است مارا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده
بود كَذَٰلِكَ همچنین زُيِّنَ آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز
نموده اند مَا كَانُوا آنچه میشد که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر ونواهی
يَعْمَلُونَ میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ وبدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر تکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ
وحال آنکه آمده بود بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای
ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ونبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی وزنده ماندندی
بجهة فساد استعداد و دریافتن خذلان آلهی مر ایشانرا كَذَٰلِكَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم
یا هلاک ایشان بجهة تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد مشرکانرا از اهل مکه
که تکذیب پیغمبر ما کنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما گردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد صلی الله علیه وسلم بشما
مبعوث است خَلَائِفَ خلیفهای گذشتگان فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس
از قرنی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب
شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر وشر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم
خیرا فخیر وان شرا فشر در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات وعزی باز ندارد و ذم بتان در ان
نبود حق سبحانه فرمود که وَإِذَا تُتْلَىٰ وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان مکه آيَاتُنَا آیتهای
ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
امید ندارند برسیدن بجایا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَٰذَا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در و

ذکر بعث وحشر وثواب وعقاب وبت آلهه ما نباشد اَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآنرا یعنی بجای
آیه عذاب رحمت وضع کن وغرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و
ایشانرا او را الزام کنند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ایشان مَا یَکُونُ لِی نمی سزد و روا نیست
مرا اَنْ اُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِی از قبل نفس خود یعنی نمی توانم که قرآنرا
تغییر کنم و دران بزیاده وکم تصرف نمایم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نمیکنم وازپی نمیروم اِلَّا مَا یُوحٰی
اِلَیَّ مگر آنچیزرا که وحی کرده شود بسوی من از حق تعالی بی زیاده ونقصان اِنِّی اَخَافُ بدرستی
که من می ترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّی اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل قرآن عَذَابَ یَوْمٍ
عَظِیمٍ عذاب روز بزرگ را که قیامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ
نخواندمی آنچه برمن نازل شده است عَلَیْکُمْ بر شما وَلَا اَدْرٰیکُمْ بِهِ و نه نیز شما را دانا
کردی خدای بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت
بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ وبدرستی که من درنک کردم فِیکُمْ در میان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار
چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن
میخواندم و نه شما بدان دانا بودید اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید وتعقل نمیکنید که کسی چهل سال در
میان شما بوده وممارست علمی نبوده وبا عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحای
عرب از حال بلاغت آن حیرانند وبلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انکشت تحیر
در دندان وهر آینه تامل درین صورت استدلال می توان نمود بر ایقای چنین کلامی از
مردی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزهٔ رسالت ووسیلهٔ سعادتست امی دانا که
بعلم فزون ٭ راند قلم بر ورق کاف ونون ٭ بی قلم وکاغذ وآب سیاه ٭ معجزه آورد زحی اله
بی خط وقرطاس ز علم ازل ٭ مشکل لوح وقلمش کشت حل ٭ مضمون آیهٔ سابق آنست
که من افترا نمیکنم بر خدای در تغییر وتبدیل قرآن وشما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید
فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که افترا کند وبربندد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا

بر خدای دروغ اَوْ کَذَّبَ یا تکذیب کند بِاٰیَاتِهٖ آیتهای او را و بدان کافر شود اِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ
بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران وَیَعْبُدُونَ ومی پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون
خدای مَا لَا یَضُرُّهُمْ چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا یَنْفَعُهُمْ
وسود نرساند بر ایشان اگر همهٔ اوقات بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است
وجماد بر ایصال نفع وضرر قادر نباشد وحال آنکه معبود باید که قدرت بر ایقاع ثواب وعقاب
متعلق بود تا بندکان بامید جلب نفع ودفع ضر او را پرستند وَیَقُولُونَ ومیگویند عبدهٔ اصنام
هٰؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در امور دینی ما شفاعت
میکنند واز خدای درخواست کنند وبرهانند قُلْ اَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بگو آیا خبر میکنید خدایرا بِمَا لَا یَعْلَمُ
بآنچیزی که نمیداند فِی السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ و نه در زمین انتفاء علم بجهة
انتفاء معلوم است یعنی شما میگویید که خدایرا شریک هست واثبات شفاعت بتان میکنند
وخداوند که عالمیست بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست وشفاعت نخواهد
بود وگفته اند کلمهٔ بعلم صله است ومعنی اینکه خبر میکنید خدایرا آنچیزی که در آسمان وزمین
نیست یعنی شریک باری سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالٰی وبرتر است عَمَّا یُشْرِکُونَ از آنچه
ایشان شریک او میدارند وَمَا کَانَ النَّاسُ ونبودند آدمیان اِلَّا اُمَّةً وَاحِدَةً مگر
امتی یکانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح
علیه السلام واصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابرهیم خلیل صلوات الرحمن
علیه فَاخْتَلَفُوْا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار
ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف شد بسبب عمرو بن لحی که احکام
جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا کَلِمَةٌ واگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ که پیشی گرفته مِنْ رَبِّکَ از
آفریدکار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل باشد میان مختلفان لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِیمَا فِیهِ در آنچیزی که ایشان دران یَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی

عذاب یابدی و مبطل هلاک شدی و محق نماندی. وَیَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه
لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه وسلم آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار
او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی آیات در سورهٔ بنی اسرائیل
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول اینها غیب است و بی شبهه
إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلَّهِ مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه
شما مفسده باشد که باز دارد آنها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا بینیم که عذاب بشما می آید
یا آنها که مطلوب شماست واقع می شود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی
اهل مکه رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان
یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشان راست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا
مکر در آیتهای ما یعنی طعن کنند در ان و درباره پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال
ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت رحمانی و رافت سبحانی ازالهٔ آن بلیه نمود بقدح
کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مشغول شده بمکاید و حیل تمسک
میجستند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است
از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد
إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه
شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد ماند و
مضمون این کلام تحقیق انتظام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد در
قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ در تری بمرکب چون زورق
و کشتی حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها میروند با آنکه
در ویند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم میرود فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا

این صورت تذکریست مر غیر حاضر را نیز متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند
و کشتی ایشان که بباد راست که باندازهٔ صلاح کشتی میوزد و میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان
شده اند ایشان بآن باد جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ ناگاه آید بدان کشتی باد سخت که دریا را در شور
آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکان یعنی از چپ
و راست و پیش و پس کشتی در آید وَظَنُّوا و بیقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است
بلاها مر ایشان را از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در
حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص
سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا
اگر ما را نجات دهی مِنْ هَذِهِ ازین اهوال و بلا لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ
از سپاسدارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ایشان را إِذَا هُمْ
يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ چون ایشان ستم میکنند در زمین و میشتابند بهمان کارها که بران بودند
از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان
چه میدانند که دران عمل مبطل اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست
که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بد میکند
بی شبهه با خود میکند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنکه ستم
و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است
لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعلی
محذوف دانند یعنی روزی چند برمیخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما
مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست روز قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه پیوسته که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
جز این نیست که مثل زندگانی دنیی در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبست

یعنی باران که ما اَنْزَلْنَاهُ فرو فرستیم آنرا مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا ابر فَاخْتَلَطَ بِهٖ بس بیامیخت
بآن آب نَبَاتُ الْاَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا یَاْکُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان
چون حبوب غازیه ثمار و بقول وَالْاَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاه تر و خشک
حَتّٰٓی اِذَآ اَخَذَتِ الْاَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایهٔ خود را وَازَّیَّنَتْ
و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ اَهْلُهَا و گمان بردند اهل زمین
اَنَّهُمْ قَادِرُوْنَ آنکه ایشان قادرند عَلَیْهَا بر درویدن گیاه و چیدن میوها اَتٰیهَا ناگاه
آمدن آن زمین اَمْرُنَا عذاب یعنی فرمان ما بخرابی در رسید لَیْلًا در شب اَوْ نَهَارًا یا در
روز فَجَعَلْنَاهَا بس گردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِیْدًا شبیه بآنچه درووده باشند
یا از اصل برکنده کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ گوییا که هیچ نبود بِالْاَمْسِ دی روز کَذٰلِکَ
همچنین که تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل خود را لِقَوْمٍ
یَّتَفَکَّرُوْنَ برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بران نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال
دنیا را در انقراض نعیم و زوال و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که
بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه صفت صفوتست
و آخر سمت کدورت مبدء دنیی نیز نوازش دولتست و منتهای گدازش نکبت در کشف
الاسرار که تشبیه اموال دنیی و حظوظ آن بآب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر
آدمی از ابر فرو دنیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیی نیز بجهد و
تلبیس و مکر و تدبیر مجتمع نگردد بلکه بحکم خدا و ندازلی و قسمت لم یزلی بدست آید دیگر آب
باران مادام که جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی
یک جا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گردد و مواد انقطاع یابد مال دنیی نیز اگر بسبب انفاق جوان
مردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند
نکوهیده و مذموم بود و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران

اذا

باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد و سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد
اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی عالم و سرگردانی
بنی آدم شود مال دنیی نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون
و فواید آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب
ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر بر اداني و اوعاصی شود کَلَّآ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰٓی اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی
و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون بخار بن گذرد
حدت و شوکت او زیاده کند مال دنیی نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح
للرجال و اگر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او روی بازدیاد نهد و گفته اند چون آب
باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد و مال دنیی یکجا قرار ندارد
بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه
وفای او را بقایی ع کنج بقا نیست در این خاکدان • مغز وفا نیست درین استخوان
کهنه سراییست بصد جا گرو • کهنه و اندر گرو نو بنو • در تیسیر فرموده که حق تعالی نمیخواند
بندگان خود را بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای دعوت میکند که منزل سلامت از مخالفت
چنانچه فرمود وَاللّٰهُ یَدْعُوْٓا و خدای میخواند بندگان اِلٰی دَارِ السَّلَامِ بسوی سرای سلامت
که آن بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام
بجهة آن گفت که تحیت ملایکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه
باشد و اضافت بهشت بدان تحیت تعظیم چنان چون اضافه بیت برای تکریم آن در فصول آورده که
حق سبحانه بنده را میخواند از سرایی که اولش بکا و وسطش عنا و آخرش فناست بسرایی که
مبدأش عطا و میانه اش رضا و انتهایش لقاست همه را به بهشت میخواند وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ
و راه می نماید هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام شد
و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی

وهدایت خاص است وابسته بتوفیق آلهی شیخ الاسلام فرموده همه رامیجوانند اما تا کرا برپسند
قبول نشانند مصراع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا مر آنرا که نیکویی کرده اند
یعنی ایمان آورده اند اَلْحُسْنٰی موبت حسنی و پاداش نیکو یعنی بهشت وَزِیَادَةٌ و
افزونی از پاداش که بطریق تفضیل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است وزیادت
یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنود حضرت حق در مدارک آورده که زیاده
محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیی عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته اند سحابست
که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان بارد جمهور محققان برانند که زیاده لقای
حضرت حق تعالی است که بمحض کرم بهشتیان زاهدان مکرم سازد وَلَا یَرْهَقُ و پوشیده
نگرداند وُجُوهَهُمْ رویهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَلَا ذِلَّةٌ و نه خواری
یعنی اثر ذلت بر بشره ایشان نباشد اُولٰئِكَ آن گروه همچنان اَصْحَابُ الْجَنَّةِ
اهل بهشتند هُمْ فِیهَا ایشان در بهشت خَالِدُونَ جاوید مانند کانند نه نعمت ایشان
زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیی و امتعه غرور او که در
صدد فنا و زوال است وَالَّذِینَ و پاداش آنانکه کَسَبُوا السَّیِّئَاتِ کسب کردند
بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جَزَاءُ سَیِّئَةٍ پاداش بدیست بِمِثْلِهَا مانند بدیه که کرده اند
نه زیاده بران وَتَرْهَقُهُمْ و بپوشد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت
بر ایشان هویدا گردد مَا لَهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ
هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کَاَنَّمَا اُغْشِیَتْ گوییا
پوشیده است وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّیْلِ پارهایی از شب مُظْلِمًا
در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه وچون شب تیره
اُولٰئِكَ آن گروه که کاسبان سیّئاتند یعنی مشرکان و منافقان اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان
دوزخند هُمْ فِیهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید باشند کانند یعنی هرگز روی

رهایی از عذاب ندارند وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسید از آن روزی که حشر کنیم یکان و بدان شمارا
جَمِیعًا همه ایشانرا ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم لِلَّذِینَ اَشْرَکُوا مر آنانرا که شرک آوردند
مَکَانَکُمْ باستید برجاهای خود اَنْتُمْ وَشُرَکَاؤُکُمْ شما و شریکان شما
که در من را برپسندیده اید یعنی بتان تا ببینند که با شما چه میکنیم فَزَیَّلْنَا پس جدا کنیم بَیْنَهُمْ میان
کفار و معبودان ایشان و پرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را
بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وَقَالَ شُرَکَاؤُهُمْ و گویند
شریکان ایشان یعنی اصنام مَا کُنْتُمْ نبودید شما اِیَّانَا تَعْبُدُونَ که مارا پرستیده باشید
بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الٰهه هواه در ینابیع آورده که کافران آغاز
جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما مارا بپرستش خود امر کردید بتان گویند فَکَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیدًا
پس بسنده است خدای گواه بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما و شما اِنْ کُنَّا بدرستی که بودیم ما
عَنْ عِبَادَتِکُمْ از پرستش شما لَغَافِلِینَ بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم و عقل و
فهم نداشتیم هُنَالِكَ دران مقام تَبْلُوا باز مابند یعنی بیابد بچشد کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا اَسْلَفَتْ
جزای آنچه از پیش فرستاده از اعمال یعنی نفع و ضرر آن معاینه ببیند وَرُدُّوا و بازگردانیده
شود همه نفسها اِلَی اللّٰهِ بسوی ثواب و عقاب خدای مَوْلٰیهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان بر
حقیقت یا متوالی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از کافران مَا کَانُوا نماند
یَفْتَرُونَ آنچه میبستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می
قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ بگو کیست که شمارا روزی می دهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران می
باراند وَالْاَرْضِ و از زمین گیاه می رویاند اَمَّنْ یَمْلِكُ السَّمْعَ آیا کیست که خداوندی کند
گوش را وَالْاَبْصَارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد وَمَنْ
یُخْرِجُ الْحَیَّ و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانست یا نبات مِنَ الْمَیِّتِ از مرده که
نطفه است یا دانه مِنَ الْحَیِّ از زنده که حیوانست یا نبات وَمَنْ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ و کیست

میان

حزب الثالث
۳

ویخرج المیت

١٠

که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیمست بعد از تخصیص و چون این سؤالها از کافران از غایت وضوح و ظهور شوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار بزرگترین حجتست در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عقوبت چنین خداوندی و باز از شریک او میسازید فَذَٰلِكُمُ اللّٰهُ پس آنکه او را چنین صفتها اثبات الله است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما ثابتست ربوبیت او ثابتی که شک را در وی مدخل نبود فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ بعد از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانیده می‌شوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذَٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی حق سبحانه و تعالی عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر أَنَّهُمْ برای آنکه ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی‌آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست ازین شریکان شما یعنی بتان که بشرکت خدا می‌پرستید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف ننمودند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که خدای يَبْدَأُ الْخَلْقَ باغاز بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازدش بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده می‌شوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلامست قُلِ اللّٰهُ بگوی خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نماید خلق را بجانب حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است

که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بتان را بر چهارپایان می‌بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ پس چیست وجه بوده اند شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید که برابری می‌دهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که بشما محتاج است وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمی‌کنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شَيْئًا چیزی إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ و نیست و نشاید هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ که برباقته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای نیست یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر بود وَلَٰكِنْ و لیکن خدای فرستاد او را تَصْدِيقَ الَّذِي برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه بر شما نوشته اند اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در وی و نشاید که باشد چه مرکبست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان اما کفار ردین نمیکروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرَاهُ برباقته است این کلام را محمد صلی الله علیه وسلم از خود قُلْ بگو اگر این سخن را بر می‌توان بافت فَأْتُوا پس بیارید شما و بربافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمده دورانید و اگر بخود معارضه نمی‌توانید استقامت نمایید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در ایان سوره مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که او را یاری

خوانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تا شمارا مددکاری کند و بسازید مانند قرآن اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه وسلم از خود میسازد بَلْ كَذَّبُوا کافران یک
سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآنچیزی که فرا نرسیدند بِعِلْمِهِ
بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد از استماع قرآن
و قبل از تدبر آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و نیامد بدیشان یعنی
منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار دقایق آن
نرسید بایکذیب کردند آنچه نداستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت
و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هرآینه خواهد آمد و بعد از وقوع جز
ندامت حاصل نخواهند بود و آن ندامت نفع داشت كَذٰلِكَ همچنین
تکذیب که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس درنگر و ببین كَيْفَ كَانَ چگونه بود
عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب
خواهند شد درین آیه تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تهدید اهل کفر و ضلالت
مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که میگرود
بقرآن و تصدیق میکند در نفس و میداند که حقست ولیکن از روی عناد اظهار نمی کند
وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که نگردد بآن از فرط جهل و غایت نادانی
وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ به تباه کاران یعنی معاندان که
مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه
کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ
و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید شوی فَقُلْ لِي عَمَلِي
پس بگو مراست جزای کردار من وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و مر شماراست پاداش عمل شما أَنْتُمْ

بَرِيئُونَ شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه میکنم شمارا عمل من مواخذه نخواهند کرد
وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید یعنی باخود بعمل شما نخواهم نزد بعضی از علما این
آیه بآیه السیف منسوخست وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ
يَسْتَمِعُونَ کسان هستند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را
احکام شرع می آموزانی تا استهزا کنند بآن أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ می شنوانی کران را
استفهام بمعنی نفی است یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که
با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد اینست
که اصم عاقل بطرف تفرس از طنین صوتی که بسماع او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد چون
سمع و عقل هر دو مفقود باشد وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَنْظُرُ کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ
بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید
که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمایی کوران را یعنی
قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ
نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود از دیدن آن بچشم سر مشاهدهٔ دلایل اعتبار است
بچشم سر و ایشان از ان محرومند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت
در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک
آن محروم بود إِنَّ اللّٰهَ بدرستی خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی
سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَلَٰكِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال
نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایز گردد وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی
که جمع کنیم و حفص بغیب میخوانند یعنی خدای جمع میکند کافران را و از هول آن روز مدت بودند
در دنیا و در قبر ایشان را کوتاه نماید كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گوییا درنگ نکرده اند إِلَّا سَاعَةً

مطالعه شد حرره تقی ... ۱۲۴۹

تمکن را نی اندک مِنَ النَّهَارِ از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیة
استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را یاعنی
ننمودی و جواب میگویند که این صورت بسبب صعوبت احوال و شدت اهوال قیامت است
که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ
آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گوییا که زمان مفارقت اندک بوده و این
در اول بعث باشد پس از ان بسبب تواتر اهوال آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد
و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق که زیان کردند در حظوظ خیرات
آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند مر لقای خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان بایمان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي
بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود
در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائت آن تو بدان که حق است و واقع
خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیی و تو به بینی فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس
بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ
پس خدای بعد از ارادت آن ما بس توسفی توکو است وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی را از امم
ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد بدیشان
رَسُولُهُمْ رسول که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان
رسول و مکذبان بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ و ایشان
یعنی رسول و مکذبان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان
بزیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیة و اما نرینک الایة کفار مکه استعجال
عذاب موعود نمودند این آیة نازل شد که وَيَقُولُونَ و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا
مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود به وجه ابما فرو نمی آید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما

راست گویان

راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مومنان که اهل شرک را
تخویف میکردند قُلْ بگو لَا أَمْلِكُ مالک نمی شوم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا
و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جز نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای
پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ
مر هر گروهی را أَجَلٌ وقتی است برای هلاک ایشان إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ چون بیاید وقت عذاب
ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نیایند از اجل خود اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
و پیشی نگیرند بران تهدید منکر کانست با آنکه ساعت بساعت عذاب آلهی بر شما فرود آید و شامت
تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد تدبیر خود
امروز کن ای خواجه که فردا هر چند که فریاد کنی سود ندارد قُلْ بگو ای محمد صلی الله وسلم أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید
و ندانستید إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید
بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمانی اشتغال بطلب معیشت
هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس حال برین منوال است مَاذَا چه چیز را يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند
مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناه کاران یعنی مشرکان و
حال آنکه همه انواع عذاب نا ملایم است و در تبیان آورده که چون این آیة نازل شد کفار گفتند
باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید تا آن ایمان آریم آیة آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال
إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببینند آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی پس بگوی با
ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آورید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب
و استهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودید ثُمَّ قِيلَ پس
گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب
که ایمان بایشان مقبول نیست ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بچشید عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام
بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ الا بآنچه

بود بلکه همه عمر کسب میکرد دید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از
هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه رفته بود چون بحرم رسید وطنطنهٔ حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد
صلی الله علیه وسلم آیا راست ام نازل این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که معجزانی
براستی است یا بازی حق سبحانه آیه فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر می پرسند از تو در باب قرآن
و مدعای نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق است و راست است این و گفته اند پرسیدند از وعید
یا بعث یا قرآن می پرسند که حق است یا نی جواب آمد که قُلْ إِي وَرَبِّي بگو آری بحق پروردگار من
إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست
وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عذر بقدرت
او راه نیابد و شما عذاب خویش از وی باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ
ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در
زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و بپوشند پشیمانی خود را از یاران و هوا داران خود که مبادا که از ایشان
سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب بر نطق قادر نباشند و در تاج
التفاسیر آورده که در یابند الم حسرت و ندامت را در درونهای خویش و گفته اند اسرار
بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند
از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود
میان کافران و مومنان یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان و ایشان ستم دیده نشوند
بِالْقِسْطِ براستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
بنقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید آنکه مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال
ثواب و عقاب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعدهٔ خدای در عقوبت و مثوبت

حَقٌّ راست است و در آن خلاف ممکن نیست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و
ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدیدنی مغرور اند و از شناختن عقبی دور دور مانده در تنگنای این
مجلس • غیر دنیی ندیده دیده حس • چشم دل کو که پرده ها بدرد • جانب ملک آخرت نگرد
مرغ کو در قفس زبون باشد • چه شناسد که باغ چون باشد • هُوَ يُحْيِي او که زنده گرداند وَيُمِيتُ
و بمیراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان ندای عامست قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
پندی از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفا و دوایی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آن چیز را که در دلهاست
از امراض غوایت و جهالت وَهُدًى و راه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ و مهربانی
لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع جمیع مواعظ
او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفر می نماید مشتمل بر حکمت عملی و معانی
او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده و بار نبیه اند منطوی بر حکمت نظری
و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود • زهی کلام تو محض هدایت و حکمت
زهی پیام تو عین عنایت و رحمت • کشد کمند کلام تو اهل عالم فارا • ز شوره زار خساست بگلشن
رحمت • و گفته اند قرآن موعظهٔ نفوس است و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت
اسرار یا موعظه است مر عوام را شفا است مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت از برای
همه که بدان رحمت هر یک بمرتبه خود رسیده اند قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که
قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآنست و
رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یا فضل توفیق دریافت آن و در عین المعانی
آورده که فضل نعم ظاهر است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از
نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت
میگوید بندهٔ من بر فضل و رحمت اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل

مرغ آسایش نیست جز رحمت من اگر شاه را خزانه نهادن بود و هوس . درویش را خزانه همین لطف دوست بس . بعضی برانند که معنی آیة اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد و موعظه وشفا فَبِذَٰلِكَ پس بدین که فرود آمد موعظه وشفا فَلْيَفْرَحُوا پس باید که شاد شوند برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند از حطام دنیی که در معرض زوال و فناست قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاد خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلال است فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید ونام نهادید مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی وحلالی یعنی بعضی را از آن گفتند که حلال است وبعضی را که حکم کردید که حرام است چون بحیره و سایبه و مانند آن وبعضی را گفتند که بر جمعی حلال است فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ بگو آیا دستوری داد خدای مر شما را در تحریم وتحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای دروغ را در تحلیل حرام وتحریم حلال یعنی چه گمان دارید که خدای با ایشان چکند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدید بزرگ و وعید عظیم است إِنَّ اللَّهَ بدرستی خدای لَذُو فَضْلٍ خداوند رحمت است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بانزال کتب برایشان وارسال رسل بدیشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ ونباشی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم فِي شَأْنٍ در کارزارهای خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ وبخوانی از آنچه فرستاد خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ ونکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگاه بان إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوش میکنید و در می آیید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ وپوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خورد یا مقدار هبا فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ ونه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ ونیست خوردتر مِنْ ذَٰلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ ونه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر آنکه نوشته است در کتابی روشن

وما ظن الذين يفترون على الله الكذب

یعنی لوح محفوظ ملخص سخن آنست که هیچ قولی وفعلی بر حق پوشیده نیست وبمکافات وافعال واقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد ومیفرماید أَلَا إِنَّ بدانید که أَوْلِيَاءَ اللَّهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان از رسیدن مکاره وشداید وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه اندوهناک باشند از فوت مطالب ومقاصد در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکنند که عنوان شریعت و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته وباطن ایشان بانوار فقر افروخته . رخش زمیدان ازل تاخته . گوی بچوگان ابد باخته . معتکفان حرم کبریا . شسته دل از صورت کبر وریا . وگفته اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ومؤید این قول همین بس که وجبت محبتی للمتحابین فی واین قوم را خوف نیست در موقف عظام واندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام ونزد بعضی اولیا مومنان پرهیزکارانند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید الَّذِينَ آمَنُوا اولیا آنانند که بگرویدند بما جاء من عند الله وَكَانُوا يَتَّقُونَ وهستند که پرهیزکاری میکنند مما حرم الله لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشان راست مژدگانی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته وبقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مومن بینند وآنرا مبشرات گویند یا بشارت ملایکه مر ایشان راست در وقت نزع و در تبیان گوید که بشری آنست که مومن جای خود ببیند در بهشت پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردانست با ایشان ونام نیکو وَفِي الْآخِرَةِ ومر ایشان را مژده هست در آن سرای وآن سلام ملایکه باشد بر ایشان سلمی رحمه الله فرموده که بشارت دنیی وعده لقاست ومژده آخرت تحقیق آن شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیی شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای

سورة یونس

نور مشاهده اینجا صفا و وفا و انجا رضا و لقا . از نعمت این جهان شما را توبیست . و ز دولت آن جهان لقای
تو بیست لَا تَبْدِیلَ نیست بدل کردن لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر سخنان خدا را یعنی در وعده او خلاف
نیست ذَٰلِكَ آن بشارت موعود به هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ که بفهم هیچکس در نیاید
و عقل هیچ زیرک به کنه آن نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم قَوْلُهُمْ
گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو سخنان که در خاطر داشت تو میگویند
إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستی که غلبه لِلَّهِ جَمِيعًا همه مر خدا راست دین ترا عزیز خواهد کردانید و ترا یاری خواهد داد
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بتحقیق که مر خدا راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از ملایکه وَمَنْ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشراف ممکناتند همه از آن
او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی
العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن عین جهالت
و نهایت ضلالت باشد وَمَا يَتَّبِعُ و چه چیز را متابعت میکنند الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند
و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکان را متابعان نمیکنند آنانکه جز
خدا را می پرستند آنانرا که شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه
إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا که بتان گمان شرکت
حق برده اند وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر که دروغ میگویند در نسبت آن
شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت
او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هُوَ الَّذِي اوست آنکسی
که بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب را تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید
در وی از تعب در روز بر آساید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود
قیام نمایید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن روز و شب نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ
هر آینه نشانها بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش هوش و در آن

تفکر و تدبر

تفکر و تدبر نماید قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند جمعی از بنی ملیح که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی
یعنی ملایکه را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهُ پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ
الْغَنِيُّ اوست بی نیاز است از اتخاذ ولد یا ضعیفی کند تا مدد و قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار
گذراند یا ذلیلی بسبب فرزند عزت شرف یابد یا حقیری گم نام تا بولد اسم و رسم پیدا کند و
مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود
تا گوییم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی ترکیب و هر مرکبی ممکنست و هر ممکنی
محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بود کمال غنا
از صفات ذاتی او و کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج .. و اشارت به بیان غنای حق
اینست که لَهُ مر او راست از روی مالکیت مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نفایس
علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ
نیست نزدیک شما ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ حجتی و برهانی بِهَٰذَا باین که خدا فرزند فرا گیرد
أَتَقُولُونَ آیا فرا میگیرید عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی آنانکه بر بندند و افترا کنند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری
نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشانراست برخورداری اندک
فِي الدُّنْيَا در دنیا دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی بگذرانند و بگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس
بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ
الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم يَكْفُرُونَ کافر می شوند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر ایشان
یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر علیه السلام إِذْ قَالَ و یاد کن چون گفت
لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ

حزب الرابع
٣

اکر ست که بزرک شده وکران کشته عَلَیْکُمْ بر شما مَقَامِی اقامت یا قیام من بدعوت
نص کلام ربانی مبنی است ازان که حضرت نوح علی نبینا و علیهم السلام نهصد و پنجاه سال قوم را
بخدای دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرموده وچون جفای قوم بغایت رسید کفت
ای قوم اکر بر شما کران میکذرد مکث من درمیان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من
مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نا نموده مرا مرنجانید
فَعَلَى اللَّهِ بس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا
پس کرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید
خداوندان امر امرا و روسای قوم وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شرکان خود را یعنی
آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید مخلص آیه آنکه شما بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ
بس نباید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی
بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس اداکنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره
آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت
کلام من این سخنان برانکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام
بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی قدم در طریق متابعت
نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ پس اکر روی کردانیدید و از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ
پس من نخواستم از شما برادای رسالت مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت
شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مکر بر خدای و او بران مرا
ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ
آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از کردن نهادکان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت
خود از غیر او نجویم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر ورا یعنی اصرار کردند

انکار

بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم ما نوح را علیه السلام
از غرقه شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنانرا که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل سفینه بقول
اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و کردانیم اهل کشتی را خَلَائِفَ
باشندکان در زمین از پس هلاک مشرکان وَأَغْرَقْنَا و غرقه کردیم بطوفان الَّذِينَ
كَذَّبُوا آنانرا که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بایتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات
فَانْظُرْ در نکر ای نکرنده بدیده عبرت و ببین كَيْفَ كَانَ چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ
عاقبت کار بیم کرده شدکان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیه هم تسلیه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانکیختیم مِنْ بَعْدِهِ
از پس نوح علیه السلام رُسُلًا فرستادکان إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی
رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابرهیم را بقوم بابل و شعیب را
علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان
بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نکرویده بِهِ بدان مِنْ قَبْلُ پس از بعثت
رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثه پس بعد از بعثت برهمان وتیره
سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بانچیزی که تکذیب کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق كَذَلِكَ
مثل این مهری که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
بر دلهای از حد در کذرندکان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان از این امت
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس برانکیختیم از پس این پیغمبران مُوسَى وَهَارُونَ موسی بن
عمران را و برادر او هرون را علیهما السلام إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون
آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا بایتهای یعنی معجزهای روشن چون عصا
و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس کردن کشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند وَكَانُوا

وبودند ایشان قوما مجرمین گروه جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون
بآیات کبریا فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق بسخن راست و درست
من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام امد بدیشان وسخن حق برایشان القا کرد
ومعجزه بدیشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که این چه اورده
ومعجزه نام کرده لسحر مبین هر اینه جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی
علیه السلام مر قایلان این قول را اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن راست ومعجزه
روشن لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحراست اسحر هذا آیا سحر است
این که من بشما نمودم استفهام بطریق انکار یعنی این جادویی نیست ولا یفلح الساحرون
وفیروزی نیابند ساحران و مراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام
اجئتنا آیا تو آمدی بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از انچه یافته ایم علیه بران
چیز آباءنا پدران خود را مرا عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون
بازداری وتکون وباشد لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را پادشاهی فی
الارض در زمین مصر وما نحن ونیستیم لکما بمؤمنین مر شما هر دو را از تصدیق
کنندگان وقال فرعون وگفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر
بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلام پس سحره را
جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت وبمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود
بموضع موعود آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی
علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشانرا موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون
آنچه شما افکننده اید مر آنرا از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال
وعصاها خود را بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردمان بشکل مار نمود قال موسی
گفت موسی علیه السلام ما جئتم به السحر آنچه آورده اید شما آن جادوییست نه آنچه من آورده ام

ان الله سیبطله

بودند ایشان قوما

وفرعونیان

99

وفرعونیان آنرا سحر میگویند ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند
عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای وا پیش
برد حق را یعنی آنچه من آوردم بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضا یا بوعده
نصرت و غلبه که با من فرموده ولو کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار
آید برایشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم کراهت دشمنان باک
ندارد و در مثنوی اشارت بدین معنی هست ۵ حق تعالی از غم و خشم خصام · کی گذارد اولیا
در غرام · مه فشاند نور و سگ وع وع کند · سگ ز نور ماه کی مرتع کند · مصطفی مه میشکافد نیم شب
ژاژ میخاید ز کینه بولهب · آن مسیحا مرده زنده میکند · وان جهود از خشم سبلت میکند فما آمن لموسی
پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبداء امر او الا ذریة من قومه مگر فرزندان
از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون موسی علیه السلام از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را
بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند
علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم و ترس از گروه خود یعنی
از پدران و روسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند با آنکه می ترسیدند هم
از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشانرا یا رجوع کنند آبای
ایشان بفرعون تا بازگردانند ایشانرا بکفر وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و
طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن وانه لمن المسرفین و بدرستی که بود
او از حد گذرندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی
گرفت وقال موسی وگفت مر آن مومنانرا که وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده
نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم اگر هستید شما که گرویده اید بالله بخدای و دانسته اید که
ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس برو توکل کنید و کار
خود با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار

آمنتم

آورده که از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول
آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اشفاق خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر
شهود مسبب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند تعلق لست بمحبت قادر مطلق و نسیان
غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تأثیری اثبات نکند بلکه منقاد تحت الحکم الازلی باشد بمثابهٔ
میت در پیش غاسل ٭ هر که در بحر توکل غرق گشت ٭ همتش از ماسوی الله در گذشت ٭ این توکل
گرچه دارد رنجها ٭ همچو سبحه بخشد از وی گنجها ٭ و چون موسی علیه السلام بتوکل فرمود فَقَالُوا پس
گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای
متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً
مگردان ما را ملعبه لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را مسلط مساز تا بدست
ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این
قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون را بفرمود تا معابد و مساجد که بر سر
محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه
موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع
نگردند چنانچه فرمود وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ بموسی و برادر او علیهما السلام
أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای بازگشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانها
که رجوع کنند بران جهة پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بانکه تخصیص معابد و تعیین قبله از متعلقات
پایهٔ قوم چه دران وقت امام ایشان موسی و هرون بود علیهما السلام وَاجْعَلُوا و دیگر حکم
کردیم که بسازید شما مردو برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجدها
متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز را دران موضع جمع ضمیر جهة آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ

المؤمنین

الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات دنیی و درجات عقبی توحید ضمیر بشارت بانکه
بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت است و آن موسی بود علیه السلام وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی در
دعای خود رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون
و قوم او را زِينَةً چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا
و داده ایشان را از مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که دران معادن سیم
ذهب و فضه و زبرجد و همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او درین مواضع روان بود
بدین سبب مال بسیار بحوضهٔ تصرف قبط درآمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال
ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از انکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم
او را مال و زینت داده دیگر باره الحاح در تضرع تکرار دعا کرد که رَبَّنَا ای پروردگار ما
ایشان را اینها داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند بندگان ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو بعبادت
فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو نشت عَلَى أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی
صورت آنرا محو کن و مشتغل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله فرموده که تمام
مال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام
فرمود که وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ و سخت فرا گیر بند دلهای ایشان یعنی مهر نه بران تا سخت
دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی الهی معلوم فرموده بود که ایشان
نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت سازد تا بایمان منشرح نشوند و ایمان نیاورند حَتَّى
يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرقست در بحر قلزم قَالَ گفت خدای
قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعای شما هر برادر آورده اند که موسی
علیه السلام دعا میکرد و هرون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست انچه
گفت دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید

که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا
تَتَّبِعَانِّ و پی روی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان را که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن کارها موقوف وقت آمد نمیدارید
وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم از
مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با بنی اسرائیل متوجه شام
شد و بکنارهٔ دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی دریا شکافته
شد و تفاصیل این واقعه در سورهٔ شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت انشاء الله تعالی القصه
بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم
فرزندان یعقوب را علیه السلام الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد
ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل
وَعَدْوًا و از نخوت از حد بیرون بردند در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند واسب
فرعون ببوی مادیان که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده
همه خود را در دریا افکندند فرعون میخواست که بدریا در نیاید اما مرکب او را می برد حَتَّىٰ إِذَا
أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ
آمَنْتُ گفت ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بآنکه لَا إِلَٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا
الَّذِي مگر آن خدایی که بدعوت موسی علیه السلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی
اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون
معنی واحد را به نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهة فوت
وقت مقبول نشد چه در مرهٔ واحد کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل
علیه السلام در جواب او فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نموده وَقَدْ عَصَيْتَ
و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر نشنیدی وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

ویودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی
جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست
در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بتربیت از سایر ممالیک ممتاز گردد
پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست
خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید بیرون آید
و در نعمت او کافر گردد او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و درین محل
که فرعون بدریای گرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام آن خط را بوی نمود
و گفت هم بفتوی تو بتو عمل کردند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز بر ماییم بِبَدَنِكَ تن ترا بر روی
آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون
هلاک نشده و ومیدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانده و از عقب ما در آید حق سبحانه فرعون را
بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدن او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی
روح دیده تسلی یافتند و از اینست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای
آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در انست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده
که بقیهٔ قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر
بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را با کنار افکند تا مصریان به بینند
پس او را بزمین بلند افکند چنانچه کسان او را دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک
علی نجوة من الارض و بر مرتفع بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس
تو آید آيَةً نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت و قاهریت
که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا برهاند چه جای صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند
عاجزی کو اسیر خواب و خورست . لاف قدرت زند چه بیخبر است . اگر در نفس خود زبون باشد
صاحب اقتدار چون باشد وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا

از علامات قدرت ما لَغافِلُونَ بیخبر اند ایشانرا نه دران فکری و نه ازان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنا و بدرستی
که ما جای دادیم بَنِی اِسْرائِیلَ فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأ
صِدْقٍ جای بسزا و شایسته چنانچه از صدق وعده بسزد و آن ولایت شام بود بعد ازان مصر
وَرَزَقْناهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّیِّباتِ از پاکیزکی و چیزهای لذیذ و بقول
بعضی اینجا مراد از بنی اسرایل یهود عصر پیغمبر اند صلی الله علیه و سلم که ایشانرا در یثرب جای داد
و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امور دین
خود در شان محمد صلی الله علیه و سلم حَتّی جاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام
آن و دران اختلاف کردند بتاویل تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفای محمدی صلی الله
علیه و سلم و به تغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که فرود آمده سبب اختلاف
یهود شد اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردکار تو یَقْضِی بَیْنَهُمْ حکم کند میان ایشان یَوْمَ الْقِیامَةِ روز
رستخیز فِیما کانُوا دران چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِیهِ یَخْتَلِفُونَ دران اختلاف
میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فَاِنْ کُنْتَ پس اگر هستی تو فِی شَکٍّ در کمان مِمّا
اَنْزَلْنا اِلَیْکَ از انچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص و احکام فَسْئَلِ الَّذِینَ پس بپرس از انانکه یَقْرَؤُنَ
الْکِتابَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل
محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب آن مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مراد امت
و درزاد المسیر آورده که آن بمعنی ما نافیه یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل
کتاب لَقَدْ جاءَکَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَبِّکَ از آفریدکار تو
فَلا تَکُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِینَ از شک آورندکان اصح قول آنست که در امثال این
مخاطبات صورت متوجه حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم اما مخاطب اوست چه آنحضرت
معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در انچه در وی منزل شده و ازین قبیل است این خطاب
دیگر وَلا تَکُونَنَّ پس مباش مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا از کسانی که تکذیب کردند بِآیاتِ اللهِ

مر آیتهای خدای را که قرآنست فَتَکُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخاسِرِینَ از زیانزدکان
اِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ بدرستی آنانکه واجب شده است عَلَیْهِمْ بر ایشان کَلِمَتُ رَبِّکَ
قول پروردکار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میمیرند و ملایکه را خبر داده
بدان و کفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم باهو لاء فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر چون کلم در شان
ایشان نازل شد لا یُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب
اصل مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله است بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَ
لَوْ جاءَتْهُمْ و اگرچه بیاید بدیشان کُلُّ آیَةٍ مر آیتی که اقتراح میکنند حَتّی یَرَوُا
الْعَذابَ الْاَلِیمَ تا وقتی که ببینند عذاب دردناک را که نامزد ایشان بود بعد از نزول عذاب
ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سود ندانشت فَلَوْلا کانَتْ
قَرْیَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است نبود نزد اهل دیهی از
دیهها ی عاصیه که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَها پس سود رسانید اهل دیه را
اِیمانُها ایمان ایشان دران وقت اِلّا قَوْمَ یُونُسَ مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان لَمّا
آمَنُوا آن هنگام که ایمان آوردند کَشَفْنا عَنْهُمْ بر داشتیم و بردیم از ایشان
عَذابَ الْخِزْیِ عذاب رسوایی فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا در زندکانی دنیا وَمَتَّعْناهُمْ و برخوردار
کردانیدیم ایشانرا اِلی حِینٍ تا هنگام رسانیدن اجلهای ایشان بر تقدیر این معنی که کفته شد استثنا
الا در قوم یونس علیه السلام متصل بود و نفع بایمان باس مخصوص باشد باین قوم و جمعی کفته باشد
از حکم آن آیت که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی برانند که معنی آیت اینست که چرا اهل قری ایمان
نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایمان ایشان لیکن قوم
یونس علیه السلام چون امارت عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند در ایمان خود را تا بوقت
حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع شد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان
بوده که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشانرا مدتی بخدای دعوت کرد

وابا نموده ویرا می رنجانیدند آخر به تنگ آمد وگفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نعمتک
حق سبحانه اجابت فرمود وگفت خبر ده قوم خود را بعد از سه روز یا چهار روز عذاب بشما فرود
آید یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی نهان
شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق سبحانه مالک دوزخ را خطاب کرد که مقدار شیرهٔ از
سموم دوزخ برین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت ابر سیاهی
با دود غلیظ و شرارت آتش بیامده نینوی را فرو گرفت اهل شهر دانست که یونس علیه السلام
راست گفت روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را طلب کنید چنانچه
طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام رفت خدای که ما را بدو دعوت میکرد باقیست
و دانا نست و شنوا اکنون هیچ چارهٔ نیست الا عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک
سر و پا برهنه پلاسی در پوشیده و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و
بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و یکبار زینتها خالص ساخته آواز ها
بر داشتند که آمنّا جاء به یونس علیه السلام از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و
درین چهل روز از افغان و ناله نیاسوده در دمندگی و بیچارگی بموقف عرض رسانیدند

چارهٔ ما ساز که بی یاوریم . کر تو برانی بکه روی آوریم . بی طربیم از همه سازنده . جز تو نداریم
نوازندهٔ . پیش تو گریی سر و پا آمدیم . هم بامید تو خدا آمدیم . قومی میگفتند خداوندا یونس
علیه السلام ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان بخرید و آزاد کنید ، بندگان توییم بکرم خود ما را از
عذاب آزاد کن جماعتی دیگر می نالیدند که الهنا ما را یونس خبر داده بود که خداوند فرموده که
بیچارگان و دردمندانرا دست گیرید ما بیچاره و دردمندانیم بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر بعرض
میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که با شما ستم کند از و درگذرانید
خدایا بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا می کردند که خدایا یونس ما را
میگفت که پروردگار من گفته است که سایلانرا رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه حرمت آورده ایم ما را

ردکمن

ردکمن ما تهی دستان براوردیم دستی در دعا . نقد فیضی برین دست کنه کار رمه . قاضی
الحاجات درویشان و محتاجان تویی . پس روا کن از کرم حاجات بسیار رمه . القصه روز چهلم
که روز آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمة
نوشته و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایهٔ رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام
بعد از چهل روز متوجه نینوی شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون بنزدیک شهر رسید و بر صورت
واقعه مطلع گردید ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا بعذاب ترسانیدم و
عذاب برحمت مبدل گشت اگر بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او
بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و والصافات مذکور خواهد شد انشاء الله
العزیز وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر اینه ایمان آوردندی مَنْ فِي
الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم خود حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینهٔ
دل بی غل آنحضرت می نشست حق سبحانه آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست
و فرمود که أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ آیا تو اکراه میکنی مردمانرا حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند مومنان
بی مشیت من این آیه منسوخست بآیهٔ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تنی را أَنْ تُؤْمِنَ
انکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می گماریم عذاب را
یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص بیا میخواند یعنی خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا
يَعْقِلُونَ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مشرکانرا که از تو طلب آیات
میکنند انْظُرُوا بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها
از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی
و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام
بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حلم من واقعست که نخواهد